

معارف قرآن در المیزان

جلد دوم

معارف قرآن در شناخت جهان

و نظام آفرینش

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر ۱۳۹۲)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بسیار می‌شود که مردم، عملی را که می‌کنند و یا می‌خواهند آغاز آن کنند، عمل خود را با نام عزیزی و یا بزرگی آغاز می‌کنند، تا به این وسیله مبارک و پر اثر شود و نیز آبرویی و احترامی به خود بگیرد و یا حداقل باعث شود که هر وقت نام آن عمل و یا یاد آن به میان می‌آید، به یاد آن عزیز نیز بیفتند.

این معنا در کلام خدای تعالی نیز جریان یافته، خدای تعالی کلام خود را به نام خود که عزیزترین نام است آغاز کرده، تا آن چه که در کلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نیز ادبی باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب کند و بیاموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهایش این ادب را رعایت و آن را با نام وی آغاز نموده، نشان وی را بدان بزند، تا عملش خدایی شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلی از آن اعمال، خدا و رضای او باشد و در نتیجه باطل و هالک و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدایی آغاز شده که هلاک و بطلان در او راه ندارد^(۱) ... و

« من به نام خدا آغاز می‌کنم! »

۱- المیزان ج ۱، ص ۲۶.

فهرست عناوین انتخاب شده

جلد اول - معارف قرآن در شناخت خدا

- ۱- شناخت خدا - امر و خلق
- ۲- تدبیر و تقدیر - مقدرات
- ۳- قضا و قدر - سنت های الهی

جلد دوم - معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش

- ۴- شروع و پایان جهان
- ۵- نظام آفرینش

جلد سوم - معارف قرآن در شناخت ملائکه و جن و شیطان

- ۶- ملائکه
- ۷- جن و شیطان

جلد چهارم - معارف قرآن در شناخت انسان

- ۸- آغاز خلقت اولیه انسان
- ۹- روح و زندگی
- ۱۰- سیستم ادراکی، احساسی و فکری انسان
- ۱۱- نفس و روان و عواطف
- ۱۲- قلب، عقل، علم و کلام
- ۱۳- تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان
- ۱۴- رازبندی
- ۱۵- دعاها و آرزوهای انسان

جلد پنجم - بررسی قصص قرآن در المیزان (۱- انسان های اولیه و پیامبران آنها)

- ۱۶- کلیات تاریخ ادیان

- ۱۷- انسان های اولیه و پیامبران آن ها

جلد ششم - بررسی قصص قرآن در المیزان (۲- ابراهیم بنیانگذار دین حنیف)

- ۱۸- بنیانگذاری ملت حنیف، رسالت و مبارزات ابراهیم (ع)
- ۱۹- دودمان فرزندان ابراهیم ع ۱- بنی اسماعیل
- ۲۰- لوط، ع. پیامبر معاصر ابراهیم

جلد هفتم - بررسی قصص قرآن در المیزان (۳- موسی و بنی اسرائیل)

- ۲۱- دودمان فرزندان ابراهیم ع ۲- بنی اسرائیل
- ۲۲- زندگانی یعقوب و یوسف (ع)
- ۲۳- زندگانی موسی علیه السلام
- ۲۴- موسی و بنی اسرائیل
- ۲۵- زندگانی داود و سلیمان و پیامبران بنی اسرائیل

جلد هشتم - بررسی قصص قرآن در المیزان (۴- عیسی و پیروانش)

- ۲۶- آغاز دین مسیح - زندگانی زکریا، یحیی، مریم و عیسی «ع»
- ۲۷- تعلیمات عیسی و تحریفات کلیسا
- ۲۸- اصحاب کهف، لقمان حکیم و حوادث تاریخی بعد از مسیح

جلد نهم - محمد رسول الله «ص» (شخصیت، تاریخ و شریعت او)

- ۲۹- شخصیت و رسالت محمد رسول الله (ص)
- ۳۰- جانشین رسول الله «ص» و اهل بیت
- ۳۱- مشخصات قرآن و تاریخ وحی و تنظیم و تفسیر
- ۳۲- تاریخ تشریح دین اسلام

جلد دهم - تاریخ صدر اسلام و جنگ های رسول الله «ص»

- ۳۳- تاریخ صدر اسلام- از جاهلیت تا مدینه فاضله
- ۳۴- مدینه النبی - جامعه صالح اسلامی - تاریخ تشریح اسلام
- ۳۵- تشریح جهاد - از بدر تا مکه - جنگ های اسلام با مشرکین قریش
- ۳۶- از حنین تا تبوک - جنگ های اسلام با یهود و اقوام دیگر
- ۳۷- نهادینه شدن دین - پایان سلطه کفر و آغاز نفاق

جلد یازدهم - مبانی زندگی اسلامی در قرآن

- ۳۸ خانواده اسلامی
- ۳۹ غذا و تغذیه انسان
- ۴۰ نماز و روزه و حج

جلد دوازدهم - مبانی جامعه اسلامی در قرآن

- ۴۱- جامعه اسلامی
- ۴۲- اخلاق اسلامی
- ۴۳- بایدها و نبایدها ی قرآن - اوامرو نواهی - حلال و حرام
- ۴۴- انفاق - نظام مالی اسلام - (خمس و زکات)

جلد سیزدهم - مبانی حکومت اسلامی در قرآن

- ۴۵- حکومت اسلامی
 ۴۶- قانون در قرآن - مجازات اسلامی
 ۴۷- مبانی احکام نظامی و جهادی اسلام (جنگ و صلح)
 ۴۸- اداره کشور اسلامی - روش های مدیریت

جلد چهاردهم - معارف قرآن در شناخت آخرت

- ۴۹- مرگ و برزخ
 ۵۰- رستاخیز
 ۵۱- اوضاع طبیعی و انسانی قیامت
 ۵۲- انسان و اعمالش
 ۵۳- گناه و ثواب - حسنات و سیئات

جلد پانزدهم - معارف قرآن در شناخت ابدیت و لقاء الله

- ۵۴- بهشت
 ۵۵- جهنم
 ۵۶- ابدیت، شفاعت، لقاء الله

جلد شانزدهم - گفتمان های قرآن - تفسیر و تحلیل

- ۵۷- گفتمان های راهبردی قرآن
 ۵۸- گفتمان های آموزشی قرآن
 ۵۹- گفتمان های تبلیغی قرآن

جلد هفدهم - گفتارهای علامه طباطبائی در دین و فلسفه احکام

- ۶۰- گفتارهای علامه طباطبائی در توحید
 ۶۱- گفتارهای علامه طباطبائی درباره قرآن و کتاب
 ۶۲- گفتارهای علامه طباطبائی درباره دین و فلسفه تشریح احکام
جلد هیجدهم - گفتارهای علامه طباطبائی در علوم قرآنی و مفاهیم علمی

- ۶۳- گفتارهای علامه طباطبائی در علوم قرآنی و تفسیر
 ۶۴- گفتارهای علامه طباطبائی در مفاهیم و اصطلاحات قرآنی
 ۶۵- گفتارهای علامه طباطبائی در مفاهیم علمی و فلسفی قرآن

جلد نوزدهم – گفتارهای علامه طباطبائی در آفرینش، کمال، مقدرات و قیامت

- ۶۶- گفتارهای علامه طباطبائی در آفرینش جهان و انسان
- ۶۷- گفتارهای علامه طباطبائی در خودسازی و کمال انسانی
- ۶۸- گفتارهای علامه طباطبائی در مقدرات و اعمال
- ۶۹- گفتارهای علامه طباطبائی در مواقف و مسائل زندگی بعد از مرگ

جلد بیستم – گفتارهای علامه طباطبائی در اداره جامعه و کشور

- ۷۰- گفتارهای علامه طباطبائی در روش اسلام در اداره جامعه
- ۷۱- گفتارهای علامه طباطبائی درباره حکومت و روش اداره کشور
- ۷۲- گفتارهای علامه طباطبائی درباره احکام حقوقی، جزائی و خانوادگی اسلام
- ۷۳- گفتارهای علامه طباطبائی درباره روش مالی اسلام
- ۷۴- گفتارهای علامه طباطبائی در مباحث تاریخی

جلد بیست و یکم – هدف آیات و سوره های قرآن

- ۷۵- هدف آیات و سوره های قرآن – بخش ۱
- ۷۶- هدف آیات و سوره های قرآن – بخش ۲

جلد بیست و دوم – منتخب معارف قرآن در المیزان

- ۷۷- منتخب معارف قرآن در المیزان

فهرست مطالب

موضوع : صفحه :

۱۵	مقدمه مؤلف
۱۸	اظهار نظرها درباره چاپ های نخست
۲۱	بخش اول - آغاز جهان
۲۲	فصل اول - چگونه خلقت آغاز شد؟!
۲۲	مفهوم فاطر و ایجاد وجود از عدم
۲۳	چگونگی ایجاد آسمان ها و زمین از عدم
۲۳	استعداد پذیرش هستی در جهان
۲۴	جدا شدن زمین و آسمان ها از یکدیگر
۲۵	آسمان یا زمین، کدام جلوتر خلق شد؟
۲۶	زمان و ماده اولیه خلق آسمان ها و زمین
۲۸	تفصیل اول خلقت آسمان و زمین؟
۲۹	ترکیب و تحول اجرام سماوی و زمین
۳۰	مفهوم جنود آسمان ها و زمین
۳۰	مفهوم کلید گنجینه های آسمان و زمین
۳۱	کیفیت متحول آسمان و زمین
۳۲	فصل دوم . چگونگی آفرینش آسمان ها
۳۲	ماده اولیه آسمان چه بود؟
۳۲	متمایز شدن هفت آسمان
۳۳	آسمان دنیا
۳۳	هفت آسمان چیست و کجا قرار دارند؟
۳۵	راه های ارتباط در آسمان های هفتگانه
۳۵	مفهوم طباق بودن آسمان های هفتگانه
۳۶	هماهنگی در خلقت هفت آسمان
۳۶	چگونگی حفظ آسمان ها و کرات سماوی
۳۸	حفظ موجودات سماوی از سقوط به زمین
۳۸	آسمان، سقفی محفوظ

۳۸	آسمان و طرایق آن
۳۹	آسمان، محل نزول رزق و قرارگاه بهشت موعود
۴۰	وجود جنبندگان در آسمانها
۴۲	فصل سوم . چگونگی آفرینش زمین
۴۲	تکون زمین، مراحل و زمان آن؟
۴۲	ایجاد کوهها و تقدیر ارزاق
۴۴	رام کردن زمین برای تسهیل حیات
۴۴	آمادگی زمین و عوامل حیات
۴۶	گهواره بودن زمین و ایجاد راهها
۴۶	زمین و نعمت‌های زمینی
۴۷	مفهوم نزول موجودات زمینی و مواد کانی
۴۸	زمین، محل زندگی و مرگ انسانها
۴۸	مفهوم زمین‌های هفتگانه
۴۹	فصل چهارم - خورشید و ماه
۴۹	مفهوم جریان و حرکت خورشید
۵۰	مفهوم منازل ماه
۵۱	شناوری کرات و اجرام در فضا
۵۲	تأمین روشنایی به وسیله ماه و خورشید
۵۲	بروج آسمانی و خورشید و ماه
۵۳	حرکت حساب شده ماه و خورشید
۵۳	نظام حاکم بر جریان ماه و خورشید
۵۴	گسترش سایه و دلالت خورشید بر آن
۵۵	توالی شب و روز، حرکت و اجل ماه و خورشید
۵۵	محاسبه زمان و استفاده از ماه و خورشید
۵۶	شمارش و تقسیم‌بندی تکوینی زمان
۵۷	تأثیر حرکت زمان در تکوین انسان و حوادث
۵۹	فصل پنجم . پیدایش شب و روز، نور و ظلمت
۵۹	پیدایش نور و اصالت ظلمت
۵۹	حرکت متوالی شب و روز
۶۰	نظام حاکم بر اختلاف شب و روز
۶۱	نظام حاکم بر عالم کبیر و ایجاد نور و ظلمت
۶۲	ساکنان شب و روز
۶۳	استمرار در اختلاف شب و روز
۶۴	مفهوم فلک و وضع شب و روز سایر کرات
۶۴	مفهوم ایلاج شب در روز و روز در شب
۶۵	نظام طبیعی ایلاج شب و روز

۶۵	مفهوم لباس بودن شب و سبات خواب
۶۶	اختلاف شب و روز و اعمال انسان
۶۶	آسمان‌ها و زمین و شب و روز و آفتاب و ماه و ستارگان در تسخیر انسان
۶۷	مراتب حرکت ماه و خورشید و انسان
۶۸	عظمت شب و روز و عظمت نفس انسان
۷۰	فصل ششم - ستارگان و کرات آسمانی
۷۰	آرایش آسمان دنیا به وسیله کواکب
۷۰	وجود حیات در سایر کرات و موجوداتی از انسان و جن
۷۱	ستارگان، چراغ‌ها و زینت آسمان‌ها
۷۲	برج‌های آسمان و زینت و حفاظ آن
۷۳	مفهوم شهاب و آسمان‌های ملکوت
۷۴	طارق یا نجم ثاقب
۷۴	عظمت مواضع ستارگان
۷۵	توصیف حرکت سیارات

۷۶

بخش دوم - شروع حیات**و عوامل و شرایط آن**

۷۷	فصل اول . عوامل تکون نبات و حیوان
۷۷	آب، مایه حیات محسوس
۷۷	نظام جریانات جوی، نزول باران و تکون نبات و حیوان
۷۸	نزول آب از سماء و جریان آن در رگه‌های زمین
۷۹	مقدار نزول باران
۷۹	تقدیر نزول باران و منافع آن
۸۰	باران به موقع و نشر رحمت
۸۱	فصل دوم - جریانات سماوی
۸۱	ارسال بادهای، گسترش و حرکت ابرها و نزول باران
۸۱	حرکت ابرها به وسیله باد و بارش باران و زنده شدن زمین
۸۲	حرکت ابرها و تشکیل باران و تگرگ و مشیت الهی در نزول آن
۸۳	بشارت بادهای و حیات خاك
۸۴	نظام حرکت ابرها و نیروی مسلط بر تغییرات جوی
۸۴	نظام تولید حرکت‌های جوی و جریان باد
۸۵	جریان انتقال آب به زمین‌های خشک
۸۶	فصل سوم . دریاها و منابع دریایی
۸۶	تدبیر امور خشکی، دریا، فضا و تقسیم امر
۸۶	دریاها در تسخیر انسان

- ۸۷ تسخیر دریاها و نعمت‌های دریایی برای انسان
- ۸۸ دریاهاى شور و شیرین و نعمت‌های دریایی
- ۸۹ اختلاف آب شور و شیرین دریاها و یکسانی بهره‌برداری از آنها
- ۹۰ اختلاف آب شور و شیرین و عدم اختلاط آنها
- ۹۱ جریان عوامل جوی و جریان کشتی در دریا
- ۹۱ نظام حاکم بر حرکت کشتی در دریاها
- ۹۲ وسایل حمل دریایی و زمینی
- ۹۳ حرکت کشتی در دریا و تهدید امواج
- ۹۴ **فصل چهارم - کوه‌ها و منابع زمینی**
- ۹۴ گسترش زمین و استقرار کوه‌ها، ثقل و جاذبه آن
- ۹۵ تأثیر کوه‌ها در جلوگیری از اضطراب‌های زمین
- ۹۵ کوه‌ها و رودها و دلیل استقرار و جریان آنها
- ۹۶ اثر کوه‌ها، رودها و ستارگان در تداوم و تسهیل حیات
- ۹۷ شرایط اقامت انسان و استفاده از تسهیلات طبیعی
- ۹۹ **فصل پنجم . عوامل حیوانی تسهیل حیات**
- ۹۹ حیوانات . حیات اجتماعی، اراده، شعور و حشر آنها در قیامت
- ۱۰۲ آفرینش چارپایان و تفویض مالکیت و بهره‌برداری از آنها به انسان
- ۱۰۳ منافع انواع چارپایان در خدمت انسان
- ۱۰۴ تدبیر خلقت چارپایان و منافع آنها
- ۱۰۴ استفاده از چارپایان در خشکی و ازکشتی در دریا
- ۱۰۵ نگرشی به آفرینش شتر، آسمان، کوه‌ها و زمین
- ۱۰۷ **فصل ششم - منابع تغذیه و بقای حیات**
- ۱۰۷ غذای انسان و تأمین آن در طبیعت
- ۱۰۸ انواع میوه‌ها و انتفاع از آنها
- ۱۰۹ مواد غذایی انسان و مجوز استفاده آن
- ۱۱۰ تهیه شیر در بدن حیوان
- ۱۱۱ نظام غریزی تهیه عسل به وسیله زنبور عسل
- ۱۱۳ تولید محصولات متنوع از خاک و طبیعت واحد
- ۱۱۴ ارتباط نزول آب با عوامل بقای حیات و تغذیه
- ۱۱۵ یکسانی عامل رشد و دگرگونی الوان میوه و خاک و سنگ و انسان و حیوان
- ۱۱۶ استثناء در طبیعت و تولید آتش از درخت سبز
- ۱۱۶ سجده و اظهار نیاز درخت و گیاه
- ۱۱۷ احیای زمین مرده، رشد نبات و میوه و سایر عوامل و منابع غذایی انسان
- ۱۱۸ نظام تجدید حیات در گیاهان
- ۱۱۹ رویش و پژمردگی گیاه
- ۱۱۹ آثار رحمت الهی در احیاء زمین مرده

۱۲۰ مفهوم رشد انسان از زمین و بازگشت او به خاک و خروج نهایی

۱۲۱ بخش سوم - پایان جهان

- ۱۲۲ فصل اول . دنیا در آستانه پایان
- ۱۲۲ آمادگی دنیا برای «یوم‌الفصل»
- ۱۲۳ آمادگی برای میقات «یوم‌الفصل» با نفخ صور
- ۱۲۵ مفهوم ساعت پایان دنیا - یا تاریخ بدون زمان
- ۱۲۷ علانم پایان دنیا
- ۱۲۸ واقعه چگونه اتفاق می‌افتد؟
- ۱۳۰ تغییرات طبیعی در پایان دنیا
- ۱۳۱ تحولات در اجرام و تبدیل عوامل طبیعی
- ۱۳۲ فصل دوم - نفخه صور و آغاز پایان
- ۱۳۲ «نفخه صور» و وضع جهان بعد از آن
- ۱۳۳ نفخ صور و اشراق زمین به نور الهی
- ۱۳۴ روز نفخ صور و وضع موجودات در پایان دنیا
- ۱۳۵ مفهوم «ترس اعظم» و حال موجودات در زمان نفخ صور
- ۱۳۵ «نفخه صور» و وضع مردم در پایان دنیا
- ۱۳۶ روز سخت و احضار برای حسابرسی
- ۱۳۷ سرعت و دهشت و عظمت پایان دنیا
- ۱۳۸ «طامه کبری» و تدبیر پایان جهان
- ۱۳۹ فصل سوم - تمام شدن عمر آسمان‌ها و زمین
- ۱۳۹ تمام شدن عمر ماه و خورشید در زمان مقرر
- ۱۳۹ وضع آسمان و ماه و خورشید و زمین و کوه‌ها در پایان دنیا
- ۱۴۰ وضع آسمان و زمین در پایان دنیا
- ۱۴۱ زمان قبض زمین و آسمان‌ها و از کار افتادن اسباب‌ها
- ۱۴۲ شکافته شدن آسمان، پخش کواکب و وضع دریاها در پایان دنیا
- ۱۴۳ پیچیده شدن آسمان و برگشت آن به شکل قبلی خود
- ۱۴۳ روز ذوب شدن آسمان و فروپاشی کوه‌ها
- ۱۴۴ مفهوم تبدیل آسمان‌ها و زمین در پایان جهان
- ۱۴۵ زلزله عظیم و درهم پیچیدن آسمان‌ها
- ۱۴۵ زلزله پایان دنیا و اخبار زمین
- ۱۴۶ زلزله و شکاف زمین و بارش سنگ از آسمان
- ۱۴۷ پراکندگی کوه‌ها و انسان‌ها در پایان دنیا
- ۱۴۸ فصل چهارم - اجل جهان
- ۱۴۸ مفهوم اجل مسمی در خلقت

- ۱۴۸ بازگشت نظام آفرینش و عالم وجود به خدای سبحان
- ۱۴۹ زمان سرآمد خلقت و غایت آن
- ۱۵۱ هلاکت و بطلان وجود ابتدایی اشیاء
- ۱۵۲ حق و هدف در آفرینش و انتقال دائمی موجودات به عالم باقی
- ۱۵۲ همزمانی فناى موجودات و پایان عمر دنیا
- ۱۵۳ ویرانی آسمان و زمین و زمان خروج انسان‌ها از زمین
- ۱۵۵ فصل پنجم - خلق جدید**
- ۱۵۵ خلق جدید بعد از پایان دنیا
- ۱۵۶ نظام الهی در چگونگی ایجاد و اعاده موجودات
- ۱۵۶ ایجاد و اعاده مخلوقات
- ۱۵۸ ایجاد اولیه دلیل احیای مجدد
- ۱۵۸ پدید آمدن زنده از مرده و مرده از زنده
- ۱۵۹ نشئه اول و ایجاد انسان در نشئه آخر
- ۱۶۰ بازگشت موجودات بعد از تکامل خلقت
- ۱۶۱ فصل ششم - میراث جهان**
- ۱۶۱ تأثیر متقابل و حرکت موجودات به سوی غایت کمال
- ۱۶۲ استناد تداوم افاضه هستی به خدا و زمان انقطاع آن
- ۱۶۳ وراثت الهی - تمامیت نظام آفرینش
- ۱۶۳ برگشت مالکیت و میراث جهان به خدا

۱۶۶ بخش چهارم - آیات الهی در آفرینش

- ۱۶۷ فصل اول - آیات الهی و تنوع آن**
- ۱۶۷ آیت چیست؟
- ۱۶۸ تنوع آیات و رابطه آن با درجات فهم افراد
- ۱۶۹ آیات جهان آفرینش و نظام آن
- ۱۷۰ تفکر، تعقل و تذکر در آیات الهی
- ۱۷۱ تنوع نظام آفرینش و تنوع آیات الهی
- ۱۷۴ فصل دوم - آیات الهی در شب و روز**
- ۱۷۴ آیات الهی در اختلاف شب و روز
- ۱۷۵ اختلاف منظم در آیات شب و روز
- ۱۷۶ آیت خواب شبانه و فعالیت روزانه
- ۱۷۷ فصل سوم - آیات الهی در طبیعت و عوامل طبیعی**
- ۱۷۷ آیات تحول در زمین
- ۱۷۷ ارائه آیات الهی و نزول رزق از سماء
- ۱۷۸ چه آیاتی در حرکت کشتی در دریا وجود دارد؟

- ۱۷۹ چه آیاتی در حرکت باد و جریان هوا وجود دارد؟
- ۱۷۹ قوانین پرواز به عنوان آیات الهی
- ۱۸۱ دعوت به تفکر در قوانین پرواز
- ۱۸۲ چه آیاتی در نزول باران وجود دارد؟
- ۱۸۲ آیت اختلاف رنگ و زبان
- ۱۸۳ آیت دگرگونی در رنگ‌های طبیعت
- ۱۸۳ آیت قیام و ثبوت آسمان و زمین
- ۱۸۴ **فصل چهارم - آیات الهی در وجود انسان**
- ۱۸۴ آیات ربوبیت الهی در زمین و در انسان
- ۱۸۵ آیت آفرینش انسان از خاک و مراتب تکون آن
- ۱۸۶ چه آیاتی در آفرینش انسان و سایر جنبندگان و نظام آن وجود دارد؟

۱۸۸ **بخش پنجم - نظام آفرینش جهان**

- ۱۸۹ **فصل اول - نظام عمومی و نظام خصوصی**
- ۱۸۹ مکتب توحید و نظام آفرینش
- ۱۹۰ آفریننده واحد نظام آفرینش
- ۱۹۱ نظام عمومی آفرینش
- ۱۹۱ نظام‌های خصوصی در اجرام و در ذرات
- ۱۹۲ تحول و دگرگونی در نظام‌ها
- ۱۹۲ وحدت و هماهنگی در نظام آفرینش
- ۱۹۳ وحدت نظام انسان و نظام جهان
- ۱۹۵ **فصل دوم - نظام آفرینش و آفریننده جهان**
- ۱۹۵ نظام حق و چگونگی حق بودن الهی
- ۱۹۶ مفهوم حق در خلقت
- ۱۹۶ علم به کیفیت آفرینش و هدف در آن
- ۱۹۷ وحدت در کثرت و کثرت خواص و آثار طبیعی
- ۱۹۸ استناد خلقت اولیه و تداوم و بقای اشیاء به خدای تعالی
- ۱۹۹ آفرینش و تدبیر آسمان‌ها و زمین و رابطه آن با ولایت و شفاعت الهی

۲۰۲ **بخش ششم - نظام ازواج**

- ۲۰۳ **فصل اول - نظام ازواج در طبیعت**
- ۲۰۳ خلقت ازواج و نظام جاری در کل موجودات عالم
- ۲۰۴ نحوه آفرینش آسمان و زمین و خلقت ازواج
- ۲۰۴ توسعه آسمان و گسترش زمین و خلقت ازواج
- ۲۰۵ حفاظ آسمان‌ها و زمین، انتشار جنبندگان و رویش ازواج

- ۲۰۶ بنای آسمان و گسترش زمین و رویش ازواج و عوامل حیات
- ۲۰۷ خلق ازواج و تأمین وسایل حمل و حرکت انسان
- ۲۰۸ آیت رویش ازواج نیکو
- ۲۰۸ نظام ازواج و تلقیح در گیاهان و تأثیر باران و نیروی ثقل در رویش گیاه
- ۲۹ تکوّن ازواج مختلف میوه‌ها و ثمرات
- ۲۱۰ اثر خاك در رشد گیاه و ازواج نبات
- ۲۱۱ فصل دوم - ازواج انسان
- ۲۱۱ آفرینش زوج انسان و آرام دل او
- ۲۱۱ نعمت آفرینش زوج برای انسان و تشکیل خانواده
- ۲۱۲ آیت خلق زوج برای انسان و عوامل تولید رحمت و محبت
- ۲۱۴ خلق زوج انسان و انزال ازواج چهارپایان و تکثیر آنها

مقدمه مؤلف

أِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ
فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ
لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

« این قرآنی است کریم! »

« در کتابی مکنون! »

« که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد! »

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع، طبقه‌بندی شده است.

در یک «طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن کریم در تفسیر المیزان قریب ۷۷ عنوان انتخاب شد که هر یک یا چند موضوع، عنوانی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها، آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از ۲۱ جلد قبلی است.

در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار سرفصل بالغ گردید. کار انتخاب مطالب، تلخیص، عنوان بندی و نگارش، قریب ۳۰ سال دوام داشته و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به ۲۲ رسید. در قطع جیبی هر

عنوان موضوع یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به ۷۷ جلد رسید.
 از این مجلدات تاکنون ۳ جلد به قطع وزیری با عنوان « معارف قرآن در المیزان » شامل عناوین: **معارف قرآن در شناخت خدا، نظام آفرینش، ملائکه و جن و شیطان** (از انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی)، و ۵ جلد به قطع جیبی با عنوان « تفسیر علامه - تفسیر موضوعی المیزان » شامل عناوین: **قضا و قدر در نظام آفرینش، خانواده، جنک و صلح، جن و شیطان، غذا و تغذیه انسان** (از انتشارات موسسه قرآنی تفسیر جوان - مفتاح دانش و بیان جوان - آستان قدس رضوی)، چاپ و منتشر گردیده است.

مجلدات حاضر بدون امتیاز تالیف است!

هر ناشری می تواند در اشاعه معارف آسمانی قرآن نسبت به چاپ و نشر آنها (با عناوین مناسب و مربوط) اقدام نماید و هر موسسه یا فردی آنها را در سایت اینترنتی خود قرار دهد!

هدف تالیف این کتاب

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند!

ضرورت تالیف این کتاب

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس‌الله سرّه الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود.

این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن

نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در « تفسیر المیزان » موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است. (ذکر این نکته لازم است که ترجمه تفسیر المیزان در اوایل انتشار از دهه ۵۰ به بعد به صورت مجموعه ۴۰ جلدی و از دهه ۶۰ به بعد به صورت مجموعه ۲۰ جلدی منتشر شده و یا در لوح های فشرده یا در اینترنت قرار گرفته است، به تبع آن نیز در تهیه مجلدات اولیه این کتابها (تا پایان تاریخ ادیان) از ترجمه ۴۰ جلدی اولیه و در تهیه مجلدات بعدی از ترجمه ۲۰ جلدی آن و یا از لوح های فشرده استفاده شده است، لذا بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، علاوه بر شماره مجلدات، ترتیب عددی آیات نیز، لحاظ شود.)

... و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست و آنچه

انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمد مصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و خاندان جلیلش باد که نخستین

حاملان این وظیفه الهی بودند و بر علامه فقید آیه الله طباطبایی و اجداد او،

و بر همه وظیفه داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد،

که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت

اسلام واقعی پرورش دادند ...!

فَاطَّرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي

بِالصَّالِحِينَ!

لیلة القدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی (حبیبی) امین

اظهار نظرها درباره چاپ های نخست

پس از چاپ اول ۳ جلد از « معارف قرآن در المیزان » در سالهای ۷۰، استقبال محققین و دانشمندان به جایی رسید که ما را بر آن داشت تا قبل از آغاز مطالعه این کتاب، سری بزنیم به سایت های اینترنتی و جراید کشور، نقد و اظهار نظر هائی را که درباره چاپ قبلی این مجموعه با ارزش از طرف پژوهشگران محترم اظهار شده است، درج کنیم:

۱- « درسایت روزنامه جمهوری اسلامی ... www.magiran.com/npview » در صفحه عقیدتی در تاریخ ۱۳۸۵/۰۷/۰۳ درباره مجموعه « معارف قرآن در المیزان » چنین آمده است:

« معارف قرآن در المیزان نام کتابی است که به کوشش سید مهدی امین تنظیم گردیده و توسط سازمان تبلیغات اسلامی منتشر شده است. این کتاب با دقت تمام معارف مختلف قرآن کریم را که در تفسیر المیزان شرح و تبیین یافته است انتخاب و تلخیص کرده و با یک طبقه بندی ارزشمند موضوعی شیفتگان فرهنگ و معارف قرآنی را برای دست یابی سریع به آن یاری و مساعدت نموده است .

تنظیم کننده این معارف غنی در مقدمه ای که بر جلد اول و دوم این کتاب نگاشته است درباره این اثر که در حکم کتاب « مرجع » برای آشنایی با فرهنگ و معارف قرآنی است، چنین می نویسد: (... نویسنده محترم روزنامه جمهوری، کلیاتی از مقدمه مولف را از جلد اول و دوم کتاب نقل کرده است.)

۲- « در سایت گودریڈز www.goodreads.com/book/show/8553126 » که در آن از همه جای دنیا افراد علاقمند به کتاب می توانند بهترین کتابهایی را که خوانده اند معرفی کنند، آقای محمد رضا ملانی از شهر مقدس مشهد مشخصاتی از جلد اول « معارف قرآن در المیزان » را همراه با کتابهای مورد علاقه اش معرفی کرده و چنین اظهار نموده است:

« ... تو تهران تو کتابخونه پیدا کردم، صد صفحه اش رو خوندم، ولی مشهد هیچ جا پیداش نکردم، آیات سنگین قرآن رو برداشته بود تفسیر علامه رو آورده بود. حیف شد واقعا، این کتاب رو هر کی داره، دو برابر قیمت ازش می خرم، بهم اطلاع بدین...! »

۳- « روانشاد حجت الاسلام دکتر کبیری استاد دانشگاه » در یکی از سخنرانی های خود در مسجد شفا درباره « جلد دوم معارف قرآن در المیزان » اظهار داشت:

« ... این کتاب را اول شب باز کردم عناوین چنان جذیب می کردند که دیدم همان شب تا آخر کتاب را خوانده ام! »

۴- « سایت موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی

در موارد عدیده از کتاب « معارف قرآن در المیزان » مطالب زیادی نقل کرده، از جمله در سال ۱۳۸۲ شرح کامل « اسماء و صفات الهی » را نقل کرده که مورد استقبال و اقتباس سایت های دیگر هم قرار گرفته است و تعداد بازدید کنندگان آن، در تاریخ مراجعه، به ۲۹۱۸۵ نفر رسیده بود.

۵- « سایت دارالقرآن کریم www.telavat.com » نیز به معرفی « معارف قرآن در المیزان » پرداخته و می نویسد:

« این کتاب فرهنگ معارف قرآن است که از تفسیر شریف المیزان انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع طبقه بندی شده است. طرح این منبع در ۹ جلد به شرح زیر است:

۱- معارف قرآن در شناخت خداوند؛ ۲. معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش؛ ۳. آفرینش انسان و موجودات قبل از او؛ ۴. فطرت انسان؛ ۵. تاریخ انسان و جریان مدنیت و ادیان الهی؛ ۶. اسلام، حرکت نهایی و وراثت زمین؛ ۷. تمدن و قوانین جامعه صالح و موعود اسلامی؛ ۸. اصول تربیت و خانواده اسلامی؛ ۹. مراحل بعدی حیات تا لقاء الله. ظاهراً تاکنون ۳ جلد اول آن انتشار یافته و بقیه مجلدات آن آماده نشده است.»

۶- « سایت شهر مجازی قرآن www.quranct.com » از جلد اول « معارف قرآن در المیزان » مطالبی بطور مفصل در چند صفحه درباره « اسماء و صفات الهی » با سر فصل های زیر نقل کرده است: اسماء و صفات الهی. تقسیم بندی صفات الهی. تعداد اسماء حسنی.

۷- « سایت Islamquest » در پاسخ پرسش های خوانندگان خود در موارد عدیده از « معارف قرآن در المیزان » استفاده کرده است.

۸- « سایت حوزه www.hawzah.net » تحت عنوان « جوانه های جاوید » بررسی هایی درباره: «سبک های تفسیری علامه طباطبائی^{۱۰} و شناخت نامه المیزان،» انجام داده، منابع تفسیر و کتابهای مربوط به المیزان را شمارش کرده است و در باره « معارف قرآن در المیزان » می نویسد:

«مجموعه معارف قرآن در المیزان که به منزله مرجع یا فرهنگ معارف قرآن است، توسط سید مهدی امین از تفسیرالمیزان انتخاب و تلخیص گردیده که بر حسب موضوع طبقه بندی شده است از این اثر تا کنون سه جلد با عنوان معارف قرآن در شناخت خدا، معارف قرآن در شناخت جهان و معارف قرآن در شناخت ملائکه، جن و شیطان تدوین و توسط سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است.» « سایت حوزه » همچنین به عنوان منابع پژوهش مقطع دبیرستان، موضوع: کنش و واکنش (عمل ها و عکس العمل ها) از « معارف قرآن در المیزان » نام برده است.

۹- « سایت اسلام پدیا - اصطلاحات قرآنی islampedia.ir » در شرح اصطلاحات «آسمان های هفت گانه در قرآن» و « الحی القیوم در آیات قرآن » همچنین «رطب و یابس و کتاب مبین در قرآن» مطالب مفصلی از « معارف قرآن در المیزان » را نقل کرده است.

علاوه بر سایت های فوق الذکر قریب به ۵۰ سایت دیگر نیز از مجلدات « معارف قرآن در

المیزان» استفاده کرده و یا آنها را به عنوان منابع تحقیق و مطالعه به خوانندگان خود معرفی کرده اند که برای رعایت اختصار از شرح آنها صرف نظر می شود.

در حال حاضر هم -

مؤلف همه این ۲۲ جلد را در سایت خود تحت عنوان « معارف قرآن در المیزان» در دو نسخه PDF و WORD در اینترنت جهت مطالعه و دانلود و کپی برداری قرار داده که با جستجو در «گوگل» این سایت قابل مشاهده است.

در این زمینه قبلاً موسسه قرآنی تفسیر جوان نسخه های جیبی آن را که در ۷۷ جلد تحت عنوان « تفسیر علامه یا تفسیر موضوعی المیزان» تهیه شده در سایت « www.Tafsirejavan.com» خود قرارداد تا همگان سریعاً به آن دسترسی داشته باشند.

اخیراً نیز موسسه قرآنی قائمیه « www.Ghaemiyeh.com » در شهر اصفهان از ۷۷ جلد مزبور در سایت خود با شیوه بسیار جامع و با فهرست دیجیتالی استفاده کرده که علاوه بر نسخه PDF از چند فرمت دیگر نیز امکاناتی برای سهولت دانلود و کپی برداری فراهم آورده است!

برخی افراد یا هیئت های علمی نیز در پژوهش های خود به « معارف قرآن در المیزان» مراجعه داشتند، بانوان دانشمندی که به تأیید خود متجاوز از ۲۵ سال در المیزان تحقیق می کردند، پس از دسترسی به این کتاب، تحقیقات خود را بر اساس عناوین آن، از متن اصلی المیزان دنبال می کنند.

حضرت آیت الله حاج سید رضی شیرازی « دامة افاضاته » در روزهای آغازین که مؤلف فهرست عناوین جلد اول این مجموعه را تهیه و به محضر معظم له ارائه نمود، پس از مطالعه کامل، توصیه فرمودند: « **برخی عناوین بسیار جذاب بود و من چند بار دنبال این بودم که اصل مطالب را بخوانم، لذا بهتر است برای این عناوین به صورت مختصر هم شده، مطالب متن نوشته شود...!** » معظم له نامی که برای کتاب پیشنهاد فرمودند همان نام پر معنای « معارف قرآن در المیزان » بود که ۳ جلد اول آن در سال های ۱۳۷۰ با همان نام انتشار یافت. از آنجائی که مؤلف در تمام مدت تألیف کتابها از انفس قدسی و راهنمایی های ارزشمند آن معلم الهی بهره مند بوده است، به عنوان سپاس، تألیف این مجموعه را به محضر ایشان تقدیم می نماید!

سید مهدی حبیبی امین

رمضان مبارک ۱۳۹۲

ببخش اول

آغاز جهان

فصل اول

چگونه خلقت آغاز شد

مفهوم فاطر و ایجاد وجود از عدم

«أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...؟» (۱۰ / ابراهیم)

کلمه «فَطَّرَ» در اصل به معنای پاره کردن از درازای پارچه و یا چیز دیگر است. وقتی گفته می‌شود: «فَطَّرْتُ الشَّيْءَ فَطْرًا»، معنایش این است که آن را از طرف طول شکافتم و وقتی گفته می‌شود - فلان پارچه أَفْطَرَ فُطُورًا - معنایش این است که قبول شکافتن و پاره شدن نمود.

در قرآن کریم هر جا که این ماده را به خدای تعالی نسبت داده به معنای ایجاد، ولی ایجاد به نوعی عنایت استعمال شده، مثل این که خدای تعالی عالم عدم را شکافته و از شکم آن موجودات را بیرون کشیده است و این موجودات مادامی موجودند که خدای تعالی دو طرف عدم را همچنان باز نگهداشته باشد و اما اگر آن‌ها را رها کند که به هم وصل شوند باز موجودات معدوم می‌شوند. همچنان که در سوره فاطر فرمود: «به درستی خدای تعالی آسمان‌ها و زمین را از این‌که نابود شوند نگه داشته و اگر بخواهند نابود شوند کیست بعد از خدا که آن‌ها را نگه دارد؟» (۴۱ / فاطر)

بنابراین، تفسیر کلمه «فَطَّرَ» به «خلق» که عبارت است از جمع‌آوری اجزاء، تفسیر صحیحی نیست و اگر در بعضی عبارات دیده می‌شود، در حقیقت اشتباه است.^(۱)

چگونگی ایجاد آسمان‌ها و زمین از عدم

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...!» (۱ / فاطر)

مراد از آسمان‌ها و زمین روی هم عالمی است که به چشم می‌بینیم، که هم شامل آسمان‌ها و زمین می‌شود و هم شامل مخلوقاتی که در آن دو است. در نتیجه عبارت آیه از قبیل اطلاق اعضای بزرگ و اراده کل است و مجازاً ممکن هم هست مراد خود آسمان‌ها و زمین باشد، به خاطر اعتنایی که به شأن آن دو داشته، چون «لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ» - این‌که جای شک نیست که خلقت آسمان‌ها و زمین بزرگتر از خلقت مردم است! (۵۷ / غافر)

در آیه فوق، مثل این‌که خدای تعالی عدم را پاره کرده و از درون آن آسمان‌ها و زمین را بیرون آورده است. بنابراین حاصل معنای آیه این می‌شود:

«حمد خدای را که پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است، به ایجاد

ابتدایی و بدون الگو»

و بر این حساب کلمه «فاطِر» همان معنایی را می‌دهد که کلمه «بدیع» و «مُبدِع» بدان معنا است، با این تفاوت که در کلمه «ابداع» عنایت بر نبودن الگوی قبلی است و در کلمه «فاطِر» عنایت بر طرد عدم و ایجاد چیزی است از اصل، مانند کلمه «صانع» که به معنای آن کسی است که مواد مختلفی را با هم ترکیب می‌کند و از آن صورتی جدید که هیچ وجود نداشت درست می‌کند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۰.

استعداد پذیرش هستی در جهان

«فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا...!» (۱۱ / فصلت)

بدون شک مورد و مقام آیه مورد تکوین است، در نتیجه این‌که به آسمان و زمین فرمان می‌دهد، که « ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا - چه بخواهید و چه نخواهید باید بیایید!» کلمه تکوین است، نه این‌که خداوند چنین سخنی گفته باشد، بلکه همان امر تکوینی است که در هنگام ایجاد موجودی صادر می‌کند و آیه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ!» (۸۲ / یس) از آن خبر می‌دهد.

و روی هم دو جمله «ائْتِيَا» که اولی فرمان خدا و دومی پاسخ زمین و آسمان است، صفت ایجاد تکوین را ممثل می‌کند، تا فهم ساده مردم آن را درک کند.

در جمله «اِئْتِيَا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا» آمدن را بر آن دو واجب کرده و مخیرشان کرده به این که به طوع بیایند، یا به کراهت. و این را می‌توان به وجهی توجیه کرد به این که منظور از «طَوْع و كَرْه» - با توجه به این که قبول کردن یا نکردن، خود نوعی ملایمت و سازگاری است - این باشد که آسمان و زمین موجود شوند، چه این که قبلاً استعداد آن را داشته باشند و چه نداشته باشند. در نتیجه جمله «اِئْتِيَا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا» کنایه می‌شود از این که چاره‌ای جز هستی پذیرفتن ندارند و هست شدن آن دو، امری است که به هیچ‌وجه تخلف‌پذیر نیست، چه بخواهند و چه نخواهند، چه درخواست داشته باشند و چه نداشته باشند، باید موجود شوند.

آسمان و زمین فرمان را پذیرفتند و پاسخ گفتند که ما امر تو را پذیرفتیم اما نه به کراهت، یعنی نه بدون داشتن استعداد قبلی و قبول ذاتی، بلکه با داشتن آن. و بدین جهت گفتند: «اَتَيْنَا طَائِعِينَ!» یعنی ما استعداد پذیرش هستی داریم.

- «قَالَتَا اَتَيْنَا طَائِعِينَ!»

این جمله پاسخی است از آسمان و زمین، به خطابی که خدای تعالی به ایشان فرمود و در آن اظهار می‌دارند: ما به اختیار و طوع پذیرفتیم.

با این که در قسمت اول آیه خلقت و تدبیر امر آسمان را بیان کرده، مع ذلک در این جا آسمان را دوباره با زمین شرکت داده است. در صورتی که جا داشت تنها سخن از زمین به میان آورد و این خالی از این اشعار نیست که بین آن دو نوعی ارتباط در «وجود» و اتصال در «نظام» هست. و همین طور هم هست، چون فعل و انفعال، تأثیر در بین تمام اجزای عالم مشهود است.^(۱)

۱- المیـزان ج: ۳۴، ص: ۲۶۵.

جدا شدن زمین و آسمان‌ها از یکدیگر

«اَوْ لَمْ يَرَالَّذِينَ كَفَرُوا اَنَّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا...!» (۳۰ / انبیاء)

دو کلمه «رَتَّق» و «فَتَّق» به دو معنای مقابل همند. کلمه «رَتَّق» به معنای ضمیمه کردن و به هم چسباندن دو چیز است. کلمه «فَتَّق» به معنای جداسازی دو چیز متصل به هم است. آیه فوق نظرها را معطوف به موجوداتی کرده که میان خلقت و تدبیر آن‌ها جدایی تصور ندارد و هیچ کس شک نمی‌کند که خلقت و تدبیر آن‌ها هر دو از خداست، مانند آسمان و زمین، که ابتدا یکپارچه بوده‌اند و بعد از یکدیگر جداشان کرده

است. چنین خلقتی از تدبیر جدا نیست.

و ما، لایزال جداسازی مرکبات زمینی و آسمانی را از هم مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم که انواع نباتات از زمین و حیوانات دیگر و انسان‌های دیگر جدا می‌شوند و بعد از جدا شدن صورتی دیگر به خود می‌گیرند و هر یک آثاری غیر آثار زمان اتصال، از خود بروز می‌دهند، آثاری که در زمان اتصال هیچ خبری از آن‌ها نبود. این آثار که در زمان جدایی فعلیت پیدا می‌کنند، در زمان اتصال نیز بوده، ولی به‌طور قوه در آن‌ها به ودیعه سپرده شده بود و همین قوه که در آن‌هاست، رتق و اتصال است و فعلیت‌ها فتق و جدایی.

آسمان‌ها و زمین و اجرامی که دارند، حالشان حال افراد یک نوع است. اجرام فلکی و زمین که ما بر روی آنیم هر چند که عمر ناچیز ما اجازه نمی‌دهد تمام حوادث جزئی را که در آن صورت می‌گیرد ببینیم و یا بدو خلقت زمین و یا نابود شدنش را شاهد باشیم، لکن این قدر می‌دانیم که زمین از ماده تکون یافته و تمامی احکام ماده در آن جریان دارد و زمین از احکام ماده مستثنا نیست.

از همین راه که مرتب جزئیاتی از زمین جدا گشته و به صورت مرکبات و موالید جلوه می‌کنند و هم‌چنین موالیدی در جو پدید می‌آید، ما را راهنمایی می‌کند بر این که روزی همه این موجودات منفصل و جدای از هم، منظم و متصل به هم بودند، یعنی یک موجود بوده، که دیگر امتیازی میان زمین و آسمان نبوده، یک موجود رتق و متصل‌الاجزاء بوده و بعدا خدای تعالی آن را فتق کرده و در تحت تدبیری منظم و متقن، موجوداتی بی‌شمار از شکم آن یک موجود بیرون آورده، که هر یک برای خود دارای فضیلت‌ها و آثاری شدند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۸، ص: ۱۱۲.

آسمان یا زمین، کدام جلوتر خلق شد؟

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ...!» (۱۱ / فصلت)

معنای این که فرمود: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ» این است که خدا سپس متوجه آسمان شد و به امر آن پرداخت.

منظور از توجه به آسمان خلق کردن آن است، نه این که بدان جا رود. و ظاهر این که جمله را با کلمه «ثُمَّ - سپس» عطف کرد، این است که خلقت آسمان‌ها بعد از زمین بوده است.

بعضی گفته‌اند که کلمه «ثُمَّ» که بعدیت را می‌رساند صرفاً بعدیت در خبر را می‌رساند، نه بعدیت به حسب وجود و تحقق را، مؤید این قول در سوره نازعات آیه ۲۷ تا ۳۰ « أَمْ السَّمَاءُ بَنِيهَا... وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا - يَا أَسْمَانَ كَمَا خَلَقْتُمُوهَا... » است که بعد از آن زمین را بگسترده، است که خلقت زمین را بعد از آسمان می‌داند. ساده‌تر می‌گوییم، در آیه مورد بحث کلمه «ثُمَّ» ظهور در این دارد که خلقت آسمان‌ها بعد از زمین بوده و در آیه سوره نازعات کلمه «بَعْدَ ذَلِكَ» نیز ظهور دارد در این که خلقت زمین بعد از خلقت آسمان‌ها بوده است. ولی ظهور جمله «بَعْدَ ذَلِكَ» روشن‌تر و قوی‌تر از ظهور کلمه «ثُمَّ» در بعدیت است - و خدا داناتر است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۶۳.

زمان و ماده اولیه خلق آسمان‌ها و زمین

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» (۷ / هود)

ظاهراً چیزی را که خدا به نام «سماوات» به لفظ جمع ذکر کرده و با «أَرْض» مقارن ساخته و توصیف می‌کند که آن را در ظرف شش روز آفریده عبارت از طبقاتی است از یک مخلوق جهانی مشهود که بالای زمین ما قرار گرفته است. زیرا به طوری که گفته‌اند «سما» نام موجوداتی است که در طبقه بالا قرار دارد و بر سر آدمیان سایه می‌افکند و بلندی و پایداری از معانی نسبی است.

پس آسمان عبارت از طبقاتی از خلق جهانی مشهود است که بالای زمین ما قرار گرفته و بدان احاطه دارد. زیرا زمین به طوری که آیه «يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا» (۵۴ / اعراف) نیز حاکی است که کواکب و نجوم (ستارگان مختلف) آن را زینت داده است. یعنی طبقه اولی که ستارگان را در خود گرفته و یا فوق ستارگان است و به وسیله ستارگان زینت یافته است، همچون سقفی که با تعدادی قندیل و چراغ تزئین یابد. ولی در توصیف آسمان‌های بالاتر از آسمان دنیا توصیفی در کلام خدا نیامده، غیر از وصفی که در دو آیه ذیل آمده است:

«سَبَّعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا - هفت آسمان رومهم...»

«أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبَّعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا - آیا ندیده‌اید که چگونه خدا هفت آسمان را مطابق هم آفرید و ماه را در آن‌ها نور و خورشید را چراغ قرارداد.» (۱۵ و ۱۶ / نوح)

خدا در توصیف خلقت آسمان‌ها و زمین یادآور شده که آن‌ها متفرق و متلاشی و باز و از هم دور بودند و خدا آن‌ها را به هم پیوسته کرده و گرد هم

آورده و فشرده کرده و پس از آن که دور بودند به صورت آسمان درآورده، می‌فرماید:

«مگر ندیدند که آسمان‌ها و زمین از هم باز بودند و ما آن‌ها را به هم پیوستیم و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم، آیا باز هم ایمان نمی‌آورند؟» (۳۰ / انبیاء)

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ ... - آن‌گاه بر آسمان استیلا یافت در حالی که آسمان دود بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیاید، گفتند: خواهان آمدیم. آن‌گاه در دو روز آن‌ها را هفت آسمان ساخت و در هر آسمان امر خاص آن‌را وحی کرد.» (۱۱ و ۱۲ / فصلت)

این آیه می‌رساند که خلقت آسمان‌ها در دو روز پایان یافت. البته «روز» یک مقدار معین و مشابه زمان است و لازم نیست که «روز» در هر ظرف و موقعی «روز» زمین باشد، که از یک دور حرکت وضعی زمین به دست می‌آید. کما این که یک روز در ماه زمین ما تقریباً بیست و نه روز و نصف روز از روزهای زمین است. پس خدا، آسمان‌های هفتگانه را در دو برهه زمانی آفریده است.

چنان‌که در مورد زمین می‌فرماید: «خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ ... - خدا زمین را در ظرف دو روز آفرید... و روزی‌های زمین را در چهار روز مقدر ساخت.» (۹ و ۱۰ / فصلت)

این آیه می‌گوید: زمین در ظرف دو روز آفریده شده، یعنی در دو دوره و طی دو مرحله و روزهای زمین را در چهار روز یعنی فصول چهارگانه اندازه‌گیری شده است. پس آن‌چه از این آیات به دست می‌آید این است که:

اولاً - خلقت آسمان‌ها و زمین با این وصف و شکلی که امروز دارند از «عدم صرف» نبوده، بلکه وجود آن‌ها مسبوق به یک ماده متشابه متراکم و گرد هم آمده‌ای بوده که خدا اجزای آن را از هم جدا کرده و در دو برهه زمانی به صورت هفت آسمان درآورده است.

ثانیاً - این موجودات زنده که می‌بینیم همگی از آب به وجود آمده‌اند و بنابراین ماده زندگی همان ماده آب است.

با آن‌چه گفتیم معنی آیه مورد بحث واضح می‌شود:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ!» - مراد از «خلق» که در این جا آمده همان گرد آوردن و جدا کردن اجزای آسمان و زمین از سایر مواد مشابه و متراکمی است که با آن مخلوط بوده است.

اصل خلقت آسمان‌ها در ظرف دو روز (دوره) بوده و خلقت زمین هم در دو روز (دوره) انجام گرفته و از شش دوره دو دوره دیگر برای کارهای دیگر باقی می‌ماند.

- «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ!» (۷/هود)

- عرش خدا روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید بر آب بود.

تعبیر قرار داشتن عرش خدا روی آب کنایه از آن است که ملک خدا در آن روز بر این آب که ماده حیات است قرار گرفته بود.

مراد به «ماء» در جمله فوق غیر آن آبی است که ما آن را آب می‌نامیم که جزو آسمان‌ها و زمین است. چون سلطنت خدای سبحان قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین نیز مستقر بود و بر روی آب مستقر بود، پس معلوم می‌شود آن آب غیر این آب بوده است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۲۴۰ و ۲۴۱ - ج: ۲، ص: ۸۲.

تفصیل اول خلقت آسمان و زمین

. «ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنِيهَا؟» (۲۷ / نازعات)

در جمله فوق اشاره به تفصیل خلقت آسمان با جمله «بَنِيهَا» دلیل است بر این‌که خلقت آسمان شدیدتر از خلقت انسان است. جمله «بَنِيهَا» بیانی تفصیلی است برای خلقت آسمان.

- «رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّيْهَا!» (۲۸ / نازعات)

- «بلند کرد سقف آسمان و نقطه مرتفع آن را!»

منظور از «تسویه آسمان» ترتیب اجزای آن و ترکیب آن است، تا هر جزئی در موضعی که حکمت اقتضا دارد قرار گیرد.

- «وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحِيهَا!» (۲۹ / نازعات)

- «شبش را تاریک و روزش را روشن کرد!»

اصل در معنی کلمه «ضُحَى» گسترده شدن نور خورشید و امتداد یافتن روز است ولی در این‌جا منظور مطلق روز است، به قرینه این‌که در مقابل شب قرار گرفته است. اگر شب و روز را به آسمان نسبت داده، بدین جهت بوده که سبب اصلی پیدایش آن دو آسمانی است و آن پیدا شدن اجرام تاریک و ناپیدا به وسیله انوار آسمانی از قبیل نور خورشید و غیره است. و همین که این نورها غروب می‌کنند دوباره اجرام مستور می‌شوند.

مسئله شب و روز اختصاص به کره زمین که ما روی آنیم ندارد بلکه سایر اجرام

آسمانی نیز تاریکی و روشنی و شب و روز دارند.

- «وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا!» (۳۰ / نازعات)

- « بعد از آن که آسمان را بنا کرد و سقفش را بلند نمود و هر جزئی را در جای خود قرار داد و شبش را تاریک و روزش را روشن ساخت، زمین را بگسترده!»

- «أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعِيهَا!» (۳۱ / نازعات)

مراد به بیرون کردن آب زمین از زمین، شکافتن چشمه‌ها و جاری ساختن نهرهاست و مراد به اخراج «مَرَعای» زمین رویاندن نبات بر روی زمین است، نباتاتی که حیوانات و انسان‌ها از آن‌ها تغذیه می‌کنند.

- «وَ الْجِبَالِ أَرْسِيهَا!» (۳۲ / نازعات)

کوه‌ها را بر زمین استوار کرد تا زمین نوسان و اضطراب نکند و بتواند آب‌ها و معدن‌ها را در جوف خود ذخیره کند، همچنان که سایر آیات قرآنی از این جریان خبر داده‌اند.

- «مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ!» (۳۳ / نازعات)

آن‌چه از آسمان و زمین گفته شد خلق کردیم و امر آن را تدبیر نمودیم تا متاعی باشد برای شما و چارپایانی که خداوند مسخر شما کرد تا در زندگی‌تان از آن‌ها بهره‌مند شوید.

این خلقت و تدبیر از خلقت شما (انسان‌ها) شدیدتر است. پس شما دیگر نباید از خلقت بار دوم خود استبعاد و تعجب کنید و آن را بر خدا دشوار بیندازید.^(۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۳۱.

ترکیب و تحول اجرام سماوی و زمین

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ... لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ!» (۱۶۴ / بقره)

جمله فوق اشاره دارد به اجرام آسمانی و زمین (که آن هم یکی از کرات است) و به آن‌چه که ترکیبات آن‌ها از عجایب خلقت و بدایع صنع دارد، از اشکالی که قوام اسمای آن‌ها بر آن است و مواردی که جرم آن‌ها از آن تألیف و ترکیب یافته و تحولی که بعضی از آن‌ها را به بعضی دیگر مبدل می‌کند و نقص و زیادتی که عارض بعضی از آن‌ها می‌شود و این همه مفرداتش مرکب و مرکباتش تجزیه می‌شود، هم‌چنان که فرمود: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا - أَيَا نَمِي بَيْنِنْدَكِهِ مَا بِهِ زَمِينِ مِي پَرْدَا زِيمِ وَ از اطرافش کم می‌کنیم؟» (۴۱ / اعد) و نیز فرمود: «أَوَلَمْ يَرَأُوا أَن السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا - أَيَا كَسَانِي كِه كَفَر وَرَزِيدِنْد، نَدِيدِنْد كِه آسْمَانْ هَا وَ زَمِينْ دَرِهْم وَ

یکپارچه بود، ما آن‌ها را شکافته و از هم جدا کردیم...؟» (۳۰ / انبیاء) ^(۱)

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۳۵۰.

مفهوم جنود آسمان‌ها و زمین

«وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ!» (۴ / فتح)

کلمه «جُنُد» به معنای جمع انبوهی از مردم که غرضی واحد آن‌ها را دور هم جمع کرده باشد و به همین جهت به لشکری که می‌خواهند یک مأموریت انجام دهند «جُنُد» گفته می‌شود.

سیاق آیه شهادت می‌دهد به این‌که مراد به جنود آسمان‌ها و زمین اسبابی است که در عالم دست در کارند، تا چه آن‌هایی که به چشم دیده می‌شوند و چه آن‌ها که دیده نمی‌شوند. پس این اسباب واسطه‌هایی هستند بین خدای تعالی و خلق او و آن‌چه را که او اراده کند اطاعت می‌کنند و مخالفت نمی‌ورزند.

آوردن جمله مورد بحث بعد از جمله «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ...» - اوست که آرامش را نازل کرد...» برای این بود که دلالت کند بر این‌که همه اسباب و عللی که در عالم هستی است از آن خداست. پس او می‌تواند هرچه را بخواهد به هر چه که خواست برساند و چیزی نیست که بتواند بر اراده او غالب شود. برای این‌که می‌بینیم زیاد شدن ایمان مؤمنین را به انزال سکینت در دل‌های آنان مستند می‌کند. ^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۶، ص: ۱۰۱.

مفهوم کلید گنجینه‌های آسمان و زمین

«لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ!» (۱۲ / شوری)

کلمه «مَقَالِيد» به معنای مفاتیح است، یعنی کلیدها و این‌که برای آسمان‌ها و زمین کلید اثبات می‌کند دلالت دارد بر این‌که آسمان‌ها و زمین گنجینه‌هایی هستند برای آن‌چه که در عالم به ظهور می‌رسد و آن‌چه که از حوادث و آثار وجودی که به وقوع می‌پیوندد. ^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۴۲.

کیفیت متحول آسمان و زمین

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ!» (۱۱ و ۱۲ / طارق)

مراد به آسمان صاحب «رَجْع» همین تحولاتی است که در آسمان برای ما محسوس است که ستارگان و اجرامی در یک طرف آن غروب و از طرف دیگر دوباره طلوع می‌کنند.

مراد به زمین صاحب «صَدْع» شکافتن زمین و رویدن گیاهان از آن است. مناسبت این دو سوگند با مسئله معاد بر کسی پوشیده نیست.^(۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۷۵.

فصل دوم

چگونگی آفرینش آسمان‌ها

ماده اولیه آسمان چه بود؟

« ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ...! » (۱۱ / فصلت)

- « وَ هِيَ دُخَانٌ ! »

جمله فوق چنین معنا می‌دهد که خدای تعالی متوجه آسمان شد تا آن را بیافریند، که چیزی بود که خدا نامش را «دُخَانٌ - دود» گذاشت و آن ماده‌ای بود که خدا به آسمانش درآورد و آن را هفت آسمان کرد، بعد از آن که از هم متمایز نبودند و همه یکی بود به همین جهت در آیه مورد بحث آن را مفرد آورد و فرمود: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ!» و نفرمود: «السَّمَوَاتِ».^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۶۴.

متمایز شدن هفت آسمان

« فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا! » (۱۲ / فصلت)

معنای اصلی «قضا» جدا کردن چند چیز از یکدیگر است. این جمله و آیات می‌فهماند که آسمانی که خدا متوجه آن شد به صورت دود بود و امر آن از نظر فعلیت یافتن وجود مبهم و غیر مشخص بود. خدای تعالی امر آن را متمایز کرد و آن را در دو روز هفت آسمان قرار داد. « البته منظور از روز پاره‌ای از زمان است نه روز معمولی و معهود ذهن ما. »

این آیه شریفه با آیه قبلی‌اش ناظر به تفصیل اجمالی است که در آیه «أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا - آیا کسانی که کافر شدند ندیدند که آسمان‌ها و زمین یکپارچه بود، ما آن‌ها را از هم جدا کردیم،» (۳۰ / انبیاء) متعرض آن بود.

- «وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا!»

معنی آیه فوق این است که خدای سبحان در هر آسمانی امر آن آسمان را که منسوب و متعلق به خود آن آسمان است به اهل آسمان یعنی ملائکه ساکن در آن وحی می‌کند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۶۴.

آسمان دنیا

« وَ زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ! » (۱۲ / فصلت)

در این آیه شریفه کلمه «سَمَاء» را مقید به «دُنْيَا» کرد و فرمود: آسمان دنیا را با چراغ‌هایی زینت دادیم، تا دلالت کند بر این که آن آسمانی که قرارگاه ستارگان است نزدیک‌ترین آسمان به کره زمین است، چون به حکم آیه « خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا - هفت آسمان را طبقه به طبقه آفرید،» (۳ / ملک) آسمان‌ها روی هم قرار دارند.

از ظاهر این که فرمود: آن را با چراغ‌هایی زینت دادیم و این که در آیه «إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ،» (۶ / صافات) صریحا فرموده که آن چراغ‌ها عبارتند از ستارگان، بر می‌آید ستارگان همه در آسمان دنیا و پایین‌تر از آن قرار دارند و برای زمین قندیل‌هایی می‌مانند که آویزان شده باشند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۷۰.

هفت آسمان چیست و کجا قرار دارند؟

« فَفَضَّهِنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمٍ...! » (۱۲ / فصلت)

از ظاهر آیات سوره «حم سجده» در قرآن کریم در مورد آفرینش و تقدیر آسمان‌ها و زمین مطالبی به شرح زیر به دست می‌آید:

۱ - آسمان دنیا از بین آسمان‌های هفتگانه عبارت است از آن فضایی که این

ستارگان بالای سرما قرار دارند.

راه‌های ارتباط در آسمان‌های هفتگانه

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ...!» (۱۷ / مؤمنون)

مراد به «طَرَائِقُ» هفتگانه، آسمان‌های هفتگانه است و اگر آسمان‌ها را طرائق یعنی راه‌های عبور و مرور نامید، از این باب بود که آسمان‌ها محل نازل شدن امر از ناحیه خداست، به سوی زمین. هم‌چنان که فرمود: «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ - امر را از آسمان تا زمین تدبیر نموده، آن‌گاه به سوی او عروج می‌کند!» (۵ / سجده)

و نیز راه‌هایی است که اعمال ما، در صعودش به سوی خدای سبحان و ملائکه در هبوطشان و عروجشان طی می‌کنند. درباره عمل فرمود: «... إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ - ... کلمه طیب به سوی او بالا می‌رود و عمل صالح آن را در بالاتر رفتن مدد می‌دهد!» (۱۰ / فاطر) درباره ملائکه فرمود: «وَمَا نُنزِّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ - نازل نمی‌شویم مگر به امر پروردگارت!» (۶۴ / مریم)

- «وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ!»

- شما از ما منقطع و بی‌ارتباط نیستید و از تحت مراقبت ما بیرون نمی‌باشید، بلکه این راه‌های هفتگانه میان ما و شما نصب شده تا فرستادگان ملکی ما دائماً در نزول و صعود باشند و امر ما را به سوی شما و اعمال شما را به سوی ما بیاورند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۹، ص: ۳۳.

مفهوم طباق بودن آسمان‌های هفتگانه

«أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا؟» (۱۶ - ۱۵ / نوح)

مطابق بودن هفت آسمان با یکدیگر بدین معنا است که بعضی بر بالای بعضی دیگر قرار گرفته باشد و یا به معنای این است که مثل هم باشند.

این‌که آسمان‌ها را هفتگانه خوانده - آن هم در زمینه‌ای که می‌خواهد اقامه حجت کند - دلالت دارد بر این‌که مشرکین معتقد به هفتگانه بودن آسمان بودند و آن را امری مسلم می‌شمردند و قرآن با آنان به وسیله همین چیزی که خود آنان مسلم می‌دانستند احتجاج کرده است.

داستان هفتگانه بودن آسمان‌ها که در کلام نوح علیه‌السلام (در این آیه) آمده، به خوبی دلالت دارد بر این‌که این مسئله از انبیاء علیهم‌السلام از قدیمی‌ترین

زمان‌ها رسیده است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۷۸.

هماهنگی در خلقت هفت آسمان

«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُتٍ! (۳ / ملك)

- آن خدایی که هفت آسمان را آفرید، در حالی که «طِبَاق» هستند یعنی، مطابق و مثل همنند. در آفرینش رحمان هیچ تفاوتی نمی‌بینی!

منظور از نبودن تفاوت در خلق این است که تدبیر الهی در سراسر جهان زنجیروار متصل به هم است. خدای عزوجل اجزای عالم خلقت را طوری آفریده که هر موجودی بتواند به آن هدف و غرضی که برای آن خلق شده برسد و این از به مقصد رسیدن آن دیگری مانع نشود و یا باعث فوت آن صفتی که برای رسیدنش به هدف نیازمند است، نگردد.

در این دو آیه به این نکته اشاره شده که نظام جاری در عالم نظامی است واحد و متصل‌الاجزاء و مرتبط‌الابعض.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۴.

چگونگی حفظ آسمان‌ها و کرات سماوی

«اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا! (۲ / رعد)

«عمود» چیزی است که خیمه به آن تکیه دارد و می‌ایستد.

غرض این آیه یاد دادن دلیل ربوبیت پروردگار متعال است و این که او واحد است و شریک ندارد و آن آسمان‌ها است که بدون پایه و ستونی که شما با چشمتان ببینید که بر آن تکیه داشته باشد همچنان مرفوع و بلند است و در آن نظامی جریان دارد، شمسی و قمری دارد که تا زمانی معین در آن می‌چرخند. و لابد باید کسی باشد که قیام به این امور بکند و آسمان‌ها را بدون پایه بلند کند و نظام در آن‌ها منتظم سازد و شمس و قمر را مسخر کند و امور عالم را تدبیر نماید.

پس این که فرمود: «الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» معنایش این می‌شود که خداوند آسمان را از زمین جدا کرد و میان آن دو فاصله‌ای گذاشت، فاصله‌ای که باعث

شد آسمان مسلط بر زمین بشود و اشعه خود را بر زمین بتاباند و باران و صاعقه خود را به زمین بفرستد و همچنین آثار دیگر.

پس آسمان بر بالای زمین بدون ستونی محسوس که انسان اعتماد بر آن احساس کند ایستاده است. پس هر انسانی باید متوجه شود که لابد کسی آن را بدون ستونی نگه داشته و نمی‌گذارد جا به جا بشود و آن را از فرو ریختن از مدارش نگه داشته است.

پس این که فرمود: «رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» و آسمان‌ها را وصف کرد به این که پایه‌ای که شما ببینید ندارند، مقصودش این نبوده که آسمان‌ها اصلاً پایه ندارند و در نتیجه وصف «تَرَوْنَهَا» وصفی توضیحی بوده باشد و مفهوم نداشته باشد، (و نتوان نتیجه گرفت که پس پایه‌های ندیدنی دارد!)

و نیز مقصودش این نبوده که پایه‌های محسوس ندارد تا بر این دو تقدیر معنایش این شود که حال که پایه ندارد پس خدا آن را بدون وساطت سببی سر پا نگه داشته است و اگر پایه می‌داشت مثل سایر چیزهایی که پایه دارد آن پایه‌ها نمی‌گذاشت که بیفتند و دیگر احتیاج به خدای سبحان نداشت. آری معنای آیه شریفه این نیست، همچنان که اوهام عامیانه همین را می‌پندارد، که تنها چیزهای استثنایی را که علل و اسباب آن‌ها معلوم نیست به خدا نسبت می‌دهند مانند امور آسمانی و حوادث جوی و روح و امثال آن.

چه، کلام خدای تعالی صریح بر این است که اولاً هر چیزی که اسم چیز بر آن اطلاق شود جز خدای تعالی همه مخلوق خداست و هیچ خلقی و امری خالی و بدون استناد به خدا نیست. ثانیاً تصریح می‌کند بر این که سنت اسباب در تمامی اجزای عالم جریان دارد و خدا بر صراط مستقیم است (که همان صراط علیت و سببیت است). بنابراین اگر مثلاً سقفی را دیدیم که روی پایه خود ایستاده باید بگوییم به اذن خدا و با وساطت این سبب خاص ایستاده است. و اگر جرمی آسمانی را ببینیم که بدون ستون ایستاده باز هم باید بگوییم که به اذن خدا و با وساطت اسبابی مخصوص به خود مانند طبیعت خاص یا جاذبه عمومی ایستاده است.

وجه تقیید به جمله «بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» این‌ها نیست بلکه وجه آن این است که می‌خواهد فطرت خواب رفته بشر را بیدار کند، تا به جستجوی سبب آن برخیزد و پس از جستجو در آخر به خدای سبحان پی ببرد.^(۱)

حفظ موجودات سماوی از سقوط به زمین

« أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَ... يُمَسِّكُ السَّمَاءَ؟ » (حج / ۶۵)

این استشهاد دیگری است بر عموم قدرت خدا و مقابله میان تسخیر آنچه در زمین است و تسخیر کشتی‌ها در دریا، تأیید می‌کند که مراد به زمین خشکی، در مقابل دریاست و بنابراین تعقیب دو جمله به جمله «وَأَيُّمَسِّكُ السَّمَاءَ» می‌رساند که حاصل مقصود این است که خدا آنچه در آسمان و آنچه در دریاهاست، مسخر برای شما کرده است.

مراد به آسمان، جهت بالا و موجودات بالاست. پس نمی‌گذارد که آن موجودات فروریزد و به زمین بیفتند، مگر به اذن خودش، که با اذن او احیاناً سنگ‌های آسمانی و صاعقه و امثال آن به زمین می‌افتند.

خداوند این آیه را با دو صفت رأفت و رحمت ختم فرمود، تا نعمت را متمیم نموده و منت را بر مردم تمام کرده باشد.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۸، ص: ۲۹۱.

آسمان، سقفی محفوظ

« وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا...! » (انبیاء / ۳۲)

گویا مراد به این که فرمود: آسمان را سقفی محفوظ کردیم این باشد که آن را از شیطان‌ها حفظ کردیم.

در جای دیگر فرمود: « وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ - آسمان را از هر شیطان رانده شده حفظ کردیم! » (حجر / ۱۷) مراد به این که در پایان آیه فرموده: «مردم از آیات آن رو می‌گردانند،» این است که حوادث جوی را می‌بینند و با این که دلیل روشنی بر مدبر واحد و ایجادکننده واحداست باز متوجه نمی‌شوند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۸، ص: ۱۱۶.

آسمان و طرایق آن

« وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ » (ذاریات / ۷)

کلمه «حُبُك» به معنای حسن و زینت است و به معنای خلقت عادلانه نیز می‌باشد. وقتی جمع بسته می‌شود معنایش طریقه یا طرایق خواهد بود، یعنی آن خط، خطی که در هنگام وزش باد به روی آب پیدا می‌شود و معنای آیه بنابر معنای اول

چنین می‌شود:

- به آسمان دارای حسن و زینت سوگند می‌خورم.
- و بنا بر معنای دوم چنین می‌شود:
- به آسمان که خلقتی معتدل دارد سوگند!
- و بنا بر معنای سوم چنین می‌شود:
- به آسمانی که دارای خطوط است سوگند!

که در این صورت به آیه « وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ » نظر دارد و بعید نیست ظهورش در معنای سوم بیشتر باشد، برای این که آن وقت سوگند با جوابش مناسب‌تر خواهد بود، چون جواب قسم عبارت است از اختلاف مردم و تشتت آنان در طریقه‌هایی که دارند - « اِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ...! » (۸ / ذاریات)^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۶، ص: ۲۶۵.

آسمان، محل نزول رزق و قرارگاه بهشت موعود

« وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ ! » (۲۲ / ذاریات)

مراد به «سَمَاء» جهت علو است چون هر چیزی که بلندتر از ما است و ما را در زیر پوشش خود قرار داده چنین چیزی را در لغت عرب سماء می‌گویند. مراد به رزق باران است که خدای تعالی آن را از آسمان یعنی از جهت بالای سر ما بر زمین نازل می‌کند و به وسیله آن انواع گیاهانی که در مصرف غذا و لباس و سایر انتفاعات ما صرف می‌شود، بیرون می‌آورد.

ممکن هم هست بگوییم، اصلاً منظور از آسمان معنای لغوی کلمه که جهت علو باشد نیست، بلکه منظور از آن عالم غیب باشد، چون همه اشیاء از عالم غیب به عالم شهود می‌آیند، که یکی از آن‌ها رزق است، که از ناحیه خدای سبحان نازل می‌شود. مؤید این معنا آیاتی است که همه موجودات را نازل شده از ناحیه خدا می‌داند:

- از چارپایان هشت جفت برایتان نازل کرد، (۶ / زمر)

- ما آهن را که در آن قوتی شدید است نازل کردیم، (۲۵ / حدید)

- « وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِلُهُ اِلَّا بِقَدْرِ مَعْلُومٍ » (۲۱ / حجر)

که آیه آخری به طور کلی همه موجودات را نازل شده از ناحیه خدا می‌داند و می‌فرماید: هیچ موجودی نیست مگر آن که خزینه‌هایش نزد ماست، آن چه تنها از موجودات می‌بینید اندازه‌گیری شده و به اصطلاح درخور شده عالم شماست. مراد به

رزق هم تمامی موجوداتی است که انسان در بقایش بدانها محتاج و از آنها بهره‌مند است، چه خوردنی‌ها و چه نوشیدنی‌ها و چه پوشیدنی‌ها و چه مصالح ساختمانی و چه همسران و فرزندان و چه علم و چه قدرت و چه سایر این‌ها از فضایل نفسانی.

- وَ مَا تُوعَدُونَ!

- آن چه وعده داده شده‌اید نیز در آسمان است!

حال ببینیم منظور از آن چیست؟

ظاهراً مراد به آن بهشتی است که به انسان‌ها وعده‌اش را داده و فرموده: «عِنْدَهَا

جَنَّةُ الْمَأْوَى - بهشتی که آخرین قرارگاه است در نزدیکی سدره‌المنتهی است!» (۴ و ۱۵ / نجم)^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۶، ص: ۲۷۹.

وجود جنبندگان در آسمان‌ها

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ...!» (۲۹ / شوری)

کلمه «بَتَّ» به معنای منتشر کردن است و کلمه «دَابَّةٍ» به معنای هر جنبنده‌ای است که روی زمین حرکت می‌کند. پس این کلمه شامل تمامی حیوانات یعنی جانداران می‌شود.

معنای آیه چنین است:

- و یکی از آیاتش خلقت آسمان‌ها و زمین و جنبندگانی است که در آن دو منتشر کرده و او هر وقت بخواهد می‌تواند آن‌ها را جمع‌آوری کند.

از ظاهر آیه بر می‌آید که در آسمان‌ها نیز جنبندگانی هست و این که بعضی جنبندگان آسمان را به ملائکه تفسیر کرده‌اند، صحیح نیست، زیرا اولاً آیه شریفه مطلق است و نمی‌شود بدون دلیل آن را مقید به یک نوع جاندار کرد و در ثانی اصولاً اطلاق کلمه «دَابَّةٍ - جنبنده» بر فرشتگان معهود نیست.

- «وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ!»

این جمله اشاره است به حشر جنبندگانی که در زمین منتشر کرده است. دلالتی نیست بر این که جانداران آسمان همه مانند انسان دارای عقلند. چون همین مقدار کافی است که برای خود شعوری داشته باشند و به حکم آیه «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ ... ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ - هیچ جنبنده‌ای در زمین و پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، نیست، مگر این که آن‌ها نیز مانند شما امت‌هایی هستند، ما در این کتاب از هیچ چیز فروگذار نکردیم و سپس همه ایشان به سوی پروردگارشان محشور می‌شوند!»

(۳۸ / انعام) همه جانداران دارای شعوری مخصوص به خود هستند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۹۴.

فصل سوم

چگونگی آفرینش زمین

تکون زمین، مراحل و زمان آن؟

« خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ...! » (۹ / فصلت)

- زمین را در دو روز خلق کرد.

دو روزی که خدا در آن زمین را آفریده دو قطعه از زمان است، که در آن تکون زمین و زمین شدن آن تمام شده است. و اگر آن را دو قطعه از زمان خواند، نه یک قطعه، برای این بود که دلالت کند بر این که زمین در تکون نخستین خود، دو مرحله متغایر را طی کرده است: یکی مرحله خامی و کالی و دوم مرحله پختگی و رسیده شدن و به عبارت دیگر، یکی مرحله ذوب بودن، و دیگری مرحله منجمد شدن و امثال این تعبیرها.

منظور از کلمه «یوم» در جمله «خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ» - زمین را در دو روز خلق کرد، «پاره‌ای از زمان است نه دو روز از روزهای معمولی و معهود ذهن ما، چون روز از نظر ما ساکنان زمین عبارت است از مقدار حرکت کره زمین به دور خودش، که یک دور آن را یک روز (و یا به عبارت دیگر یک شبانه روز) می‌نامیم و احتمال این که مراد به دو روز در آیه چنین‌روزی باشد احتمالی است فاسد.^(۱)

۱- المیزان - ج: ۳۴، ص: ۲۵۹.

ایجاد کوهها و تقدیر ارزاق

« وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ! »

(۱۰ / فصلت)

- و قرار داد در زمین کوههایی ریشه‌دار و ثابت.

- در زمین خیر بسیاری قرار داد که موجودات زنده روی زمین از نبات و حیوان و انسان در زندگی خود انواع بهره‌ها از آن خیرات می‌برند.

- وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ...!

- و آنچه قوت و رزق هست در چهار روز (چهار فصل) پدید

آورده...!

مفسرین در پاسخ این سؤال که چرا آیه را حمل نکنیم بر این که قرار دادن کوه‌ها و تقدیر ارزاق در چهار روز بوده؟ گفته‌اند: برای این که لازم‌هاش این می‌شود که روی هم خلقت زمین و آنچه در آن است در شش روز انجام شده باشد و چون بعد از این آیه می‌فرماید که آسمان‌ها در دو روز خلق شده، در نتیجه مجموع هشت روز می‌شود، در حالی که قرآن کریم مکرر فرموده که روی هم خلقت آسمان‌ها و زمین در شش روز بوده است. (البته منظور از روز پاره‌ای از زمان است نه روز معمولی!)

آیه شریفه فوق، ظهورش در غیر آن چیزی است که مفسرین گفته‌اند. قرائنی که در پیرامون هست تأیید می‌کند که مراد به تقدیر اقوات زمین در چهار روز، تقدیر آن در چهار فصل است، که بر حسب ظاهر حس به دنبال میل شمالی و جنوبی خورشید پدید می‌آید، پس ایام چهارگانه همان فصول چهارگانه است.

و اما ایامی که در این آیات برای خلقت آسمان‌ها و زمین آمده، چهار روز است، دو روز برای خلقت زمین و دو روز برای به پا داشتن آسمان‌های هفتگانه، بعد از آن که دود بود. و اما ایامی که در آن اقوات درست شده است، نه خلقت آن‌ها، و آنچه که در کلام خدای تعالی مکرر آمده این است که خدای تعالی آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفریده، نه مجموع خلق و تقدیر را. مراد بیان تقدیر ارزاق زمین در چهار فصل سال است.

«سَوَاءٌ لِّلسَّائِلِينَ!»

معنای جمله فوق این است که اقوات تقدیر شده فراهم شد، فراهم‌شدنی مخصوص برای محتاجان! ممکن هم هست معنایش این باشد که خدا اقوات را تقدیر کرد، در حالیکه برای محتاجان یکسان و برابر بود، به طوری که همه از آن استفاده کنند، نه زیاد و نه کم!

و منظور از سائلین، انواع نباتات و حیوانات و انسان است، که همه در بقای خود محتاج به ارزاقند و به اعتبار این احتیاج ذاتی آنان را «درخواست کننده» خوانند، چون با زبان حال از پروردگار خود رزق می‌خواهند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۶۰.

رام کردن زمین برای تسهیل حیات

« وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ! »

(۱۵ / ملک)

کلمه «ذَلُول» در مرکبها به معنای مرکب رام و رهوار است و کلمه «مَنَاكِب» نام محل برخورد استخوان بازو با شانه است. و اگر نقاط مختلف زمین را منکبها خوانده استعاره است. و اگر زمین را - چون اسبی رام - خواند و قطعات آن را - پشت، گرده، منکب و شانه - نامید، به این اعتبار بود که زمین برای انواع تصرفات انسان رام است، نه چموشی - زلزله - دارد و نه از تصرفات بشر امتناع می‌ورزد. معنای آیه این است که خدای تعالی آن کسی است که زمین را منقاد و رام شما کرد، تا بتوانید بر پشت آن قرار بگیرید و از این قطعه به آن قطعه‌اش بروید و از رزقش که او برایتان مقدر فرموده بخورید و به انواع مختلفی برای به دست آوردن آن رزق در زمین تصرف کنید.

در نامیدن زمین به نام «ذَلُول» و تعبیر این که بشر روی شانه‌های آن قرار دارد، اشاره‌ای است روشن به این که زمین نیز یکی از سیارات است. و این همان حقیقتی است که علم هیئت و آسمان‌شناسی بعد از قرن‌ها بگو و مگو و بحث بدان دست یافته است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۲۹.

آمادگی زمین و عوامل حیات

« أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا وَ الْأَجِبَالَ أَوْتَادًا وَ...؟ » (۶ تا ۱۶ / نبأ)

- مگر ما نبودیم که زمین را برای شما قرارگاه کردیم، (تا بتوانید در آن قرارگیرید و در آن تصرف کنید).

- « وَ الْأَجِبَالَ أَوْتَادًا، »

کلمه «أَوْتَادًا» جمع وتد به معنای میخ است و اگر کوهها را میخها خوانده شاید از این جهت بوده که پیدایش عمده کوههایی که در روی زمین است از عمل آتش‌فشان‌های تحت‌الارضی است، که یک نقطه از زمین را می‌شکافد و مواد مذاب زمینی از آن فوران می‌کند و به اطراف آن نقطه می‌ریزد و به تدریج اطراف آن نقطه بالا می‌آید تا به صورت میخی که روی زمین کوبیده باشند، در آید و باعث سکون و آرامش فوران آتش‌فشان زیرزمین گردد و اضطراب و نوسان زمین از بین برود.

- « وَ خَلَقْنَاكُمْ أَرْوَاجًا، »

شما را جفت جفت از نر و ماده آفریدیم، تا سنت ازدواج و تناسل در بینتان جریان یابد، در نتیجه نوع بشر تا روزی که خدا خواسته باشد باقی بماند.
- «وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا»

کلمه «سُبَات» به معنای راحتی و فراغت است، چون خوابیدن باعث آرامش و تجدید قوای حیوانی و بدنی می‌شود و خستگی ناشی از بیداری و تصرفات در بدن از بین می‌رود.
- «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا»

ما شب را چون لباس ساتری قرار دادیم که با ظلمتش همه چیز را و همه دیدنی‌ها را می‌پوشاند، همان طور که لباس بدن را و این خود سببی است الهی، که مردم را به دست کشیدن از کار و حرکت می‌خواند و متمایل به سکونت و فراغت و برگشتن به خانه و خانواده می‌سازد.
- «وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا»

ما روز را زمان زندگی شما و یا محل زندگی شما کردیم، تا در آن از فضل پروردگارتان طلب کنید.
- «وَوَبَّيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا»

یعنی بر بالای سرتان هفت آسمان شدیدالبنایا قرار دادیم.
- «وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا»
و چراغی رخشان برافروختیم.
کلمه «وَهَاج» به معنای چیزی است که نور و حرارت شدیدی داشته باشد و منظور از چراغ وهاج خورشید است.
- «وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَبَّاجًا»

کلمه «مُعْصِرَات» به معنای ابرهای بارنده است. معنا چنین می‌شود که ما به وسیله بادهای فشارنده آبی ریزان نازل کردیم.
- «لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا»
یعنی این کار را کردیم تا دانه‌ها و نباتاتی (که مایه قوت آدمیان و حیوانات است) بیرون آوریم.

- «وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا»

و باغ‌های پر درخت پدید آوردیم.

«جَنَّاتٍ أَلْفَافٍ» به معنای درختان انبوه و درهم رفته است.^(۱)

گهواره بودن زمین و ایجاد راه‌ها

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا!» (۱۰ / جاثیه)

- خدا آن کسی است که زمین را برای شما طوری آفرید که در دامن آن پرورش یابید آن طور که اطفال در گهواره تربیت شده و نشو و نما می‌کنند.
- و در زمین برای شما راه‌ها و شاهراه‌ها درست کرد تا به وسیله آن‌ها به سوی مقاصد خود راه یافته و هدایت شوید.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۱۳۹.

زمین و نعمت‌های زمینی

«وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ!» (۱۰ تا ۱۲ / رحمن)

کلمه «أنام» به معنای مردم است و اگر از خلقت زمین تعبیر کرده به «وَضَعَ» برای این بود که درباره آسمان در آیه قبلی تعبیر کرده بود به «رَفَعَ» و خواسته بفهماند زمین پایین و آسمان بالاست، چون در عرب هر افتاده پست را «وَضِيعٌ» گویند و این خود لطافتی در تعبیر است.

- «فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ»،

مراد به «فَاكِهَةٌ» میوه‌های غیر خرماسست. و کلمه «أَكْمَامٌ» غلاف خرماسست که آن را «طَلْعٌ» نیز گویند.

- «وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ»،

کلمه «حَبٌّ» به معنی دانه است و تقدیر کلام این است که در زمین دانه و ریحان نیز هست. و منظور از دانه هر چیزی است که قوت و غذا از آن درست شود، مانند گندم و جو و برنج و غیره. و کلمه «عَصْفٌ» به معنای غلاف و پوسته دانه‌های نامبرده است، که در فارسی آن را سبوس می‌گویند. البته بعضی آن را به برگ مطلق زراعت و بعضی دیگر به برگ خشک زراعت تفسیر کرده‌اند. و کلمه «رَيْحَانٌ» به معنای همه گیاهان معطر (چون نعناع و مرزه و ریحان و آویش و پونه و امثال این‌ها)، است.

- «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟»

کلمه «آلَاءٌ» به معنای نعمت است و خطاب در آیه متوجه عموم جن و انس است. به خاطر همین که خطاب را متوجه کل اجنه و انسان‌ها نموده توانسته در خلال بر شمردن نعمت‌ها و آلای رحمان از شدايد روز قیامت و عقوبت‌های مجرمین و اهل آتش

خبر دهد و آن‌ها را هم جزو نعمت‌ها برشمارد.

آری همین شدايد و عقوبت‌ها وقتی به کل انسان‌ها و اجنه مقایسه شود نعمت می‌شود. چون در نظام هستی بدکاران و اهل شقاوت را به سرنوشتی که مقتضای عمل ایشان و اثر کردار خود آنان باشد سوق دادن، از لوازم صلاح نظام عام جاری در کل و حاکم بر جمیع است و خود نعمتی نسبت به کل عالم جن و انس است، هر چند که نسبت به طایفه‌ای خاص یعنی مجرمین نعمت و عذاب باشد.

پس آن‌چه از عذاب و عقاب که در آتش برای اهل آتش است و آن‌چه از کرامت و ثواب که در بهشت برای اهلش آماده شده، هر دو نوع آلاء و نعمت‌های خداست برای کل جن و انس، همان طور که خورشید و قمر و آسمان بلند و زمین پست و نجم و شجر و غیر این‌ها آلاء و نعمت‌هایی است بر اهل دنیا.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۱۹۸.

مفهوم نزول موجودات زمینی و مواد کانی

« وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ! » (۲۵ / حدید)

ظاهراً «انزال» در این آیه نظیر آن در آیه « وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ، » در سوره زمر آیه ۶ باشد. اگر خلقت مخلوقات زمینی را انزال نامیده، به این اعتبار است که خدای تعالی ظهور اشیاء در عالم هستی را بعد از عدم انزال خوانده، به این اعتبار که هر موجودی از موجودات نزد خدا و در عالم غیب خزینه‌ها دارد و آن موجود پس از آن‌که اندازه‌گیری شده و درخور عالم شهادت شده به ظهور پیوسته است. و این خود نوعی نزول است، هم‌چنان‌که در سوره حجر فرموده: « وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ - هیچ موجودی نیست مگر آن‌که نزد ما خزینه‌هایی از آن هست و ما نازلش نمی‌کنیم مگر به اندازه‌ای معلوم. » (۲۱ / حجر)

- «فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ،»

کلمه «بأس» به معنای تأثیر شدید است، لکن غالباً در شدت در دفاع و جنگ استعمال می‌شود و بدین جهت فرموده در آهن باسی شدید است، که لایزال جنگ‌ها و مقاتلات انواع دفاع‌ها نیاز به آهن داشته است. چون اقسام سلاح‌هایی که درست می‌کرده‌اند از آهن بوده و بشر از دیرباز به این فلز دست یافته، متوجه منافعش شده و آن را استخراج کرده است.

و اما منافع دیگری که این فلز برای مردم دارد احتیاج به بیان ندارد، چون می‌بینیم که آهن در تمامی شعب زندگی و صنایع مربوط به آن‌ها دست و

دخالت دارد.^(۱)

۱- المی—زان ج: ۳۷، ص: ۳۵۸.

زمین، محل زندگی و مرگ انسان‌ها

« أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءَ وَ أَمْواتًا وَ...؟ » (۲۵ تا ۲۷ / مرسلات)

کلمه «کِفَات» به معنای جمع کردن و ضمیمه کردن است. می‌فرماید: مگر ما نبودیم که زمین را کفات کردیم، یعنی چنان کردیم که همه بندگان را در خود جمع می‌کند، چه مرده‌ها را و چه زنده‌ها را. بعضی گفته‌اند معنی آیه این است که مگر ما زمین را ظرف‌هایی برای جمع احیاء و اموات نکردیم.^(۱)

۱- المی—زان ج: ۳۹، ص: ۴۰۷.

مفهوم زمین‌های هفتگانه

« أَلَلَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَ مِنْ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ! » (۱۲ / طلاق)

- خدایی که هفت آسمان خلق کرد و از زمین هم مثل آن را بیافرید...
از ظاهر جمله «وَ مِنْ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» برمی‌آید که مراد به مثل مثلثیت عددی است. یعنی همان طور که آسمان هفت عدد است، زمین هم مثل آن هفت است.

حال باید دید منظور از هفت زمین چیست؟ در این باب چند احتمال هست:

اول - این که بگوییم منظور از هفت زمین هفت عدد از کرات آسمانی است، که ساختمانش از نوع ساختمان زمینی است که ما در آن زندگی می‌کنیم.

دوم - این که بگوییم منظور از آن تنها زمین خود ماست که دارای هفت طبقه است، که (چون طبقات پیاز) روی هم قرار دارند و به تمام کره احاطه دارند و ساده‌ترین طبقاتش همین طبقه اولی است که ما روی آن قرار داریم.

سوم - این که بگوییم منظور از زمین‌های هفتگانه اقلیم‌ها و قسمت‌های هفتگانه روی زمین است، که (علمای جغرافی قدیم) بسیط زمین را به هفت قسمت (یا قاره) تقسیم کرده‌اند.

این چند وجه، وجوهی است که هر یک طرفدارانی دارد.^(۱)

۱- المی—زان ج: ۳۸، ص: ۳۰۰.

فصل چهارم

خورشید و ماه

مفهوم جریان و حرکت خورشید

« وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ! » (۳۸ / یس)

«جریان شمس» همان حرکت آن است. معنای آیه این است که - خورشید به طرف قرار گرفتن خود حرکت می‌کند. و یا تا آنجا که قرار گیرد حرکت می‌کند، یعنی تا سرآمدن اجلش و یا تا زمان استقرار و یا محل استقرارش حرکت می‌کند.

حال ببینیم معنای جریان و حرکت خورشید چیست؟

از نظر حس اگر حساب کنیم، حس آدمی برای آفتاب اثبات حرکت می‌کند، حرکتی دورانی، پیرامون زمین. و اما از نظر علمی تا آنجا که بحث‌های علمی حکم می‌کند درست به عکس است، یعنی خورشید دور زمین نمی‌چرخد، بلکه زمین به دور خورشید می‌گردد و نیز اثبات می‌کند، که خورشید با سیاراتی که پیرامون آنند به سوی ستاره «نصر ثابت» حرکت انتقالی دارند.

به هر حال حاصل معنای آیه شریفه این است که آفتاب لایزال در جریان است، مادام که نظام دنیوی بر حال خود باقی است، تا روزی که قرار گیرد و از حرکت بیفتد و در نتیجه دنیا خراب گشته و این نظام باطل گردد.

و اما این که بعضی جریان خورشید را بر حرکت وضعی خورشید به دور مرکز خود حمل کرده‌اند، درست نیست، چون خلاف ظاهر «جری» است، زیرا «جری - جریان» دلالت بر انتقال از مکانی به مکانی دیگر دارد.

(با توجه به این که در آیه بعدی « وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ

الْقَدِيمِ،» از آیت قمر تنها احوالی را که نسبت به مردم زمین به خود می‌گیرد بیان کرده، نه احوال خود قمر را و نه احوال آن را نسبت به خورشید به تنهایی، از این جاست که می‌توان گفت بعید نیست مراد به «تَجْرِي» در جمله فوق اشاره باشد به احوالی که خورشید نسبت به ما دارد و حس ما از این کره احساس می‌کند و آن عبارت است از حرکت یومیه‌اش و حرکت فصلی‌اش و حرکت سالیانه‌اش.

و مراد به جمله «لِمُسْتَقَرِّ لَهَا،» اشاره باشد به حالی که خورشید فی نفسه دارد، و آن عبارت است از این که نسبت به سیاراتی که پیرامونش در حرکتند، ساکت و ثابت است. پس گویی فرموده: یکی از آیتهای خدا برای مردم این است که خورشید در عین این که ساکن و بی‌حرکت است، برای اهل زمین جریان دارد و خدای عزیز علیم به وسیله آن سکون و این حرکت پیدایش عالم زمینی و زنده ماندن اهلش را تدبیر فرموده است، (و خدا داناتر است!)

- «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ!»

یعنی جریان نامبرده خورشید، تقدیر و تدبیری است از خدایی که عزیز است، یعنی هیچ غالبی بر اراده او غلبه نمی‌کند، یعنی به هیچ یک از جهات صلاح در کارهایش جاهل نیست.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۴۳ و ۱۴۵.

مفهوم منازل ماه

«وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مِنْ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ!» (۳۹ / یس)

کلمه «مَنَازِلَ» به معنای پیاده شدن و منزل کردن است. و ظاهراً مراد به منازل نقاط بیست و هشت گانه‌ای است که ماه تقریباً در مدت بیست و هشت شبانه‌روز طی می‌کند.

کلمه «عُرْجُونِ» به معنای ساقه شاخه خرماست، البته از نقطه‌ای که از درخت بیرون می‌آید، تا نقطه‌ای که برگ‌ها از آن منشعب می‌شود. این قسمت از شاخه را «عُرْجُونِ» می‌گویند، که (به خاطر سنگینی برگ‌ها) معمولاً خمیده می‌شود و معلوم است که اگر چند ساله شود خمیدگی‌اش بیشتر می‌گردد و این قسمت چوبی زردرنگ و چون هلال قوسی است و لذا در این آیه هلال را به این چوب که چند ساله شده باشد، تشبیه کرده است.

این آیه شریفه به اختلاف منظره‌های ماه برای اهل زمین اشاره می‌کند، چون در

طول سی روز به شکل و قیافه‌های مختلفی دیده می‌شود و علتش این است که نور ماه از خودش نیست، بلکه از خورشید است و به همین جهت (مانند هر کره دیگر) همیشه تقریباً نصف آن روشن است و قریب به نصف دیگرش که رو به روی خورشید نیست تاریک است. و چون به دور زمین می‌گردد، قهراً وضع و محاذاتش با خورشید نسبت به زمین تغییر می‌کند و این دگرگونی همچنان هست تا دوباره به وضع اولش برگردد. اگر ماه را در صورت هلالش فرض کنیم روز به روز قسمت بیشتری از سطح آن که در برابر آفتاب است به طرف زمین قرار می‌گیرد تا برسد به جایی که تقریباً تمامی یک طرف ماه که مقابل خورشید قرار گرفته، به زمین هم قرار گیرد و (ماه شب چهارده می‌شود)، از آن شب به بعد دوباره رو به نقصان می‌نهد، تا برسد به حالت اولیه‌اش که هلال بود.

و به خاطر همین اختلاف که در صورت ماه پیدا می‌شود، آثاری در دریا و خشکی و در زندگی انسان‌ها پدید می‌آید، که در علوم مربوط به خودش بیان شده است. پس آیه شریفه از آیت قمر تنها احوالی را که نسبت به مردم زمین به خود می‌گیرد بیان کرده، نه احوال خود قمر را و نه احوال آن را نسبت به خورشید به تنهایی.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۴۴.

شناوری کرات و اجرام در فضا

« لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ » (یس/۴۰)

معنای این که فرموده - ترجیح ندارد این که خورشید به ماه برسد، این است که چنین چیزی از خورشید سر نزده و منظور از این تعبیر این است که بفهماند تدبیر الهی چیزی نیست که روزی جاری شود و روزی از روزها متوقف گردد، بلکه تدبیری است دائمی و خلال‌ناپذیر. مدت معینی ندارد، تا بعد از تمام شدن آن مدت به وسیله تدبیری نقیض آن نقض گردد.

پس معنای آیه این است که شمس و قمر همواره ملازم آن مسیری هستند که برایشان ترسیم شده، نه خورشید به ماه می‌رسد، تا به این وسیله تدبیری که خدا به وسیله آن دو جاری ساخته مختل گردد و نه شب از روز جلو می‌افتد، بلکه این دو مخلوق خدا در تدبیر پشت سر هم قرار دارند و ممکن نیست از یکدیگر جلو بیفتند و در نتیجه دو تا شب به هم متصل شود، یا دو تا روز به هم بچسبند.

آیه شریفه تنها فرمود - خورشید به ماه نمی‌رسد و شب از روز جلو نمی‌زند و دیگر نفرمود - ماه هم به خورشید نمی‌رسد و روز هم از شب جلو نمی‌زند و این بدان

جهت بود که مقام آیه مقام بیان محفوظ بودن نظم و تدبیر الهی از خطر اختلال و فساد بود و برای افاده این معنا خاطرنشان ساختن یک طرف قضیه کافی بود و شنونده خودش می‌فهمد وقتی خورشید با این بزرگی و قوتش نتواند به ماه برسد، ماه به طریق اولی نمی‌تواند به خورشید برسد. و هم‌چنین شب ناچیز و ناتوان‌تر از روز است، چون شب عبارت است از نبود روزی که این شب، شب آن روز است و وقتی شب که یک امر عدمی است و طبعاً متأخر از روز است، نتواند از روز پیشی گیرد، عکسش هم معلوم است، یعنی شنونده خودش می‌فهمد که روز هم از شب یعنی از عدم خودش پیشی نمی‌گیرد.

- «وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ!»

هر یک از خورشید و ماه و نجوم و کواکب دیگر در مسیر خاص به خود حرکت می‌کنند و در فضا شناورند، همان‌طور که ماهی در آب شنا می‌کند، پس کلمه «فَلَك» عبارت است از همان مدار فضایی که اجرام آسمانی هر یک در یکی از آن مدارها سیر می‌کنند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۴۶.

تأمین روشنایی به وسیله ماه و خورشید

«وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا!» (نوح / ۱۶)

معنای سراج بودن خورشید این است که عالم ما را روشن می‌کند و اگر این چراغ خدای تعالی نبود ظلمت عالم ما را فرا می‌گرفت و معنای نور بودن ماه این است که زمین ما را به وسیله نوری که از خورشید می‌گیرد روشن می‌کند. پس ماه خودش روشن‌گر نیست تا سراج نامیده شود.

اما این که فرمود، قمر را در آسمان‌ها نور قرار داد و آسمان‌ها را ظرف قمر خواند منظور (به طوری که گفته‌اند)، این است که بفرماید قمر در ناحیه آسمان‌ها قرار دارد، نه این که همه آسمان‌ها را نور می‌دهد.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۷۸.

بروج آسمانی و خورشید و ماه

«تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا!» (فرقان / ۶۱)

ظاهراً مراد به «بروج» منازل آفتاب و ماه در آسمان است و یا مراد ستارگانی است که در آن منازل قرار دارند.

مراد به «سراج» آفتاب است. به دلیل این که در سوره نوح آفتاب را سراج خوانده و می‌فرماید: « وَ جَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا! » (۱۶ / نوح)

آیه شریفه در مقام ثنای خدای تعالی بر خویش است و می‌خواهد تبارک او را به خاطر این که برج‌هایی محفوظ و تیرهایی شهاب درست کرده و آفتاب را روشن‌گر و ماه را منیر ساخته تا عالم محسوس را روشن کند، افاده نماید. و با این بیان به مسئله رسالت رسولان اشاره می‌کند، چون این مسئله نظیر همان روشن‌گری آفتاب و ماه نسبت به عالم جسمانی انسان‌هاست. چیزی که هست رسولان خدا عالم روحانی انسان‌ها را روشن می‌کنند. اگر آفتاب پیش پای آنان را روشن می‌سازد رسولان خدا دیده بصیرت بندگان خدا را روشن می‌کنند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۰، ص: ۶۰.

حرکت حساب شده ماه و خورشید

« الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ! » (۵ / رحمن)

کلمه «حُسْبَان» به معنای حساب کردن است. تقدیر کلام چنین است: خورشید و ماه با حسابی از خدای تعالی در حرکتند. یعنی در مسیری و به نحوی حرکت می‌کنند که خدای تعالی برای آن دو تقدیر فرموده است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۱۹۳.

نظام حاکم بر جریان ماه و خورشید

« أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ؟ » (۲۹ / لقمان)

در این آیه در مورد علم خدا به اعمال بندگان استشهاد شده است به تدبیری که در نظام شب و روز جاری است، گاهی این طولانی و آن کوتاه و گاهی این کوتاه و آن طولانی می‌شود. که البته فصول سال و نیز سرزمین‌های مختلف در این کوتاهی و بلندی شب و روز مؤثرند، اما در هر فصل و در هر منطقه نظام ثابت است.

هم‌چنین تدبیری که در آفتاب و ماه و اختلاف طلوع و غروب آن دو جاری است. هم‌چنین اختلافی که بر حسب حس در مسیر و جریان آن دو است. همه این‌ها دلیل بر تدبیری است که خداوند جهان در سراسر جهان دارد، چون می‌بینیم هر یک از آفتاب و ماه نظام دقیقی دارد که هیچ خلل و تشویش و اضطرابی در آن نیست، این‌ها دلیل بر علم و اطلاع مدبر آن‌هاست، چون برقرار ساختن چنین نظامی دقیق بدون علم

محال است.

مراد به «ایلاج» در روز این است که شب رو به بلندی بگذارد و بعضی از ساعات روز را اشغال کند یعنی بعضی از ساعات را که قبلاً روز بودند جزو خود سازد و مراد به ایلاج روز در شب عکس این معناست. و مراد به این که فرمود: هر یک از آفتاب و ماه مسخر و رام شده، تا اجل مسمی جریان دارند، این است که هر وضعی از اوضاعشان تا وقتی معین است و دوباره به وضع اول بر می‌گردند.

پس هر کس این نظام دقیق را که در آفتاب و ماه است در نظر بگیرد، شکی نمی‌کند در این که مدبرش با علم، تدبیر امر آن‌ها کرده، علمی که آمیخته با جهل نیست، نه این که خودش تصادفاً و اتفاقاً چنین نظامی به خود گرفته باشد.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۲، ص: ۵۹.

گسترش سایه و دلالت خورشید بر آن

« أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا؟ » (۴۵ تا ۴۷ / فرقان)

مراد به «مَدَّ الظِّلَّ» امتداد سایه‌ای است که بعد از ظهر گسترده می‌شود و به تدریج از طرف مغرب به سوی مشرق رو به زیادی می‌گذارد، تا آن‌جا که آفتاب به کرانه افق رسیده و غروب کند، که در آن هنگام امتداد به آخر می‌رسد و شب می‌شود. و این سایه در همه احوالش در حرکت است و اگر خدا می‌خواست آن را ساکن می‌کرد.

- « ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا! »

منظور دلالت آفتاب با نور خود بر این است که در این میان سایه‌ای هست و نیز با گسترده شدن نورش دلیل بر این است که سایه نیز به تدریج گسترده‌تر می‌شود، چه اگر آفتاب نبود کسی متوجه نمی‌شد که در این میان سایه‌ای وجود دارد.

علت عمومی تشخیص معانی مختلف به وسیله انسان این است که احوال جاریه بر آن معانی مختلف می‌شود. حالتی پدید می‌آید و حالتی دیگر می‌رود و چون حالت دومی آمد آن وقت به وجود حالت اولی پی می‌برد و چون حالتی پدید می‌آید حالت قبلی که تاکنون مورد توجه نبود به خوبی درک می‌شود و اما اگر چیزی را فرض کنیم که همیشه ثابت و به یک حالت باشد به هیچ وجه راهی برای آگاهی بدان نیست.

- « ثُمَّ قَبْضْنَا إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا! »

معنای جمله فوق این است که ما با تابانیدن خورشید و بالا آوردن آن به تدریج آن سایه را از بین می‌بریم. و در این که از بین بردن را قبض نامید، آن هم قبض به سوی خودش و آن قبض را به قبض آسان توصیف کرد خواست تا بر کمال قدرت الهیه خود

دلالت کند و بفهماند که هیچ عملی برای خدا دشوار نیست. و این که فقدان موجودات بعد از وجودشان انهدام و بطلان نیست، بلکه هرچه که به نظر ما از بین می‌رود در واقع به سوی خدا باز می‌گردد.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۰، ص: ۴۳.

توالی شب و روز، حرکت و اجل ماه و خورشید

« يُكْوَرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوَرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّ يَجْرَى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى! » (۵ / زمر)

«تکویر» عبارت است از این که بعضی از اجزای چیزی را روی بعض دیگر بیندازیم. بنابراین مراد انداختن شب است روی روز و انداختن روز است بر روی شب. این آیه به مسئله تدبیر اشاره می‌کند. معنایش نزدیک به معنای آیه: « يُغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارَ - شب روز را می‌پوشاند، » (۷ / اعراف) می‌گردد و مراد از آن پشت سر قرار گرفتن شب و روز به طور مستمر است - که لاینقطع می‌بینیم که روز شب را و شب روز را پس می‌زند و خود ظهور می‌کند و این همان مسئله تدبیر است.

- « وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّ يَجْرَى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى! »

یعنی خدای سبحان خورشید و ماه را رام و مسخر کرده، تا بر طبق نظام جاری در عالم زمینی، جریان یابند و این جریان تا مدتی معین باشد، از آن تجاوز نکنند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۵۸.

محاسبه زمان و استفاده از ماه و خورشید

« هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَالْحِسَابَ! » (۵ / یونس)

- خدا در مسیر ماه جایگاه‌هایی برای ماه قرار داد که هر شب در جایی غیر از جای شب گذشته قرار می‌گیرد و بدین ترتیب پیوسته دور می‌شود تا از طرف دیگر به آن برسد. این جریان در طول یک ماه کامل قمری انجام می‌گیرد و ماه به وجود می‌آید و از ماه سال به وجود می‌آید و لذا خدا فرمود: « لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَالْحِسَابَ! »

- خدا خورشید را روشنی قرار داد تا شما در کلیه شئون زندگی خود از آن بهره‌مند شوید، مثل همه موجودات و مخلوقات دیگر که در عالم زمینی شما به سر می‌برند و از خورشید بهره‌مند می‌شوند.

تعیین نمایند، پیروی می‌کنند.

این حساب تنها در کره ماه معتبر است و اما سایر کواکب و کرات آسمانی هر کدام حساب جداگانه‌ای دارند، مثلاً سال در هر یکی از کرات و سیارات منظومه شمسی عبارت است از مدت زمانی که در آن زمان فلان سیاره یک بار دور خورشید بچرخد. این حساب سال شمسی آن سیاره است. اگر سیاره‌ای دارای قمر یا اقمار بوده باشد البته ماه قمری آن ماه دیگری است.

پس این که فرمود: « إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا... » ناظر است به ماه‌های قمری که گفتیم دارای منشأ است حسی و آن تحولاتی است که کره ماه به خود گرفته است.

قید جمله «عِنْدَ اللَّهِ» و جمله « فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » همه دلیل است بر این که عده نامبرده در آیه عده‌ای است که هیچ تغییر و اختلافی در آن راه ندارد، چون نزد خدا و در کتاب خدا دوازده است.

در سوره یس فرمود: « أَفَتَابَ رَا چنين قرار داد که در مدار معینی حرکت کند و ماه را چنین مقدر کرد که چون بند هلالی شکل خوشه خرما منزل‌هایی را طی نموده و دوباره از سر گیرد. نه آفتاب به ماه برخورد و نه شب از روز جلو بزند، بلکه هر یک از آن اجرام در مداری معین شناوری کنند. » (۳۸ تا ۴۰ / یس) پس دوازده‌گانه بودن ماه حکمی است نوشته در کتاب تکوین و هیچ کس نمی‌تواند حکم خدای تعالی را پس و پیش کند!

واضح است که ماه‌های شمسی از قراردادهای بشری است، گو این که فصول چهارگانه و سال شمسی این طور نیست اما ماه‌های آن صرف اصطلاح بشری است، به خلاف ماه‌های قمری که یک واقعیت تکوینی است و به همین جهت آن دوازده ماهی که دارای اصل ثابتی باشد همان دوازده ماه قمری است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۱۱۹.

تأثیر حرکت زمان در تکوین انسان و حوادث

« فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ! » (۴۰ / معارج)

منظور از مشارق و مغارب، مشارق خورشید و مغارب آن است. چون خورشید در هر روز از ایام سال‌های شمسی مشرق و مغربی جداگانه دارد و هیچ روزی از مشرق دیروزش طلوع و در مغرب دیروزش غروب نمی‌کند، مگر در مثل همان روز در سال‌های آینده. احتمال هم دارد مراد به مشارق و مغارب مشرق‌های همه ستارگان و مغرب‌های

آن‌ها باشد.

در جمله « يَرْبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ - مَنْ سَوَّغْنَا لَكَ خُورْمًا بِرَبِّكَ مَشْرِقًا وَمَغْرِبًا » به صفتی از صفات خودش اشاره نموده و خواسته بفهماند این که می‌گوییم: «من» یعنی همان منی که مبدأ خلقت انسان‌ها در قرون متوالی‌ام و اداره کننده مشرق‌ها و مغرب‌هایم. چون شروق‌ها و طلوع‌های پشت سرهم و غروب‌های متوالی ملازم با گذشت زمان است و گذشت زمان دخالتی تام در تکون انسان‌ها در قرون متوالی و نیز پیدایش حوادث در روی زمین دارد.

در جمله «إِنَّا لَقَادِرُونَ!» زمینه کلام به رُخ کشیدن قدرتش است و نکته دیگر این که در چنین زمینه‌ای سخن از ربوبیت مشارق و مغارب کردن، در حقیقت علت قدرت را ذکر کردن است، تا با این تعلیل بفهماند کسی که تدبیر همه حوادث عالم منتهی به اوست، هیچ حادثه‌ای او را به ستوده نمی‌آورد و او را از پدید آوردن حادثه‌ای دیگر جلوگیری نمی‌شود، چون حوادث فعل اویند، پس هیچ خلقی از خلاق او را از این که آن خلق را مبدل به خلقی بهتر کند مانع نمی‌تواند بشود.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۵۸.

فصل پنجم

پیدایش شب و روز، نور و ظلمت

پیدایش نور و اصالت ظلمت

« يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا! » (۵۴ / اعراف)

- شب را به روز می‌پوشاند و روز به سرعت شب را طلب می‌کند تا آن را بپوشاند. این جمله اشاره دارد به این که اصل ظلمت است و نور روز چیزی است که از درخشندگی خورشید پیدا می‌شود و روز پدیده‌ای است که عارض بر شب و همان ظلمت مخروطی شکل می‌شود که دائماً نصف کمتر سطح کره زمین را پوشانیده است. چون دائماً نور خورشید در روی زمین در حرکت است قهراً ظلمت مخروطی شکل هم در حرکت و گویا مورد تعقیب روز است. و این که فرمود: « وَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنَّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ! » (۵۴ / اعراف) معنایش این است که خداوند آفتاب و ماه و ستارگان را آفرید در حالی که همه مسخر امر او و جاری بر طبق مشیت اویند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۱۵، ص: ۲۰۷.

حرکت متوالی شب و روز

« وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ! » (۳۷ تا ۴۰ / یس)

آیه شریفه می‌خواهد به پدید آمدن ناگهانی شب به دنبال روز اشاره کند. کلمه «نَسْلَخُ» معنی بیرون کشیدن است. خدای تعالی در چند جا از کلام عزیزش از وارد شدن هر یک از روز و شب در دنبال دیگری، تعبیر به «ایلاج - داخل کردن» کرده

است. وقتی وارد شدن روز بعد از شب ایلاج و ادخال روز در شب باشد، قهرا در پی آمدن شب بعد از روز به طور ناگهانی نیز، اخراج روز از شب خواهد بود. البته هم آن ادخال اعتباری است و هم این اخراج. و گویی ظلمت شب بر مردم احاطه کرده و به روی آنان افتاده، ناگهان روز این روپوش را پاره می‌کند و داخل ظلمت شده، نورش به تدریج همه مردم را فرا می‌گیرد و در هنگام غروب بناگاه بار دیگر شب چون روپوشی روی مردم می‌افتد و ظلمتش همه آن جاهایی را که نور روز گرفته بود می‌گیرد، پس در حقیقت در این تعبیر نوعی استعاره به کنایه به کار رفته است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۴۲.

نظام حاکم بر اختلاف شب و روز

«... وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ... لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ!» (۱۶۴ / بقره)

اختلاف شب و روز، همان حکم و زیاد کردن و کوتاه و بلند کردنی است که به خاطر اجتماع دو عامل از عوامل طبیعی عارض بر شب و روز می‌شود و اول آن دو عامل عبارت است از حرکت وضعی زمین به دور مرکز خود، که در هر بیست و چهار ساعت یکبار این دور را می‌زند و از این دوران که همیشه یک طرف زمین یعنی کمی بیش از یک نیمکره آن را رو به آفتاب می‌کند و آن طرف از آفتاب نور می‌گیرد و حرارت را مک می‌زند و روز پدید می‌آید. یک طرف دیگر زمین یعنی کمتر از یک نیمکره آن، که پشت به آفتاب واقع شده و در ظلمت سایه مخروطی شکل آفتاب قرار می‌گیرد و شب پدید می‌آید و این شب و روز به طور دائم دور زمین دور می‌زنند.

عامل دومش عبارت است از میل سطح دایره استوایی و یا معدل، از سطح مدار ارضی در حرکت انتقالی شش ماه به سوی شمال و شش ماه به سوی جنوب. و این باعث می‌شود آفتاب هم از نقطه معتدل (اول فروردین و اول پاییز) نسبت به زمین میل پیدا کند و تابش آن به زمین انحراف بیشتری داشته باشد و در نتیجه فصول چهارگانه (بهار، تابستان، پاییز و زمستان) به وجود آید و در منطقه استوایی و دو قطب شمال و جنوب شب و روز یکسان شود، با این تفاوت که در دو قطب شش ماه شب و شش ماه روز باشد یعنی سال یک شبانه‌روز. در شش ماهی که قطب شمال روز است قطب جنوب شب، در شش ماهی که قطب جنوب روز است قطب شمال شب باشد.

اما در نقطه استوایی سال تقریباً مشتمل بر سیصد و پنجاه و شش شبانه روز

مساوی باشد و در بقیه مناطق شبانه روز بر حسب دوری و نزدیکی به خط استوا و به دو قطب، هم از جهت عدد مختلف شود و هم از جهت بلندی و کوتاهی. این اختلاف که گفتیم باعث اختلاف تابش نور و حرارت به کره زمین است، باعث اختلاف عواملی می‌شود که ترکیبات زمینی و تحولات آنرا پدید می‌آورد. و در نتیجه آن ترکیبها و تحولات نیز مختلف می‌شود و سرانجام منافع مختلفی عاید انسانها می‌شود.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۳۵۱.

نظام حاکم بر عالم کبیر و ایجاد نور و ظلمت

« أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ! » (۱/انعام)

در ثنایی که در این آیه و دو آیه بعدی هست اشاره‌ای به معارف حقیقی‌ای که دعوت دینی متکی بر آن است، شده و آن معارف در حقیقت به منزله ماده شریعت است و به سه نظام منحل می‌شود:

۱ - نظام عمومی خلقت،

۲ - نظامی که خصوص انسان از جهت وجود دارد،

۳ - نظام عمل انسان.

آنچه از مجموع این سه آیه به دست می‌آید عبارت است از ثنای بر پروردگار در برابر این‌که عالم کبیری را که انسان در آن زندگی می‌کند و عالم صغیری را که همان وجود خود انسان است و محدود است از جهت آغازش به گل و از طرف انجامش به اجل مکتوب، ایجاد فرموده و ثنای بر این‌که بر آشکار و نهان آدمی و تمامی عملیات او آگاهی دارد.

جمله « وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ! » که در آیه سوم است مقدمه است برای بیان علم خداوند به نهان و آشکار و کرده‌های انسان و بنابراین که فرمود: « خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ، » اشاره است به نظامی که در عالم کبیر حکمفرماست و تمامی اشیای عالم با همه کثرت و تفرقش بر طبق آن اداره می‌شود. زیرا عالم مشهود ما همین زمینی است که آسمانهای پهناور از هر طرف به آن احاطه نموده و با نور و ظلمتی که چرخ عالم محسوس در تحول و تکاملش بر آن‌ها دور می‌زند در آن تصرف می‌شود و دائماً موجوداتی را از موجودات دیگر تکوین و چیزهایی را به چیزهای دیگر تحویل و نهان‌هایی را ظاهر و ظاهرهایی را پنهان نموده و تازه‌هایی را تکوین و کهنه‌هایی را تباه و فاسدمی‌کند و از برخورد همین تحولات گوناگون حرکت کلی

جهانی که موجودات را به سوی مقصد نهایی خود می‌راند منتظم می‌شود. کلمه «جَعَلَ» در جمله « وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ » به معنی خلقت است، منتها از آن جایی که کلمه خلقت در اصل مأخوذ از «خلق الثوب» ترکیب اشیاء گوناگون است و خلاصه در معنی آن ترکیب یافتن از اشیاء گوناگون مأخوذ است و نور و ظلمت از ترکیب چیزی با چیز دیگر موجود نشده و از این جهت در خصوص نور و ظلمت به جای خلقت تعبیر به «جَعَلَ» فرمود و شاید از همین جهت بوده که خلقت را به ایجاد آسمان‌ها و زمین که در آن ترکیب راه دارد اختصاص داده و خدا داناتر است.

در این جا ممکن است سؤال شود که چرا نور را به صیغه مفرد و ظلمت را به صیغه جمع آورد؟ شاید جهتش این باشد که وجود ظلمت از نبود نور و بلکه همان عدم نور در چیزی است که می‌بایست نور داشته باشد و چیزی که جا دارد نور داشته باشد و ندارد از جهت دوری و نزدیکی‌اش به نور متعدد می‌شود، به خلاف نور که امری است وجودی و وجودش ناشی از مقایسه آن با ظلمت نیست. و اگر هم آن را به قیاس به ظلمت درجه‌بندی کرده و برایش مراتبی قائل شویم در حقیقت صرف تصویری است که کرده‌ایم و این تصور باعث تکثر حقیقی و تعدد واقعی آن نمی‌شود.^(۱)

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۶.

ساکنان شب و روز

« وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ! » (۱۳ / انعام)

سکون در لیل و نهار به معنی وقوع در ظرف عالم طبیعی است که اداره آن به دست لیل و نهار است.

چون نظام عالم طبیعت بستگی کامل به وجود نور دارد. این نور است که از سرچشمه خورشید به همه زوایای جهان ما می‌تابد و همه کرات منظومه را زیر اشعه خود فرو می‌گیرد. این نور است که از کمی و زیادی آن و طلوع و غروب و محاذاتش با اجسام عالم و هم‌چنین از دوری و نزدیکی اجسام به آن تحولاتی در عالم پدید می‌آید.

پس در حقیقت می‌توان گفت شب و روز گهواره‌ای است عمومی که عناصر بسیط عالم و موالیدی که از ترکیب آن‌ها با یکدیگر متولد می‌شود همه در آن گهواره تربیت می‌شوند. و در آن گهواره است هر جزئی از اجزای عالم و هر شخصی از اشخاص آن به سوی غایت خود و هدفی که برایش مقدر شده و به سوی تکامل روحی و جسمی سوق داده می‌شود.

و همان طوری که محل سکونت، چه شخصی و چه عمومی، دخالت تامی در تکون و وضع زندگی ساکنینش دارد، اگر انسانند در آن سرزمین در طلب رزق تکاپو کرده و از محصولات زراعتی و میوه‌های آن و حیواناتی که در آن تربیت می‌یابند ارتزاق نموده و از آب آن جا می‌آشامد و از هوایش استنشاق می‌کند و از خود در آن محیط تأثیراتی و از محیط تأثیراتی داشته و اجزای بدنش بر وفق مقتضیات آن محیط رشد و نمو می‌کند. هم‌چنین شب و روز که به منزله مسکنی است عمومی برای اجزای عالم، دخالت تامی در تکون عموم موجودات متکون در آن دارد. انسان یکی از همین ساکنین در ظرف لیل و نهار است که به مشیت پروردگار از ائتلاف اجزای بسیط و مرکب در این قیافه و شکلی که می‌بینیم تکون یافته است، قیافه و اندامی که در حدوث و بقایش از سایر موجودات ممتاز است، زیرا دارای حیاتی است که مبتنی است بر شعور فکری و اراده‌ای که زاییده قوای باطنی و عواطف درونی اوست، قوایی که او را به جلب منافع و دفع مضار واداشته و به ایجاد مجتمع متشکل دعوتش می‌کند.

چون یگانه آفریدگار شب و روز و ساکنین در آن دو، خدای سبحان است از این رو صحیح است گفته شود: «وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ...» چون ملک حقیقی لیل و نهار و ساکنان در آن دو و جمیع حوادث و افعال و اقوالی که از آثار وجودی آنان است از آن خداست و هم‌چنین نظامی که در پهنای شگفت‌انگیز عالم جاری است به دست اوست. خدای سبحان کسی است که این عالم را با وسعت عجیبی که در عناصر و بسائط و مرکبات آن هست و ما آدمیان جزء بسیار کوچکی از آنیم ایجاد فرموده و این کارگاه عظیم را تحت شرایط و نظامی حیرت‌انگیز به گردش در آورده است و در تحت همان نظام نسل آدمی را زیاد کرده و نظام خاصی در بین افراد این نوع اجرا نموده، آن‌گاه او را به وضع لغات و اعتبار سنن و وضع اموری اعتباری و قراردادی هدایت فرموده و پیوسته با ما و سایر اسباب قدم به قدم همراهی کرده و ما را لحظه به لحظه به معیت سایر اسباب و آن اسباب را به معیت ما در مسیر لیل و نهار به راه انداخته و حوادثی بیرون از شمار یکی پس از دیگری پدید آورده است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۴۰.

استمرار در اختلاف شب و روز

«يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ!» (۱۳ / فاطر)

«یلاج» در روز به معنای آن است که با طولانی کردن شب، روز را کوتاه کند و

عکس آن است. مسئله اختلاف شب و روز را در کلام خدای تعالی چند بار دیدیم.^(۱)
 ۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۳۰۵.

نظام طبیعی ایلاج شب و روز

« ذَلِكَ بَانَ اللّٰهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ! » (۶۱ / حج)
 «ایلاج» هر یک از شب و روز در دیگری به معنای حلول آن در محل آن دیگر است، مانند حلول نور و روز در جای ظلمت شب که گویی نور صبح مانند فرو رفتن چیزی در چیزی داخل ظلمت شب می‌شود و پس از وسعت یافتن همه آن فضایی را که ظلمت شب فرا گرفته بود می‌گیرد، همچنان که ظلمت عصر وارد در نور روز شده و در آن وسعت می‌گیرد تا همه فضا و جای نور را بگیرد.

اشاره در کلمه «ذَلِكَ» بر پیروزی مظلوم است که بر ظالم خود دست قانونی یافته و عقابش نموده است. و معنایش این است که این نصرت به سبب آن است که سنت خدا بر این جریان یافته که همواره یکی از دو متضاد و مزاحم را بر دیگری غلبه دهد، همان‌طور که همواره روز را بر شب و شب را بر روز غلبه می‌دهد - وَ أَنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۸، ص: ۲۸۹.

مفهوم لباس بودن شب و سبات خواب

« وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا! » (۴۷ / فرقان)
 «لباس» بودن شب از این باب است که ظلمت آن مانند لباس و پرده، آدمی را می‌پوشاند. «سبات» بودن خواب به معنای این است که در هنگام خواب آدمی از هر کاری منقطع می‌شود. معنای «نُشُور» کردن روز این است که روز را هنگام انتشار مردم به طلب رزق قرار می‌دهد.

این معانی یعنی پوشاندن خدای تعالی آدمیان را با لباس شب و قطع آن‌ها از عمل و جنب و جوش و سپس منتشر کردنشان در روز برای سعی و عمل حالش حال همان گستردن سایه و دلیل قرار دادن آفتاب بر وجود سایه بوسیله آفتاب به سوی خود می‌باشد.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۸، ص: ۲۸۹.

اختلاف شب و روز و اعمال انسان

« وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰهَا! » (۱ تا ۴ / لیل)

در این آیه به شب هنگامی که روز را فرا می‌گیرد سوگند یاد شده و فراگیری شب نسبت به روز در جای دیگر نیز آمده است که فرمود: « يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ - شب روز را فرا می‌گیرد. » (۵۴ / اعراف) احتمال هم دارد که مراد فراگیری و پوشاندن قرص خورشید باشد.

- « وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ! »

کلمه «تَجَلَّىٰ» به معنای ظهور و پیدا شدن چیزی است بعد از خفا و ناپیدایی آن.

- « وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَىٰ! »

معنای آیه این است که سوگند می‌خورم به شب، وقتی همه جا را فرا می‌گیرد، و به روز وقتی همه پنهان‌ها را آشکار می‌سازد و به چیزی که نر و ماده را با این‌که از یک نوعند مختلف آفرید. مراد به نر و ماده مطلق نر و ماده است، هرچه که باشد و هر جا محقق شود.

- « إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ! »

جمله بالا جواب سوگندهای سه گانه است و معنایش این است که من سوگند می‌خورم به این واقعیات متفرق، که هم در خلقت و هم در اثر متفرقند، با این‌که مساعی شما نیز هم از نظر جرم عمل و هم از نظر اثر مختلفند. بعضی عنوان اعطا و تقوی و تصدیق را دارد و اثرش هم خاص به خودش است. و بعضی‌ها عنوان بخل و استغناء و تکذیب را دارد و اثرش هم مخصوص خودش است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۲۶۱.

آسمان‌ها و زمین و شب و روز و آفتاب و ماه

و ستارگان در تسخیر انسان

- « وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ...! » (۱۳ / جاثیه)

معنای تسخیر آن‌چه در آسمان‌ها و زمین برای انسان، این است که عالم مشهود همه بر طبق یک نظام جریان دارد و نظامی واحد بر همه آن‌ها حاکم است و بعضی را به بعضی دیگر مرتبط و همه را با انسان مربوط و متصل می‌سازد و در نتیجه انسان در

زندگی خود از موجودات علوی و سفلی منتفع می‌شود و روز بروز دامنه ارتفاع و بهره‌گیری جوامع بشری از موجودات زمینی و آسمانی گسترش می‌یابد و آن‌ها را از جهات گوناگون واسطه رسیدن به اغراض خود یعنی مزایای حیاتی خود قرار می‌دهد، پس به همین جهت تمامی این موجودات مسخر انسانند.

کلمه «مِنَّةٌ» ابتدا را می‌رساند و معنای جمله را چنین می‌سازد - که خدای تعالی تمامی آن‌چه در آسمان و زمین است مسخر شما کرد در حالی که هستی همه آن‌ها از ناحیه خدا آغاز شده است.

پس همه ذوات موجودات از ناحیه خدا آغاز شده، چون او آن‌ها را ایجاد کرده، در حالی که قبل از ایجاد الگویش را از جایی نگرفته و همچنان آثار و خواص آن‌ها نیز مخلوقات اویند، که یکی از آثار و خواص آن‌ها همین ارتباط آن‌ها به یکدیگر است، که نظام جاری در آن‌ها به وجود آورده، نظامی که با زندگی انسان‌ها مرتبط است.

- « وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ...! » (نحل / ۱۲)
 - « و شب و روز را به خدمت شما گذاشت و خورشید و ماه و ستارگان به فرمان وی به خدمت درند! »

یک یک این نامبرده‌ها و همچنین مجموع شب و روز و مجموع آفتاب و ماه و نجوم دارای خواص و آثاری هستند که هر یک برای خود دلیل مستقلی است بر اثبات وحدانیت پروردگار در ربوبیت.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۲۶۴
 و ج: ۲۴، ص: ۵۴.

مراتب حرکت ماه و خورشید و انسان

« فَلَا أُفْسِمُ بِالشَّفَقِ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ! »
 (۱۶ تا ۱۹ / انشقاق)

کلمه «شَفَقَ» به معنای سرخی و بالای آن زردی و روی آن سفیدی است که در کرانه افق در هنگام غروب خورشید پیدا می‌شود.

- «وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ!»

کلمه «وَسَقَ» به معنای جمع شدن چند چیز متفرق است. می‌فرماید به شب سوگند، که آن‌چه در روز متفرق شده جمع می‌کند، انسان‌ها و حیوان‌ها که هر یک به طرفی رفته‌اند در هنگام شب دور هم

جمع می‌شوند.

بعضی‌ها کلمه «وَسَق» را به معنای طرد گرفته و آیه را چنین معنا کرده‌اند:

- به شب سوگند که ستارگان را از خفا به ظهور می‌اندازد.

- «وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ!»

به قمر سوگند، وقتی که نورش جمع می‌شود، نور همه اطرافش منضم به هم می‌شود و به صورت ماه شب چهارده در می‌آید.

- «لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ!»

این آیه جواب همه سوگندهای قبلی است و خطاب در آن به مردم است. و کلمه «طَبَق» به معنای چیزی و یا حالی است که مطابق چیز دیگر و یا حال دیگر باشد، چه این که یکی بالای دیگری قرار بگیرد و چه نگیرد، بلکه پهلوی هم باشند و به هر حال منظور مراحل زندگی است، که انسان آن را در تلاشش به سوی پروردگارش طی می‌کند. مرحله زندگی دنیا و سپس مرحله مرگ و آن‌گاه مرحله حیات برزخی، (و سپس مرگ در برزخ و هنگام دمیدن صور) و در آخر انتقال به زندگی آخرت و حساب و جزا. در این آیه اشاره‌ای هست به این که مراحل که انسان در مسیرش به سوی پروردگارش طی می‌کند، مراحل مترتب و با یکدیگر متطابق است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۴۵.

عظمت شب و روز و عظمت نفس انسان

«وَالشَّمْسِ وَضُحِيهَا!» (۱ تا ۸ / شمس)

کلمه «ضُحَى» به معنای گستردگی نور آفتاب است. در این آیه به خورشید و گستردگی نورش در زمین سوگند یاد شده.

- «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلِيهَا!»

در این آیه به قمر سوگند یاد شده، در حالی که دنبال شمس در حرکت است. و مراد به دنباله‌روی قمر دو چیز می‌تواند باشد، یکی این که از خورشید کسب نور می‌کند، که در این صورت حال «إِذَا تَلِيهَا» حال دائمی است، چون قمر دائماً از شمس کسب نور می‌کند و یکی این که طلوع قمر بعد از غروب خورشید باشد، که در این صورت سوگند دائمی نیست، بلکه در دو حال قمر است، یکی ایامی که قمر به صورت هلال در می‌آید، و یکی ایامی که تمام قرص آن روشن می‌شود.

- «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلِيهَا!»

کلمه «جَلَى» به معنای اظهار و برملا کردن است، از فحوای کلام معلوم است که روز «زمین» را ظاهر می‌کند.

- «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰهَا!»

یعنی به شب سوگند در آن هنگام که «زمین» را فرا می‌گیرد.

- «وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَيْهَا وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّىٰهَا!»

معنایش این است که سوگند می‌خورم به آسمان و آن چیز قوی عجیبی که آن را بنا کرده و سوگند می‌خورم به زمین و آن چیز نیرومند شگفت‌آوری که آن را گسترده است.

- «وَوَ نَفْسٍ وَمَا سَوَّيْتَهَا!»

سوگند می‌خورم به نفس و آن چیز نیرومند و دانا و حکیمی که آن را چنین مرتب خلق کرد و اعضایش را منظم و قوایش را تعدیل کرد و اگر کلمه «نَفْس» را نکره آورده بعید نیست برای این بوده باشد که اشاره کند به این که آن قدر این خلقت اهمیت دارد که قابل تعریف و توصیف نیست و این که این خلقت را خبری هست.

- «فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوِيهَا!»

کلمه «فُجُور» به معنای دریدن پرده حرمت دین است. در حقیقت وقتی شریعت الهی از عمل یا از ترک عملی نهی می‌کند، این نهی پرده‌ای است که بین آن عمل و ترک عمل و بین انسان زده شده و ارتکاب آن عمل و ترک این عمل دریدن آن پرده است. کلمه «تَقْوَى» به معنای آن است که انسان خود را از آن چه می‌ترسد در محفظه‌ای قرار دهد. منظور از این محفظه و تقوی به قرینه این که در مقابل فجور قرار گرفته اجتناب از فجور و دوری از هر عملی است که با کمال نفس منافات داشته باشد، و در روایت هم تفسیر شده به ورع و پرهیز از محرّمات الهی.

کلمه «الهام» به معنای آن است که تصمیمی و آگهی از خبری در دل آدمی بیفتد و این خود افاضه‌ای است الهی و صور علمیه‌ای است یا تصویری و یا تصدیقی که خدای تعالی به دل هر کسی بخواهد می‌اندازد. اگر در آیه شریفه هم تقوای نفس را الهام خوانده و هم فجور آن را، برای این بود که بفهماند مراد به این الهام این است که خدای تعالی صفات عمل انسان را به انسان شناسانده و به او فهمانیده عملی را که انجام می‌دهد تقوی است یا فجور است.

الهام فجور و تقوی همان عقل عملی است که از نتایج تسویه نفس است، پس

الهام نامبرده از صفات و خصوصیات خلقت آدمی است.^(۱)

فصل ششم

ستارگان و کرات آسمانی

آرایش آسمان دنیا به وسیله کواکب

« إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ! » (۶/صافات)

در کلام مجید خدای سبحان مسئله زینت دادن آسمان به وسیله ستارگان مکرر آمده و از آن جمله فرموده:

- « وَ زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ! » (۱۲ / فصلت)

- ما آسمان دنیا را با چراغ‌هایی زینت دادیم!

- « وَ لَقَدْ زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ! » (۵ / ملک)

- به تحقیق که آسمان دنیا را با چراغ‌هایی زینت دادیم!

- « أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَ زَيْنَّاها ! » (۶ / ق)

- آیا نظر نمی‌کنند به آسمانی که بالای سرشان است، چگونه آن را بنا کردیم و زینت دادیم.

این آیات خالی از این ظهور نیستند که آسمان دنیا یکی از آسمان‌های هفتگانه‌ای است که قرآن کریم نام برده است. و مراد به آن فضایی است که ستارگان بالای زمین در آن فضا قرار دارند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۹۷.

وجود حیات در سایر کرات و موجوداتی از انسان و جن

« وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَ الْمَلَائِكَةُ! » (۴۹/نحل)

«دأبه» به معنای هر چیزی است که تحرک و انتقال از جایی به جایی داشته

باشد.

وسیله آن‌ها شیطان‌ها رجم می‌شوند. و اما خود کواکب به هیچ‌وجه فرو نمی‌ریزند، مگر وقتی که خدا بخواهد همه را فانی سازد. این وجه با نظریه‌های علمی امروز موافق‌تر است. و اما این‌که رجم شیطان‌ها به وسیله شهاب‌ها چه معنا دارد در مبحث «ملائکه» توضیح داده شده است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۷.

برج‌های آسمان و زینت و حفاظ آن

« وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ! » (۱۶ تا ۱۸ / حجر)

« وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ! » (۱ / بروج)

«بُرُوج» به معنای قصرهاست و اگر منازلی را که آفتاب و ماه در آسمان به حسب حس دارند برج نامیده، از باب تشبیه آن است به قصرهایی که سلاطین در نقاط مختلف کشور خود می‌سازند.

البته اصل کلمه برج به معنای هر چیز پیدا و ظاهر است. و اگر بیشتر در کاخ‌های عالی استعمال می‌شود برای این است که کاخ‌ها در نظر تماشاکنندگان و بینندگان ظاهر و هویدا است. ساختمان استوانه شکلی که در چهار گوشه قلعه‌ها برای دفاع می‌سازند نیز برج نامیده می‌شود و همین معنا منظور آیه است، چون در آیه اولی فرمود:

- ما برای بنای آسمان برج‌ها قرار دادیم و آسمان را برای نظرکنندگان زینت داده و آن را از هر شیطانی رانده شده حفظ کردیم.

پس مراد از کلمه بروج، موضع ستارگان در آسمان است. در آیه دوم به آسمانی سوگند یاد شده که به وسیله برج‌ها محفوظ می‌شود. مقصود از زینت دادن آسمان برای ناظرین همین بهجت و جمالی است که می‌بینیم، با ستارگان درخشنده و کواکب فروزانش که اندازه‌های مختلف و لمعات متنوعی دارند عقل‌ها را حیران می‌سازد. در قرآن کریم این معنا در چند جا تکرار شده، و همین تکرار کشف می‌کند از این‌که خدای سبحان عنایت بیشتری به یادآوری آن دارد، یک جا می‌فرماید:

- « وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ! »

- « زینت دادیم آسمان دنیا را به چراغ‌ها! » (۱۲ / فصلت)

و جای دیگر می‌فرماید:

- « إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ...! » (۷۶ / صافات)

- زینت دادیم آسمان دنیا را به زینتی که هر یک کوکبی است و هم حفظ است از هر شیطان رانده شده، هر وقت بخواهند از عالم بالا خبردار شوند، از هر طرف تیرباران و رانده می‌شوند و مرایشان راست عذابی متعاقب و دائم مگر آن‌ها به طور قاچاق نزدیک شوند که شهاب ثاقب دنبالشان می‌کند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۳، ص: ۲۰۲

و ج: ۴۰، ص: ۱۵۲.

مفهوم شهاب و آسمان‌های ملکوت

«إِلَّا مَنْ خَطَفَ الْخَطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ!» (۷ و ۸ / صفات)

کلمه «شهاب» به معنای شعله‌ای است که از آتش بیرون می‌آید. اجرام روشنی را هم که در جو دیده می‌شوند، از این جهت شهاب گفته‌اند که گویا ستاره‌ای است که ناگهان از یک نقطه آسمان بیرون آمده و به سرعت می‌رود و پس از لحظه‌ای خاموش می‌گردد.

این بیاناتی که در کلام خدای تعالی دیده می‌شود، از باب مثال‌هایی است که به منظور تصویر حقایق خارج از حس زده شده، تا آنچه از خارج از حس است به صورت محسوسات در افهام بگنجد.

معنای آیه فوق چنین است:

- مگر شیطانی که بخواهد، چیزی برآید که شهاب فروزان دنبالش می‌کند.

مراد از نزدیک شدن شیطان‌ها به آسمان و استراق سمع کردن و به دنبالش هدف شهاب‌ها قرار گرفتن، این است که شیطان‌ها می‌خواهند به عالم فرشتگان نزدیک شوند و از اسرار خلقت و حوادث آینده سر در بیاورند و ملائکه هم ایشان را با نوری از ملکوت که شیطان‌ها تاب تحمل آن را ندارند، دور می‌سازند. یا مراد این است که شیطان‌ها خود را به حق نزدیک می‌کنند، تا آن را تلبیس‌ها و نیرنگ‌های خود به صورت باطل جلوه دهند و یا باطل را با تلبیس و نیرنگ به صورت حق در آورند و ملائکه رشته‌های ایشان را پنبه می‌کنند و حق صریح را هویدا می‌سازند، تا همه به تلبیس آن‌ها پی برده و حق را حق بینند و باطل را باطل.

- «لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ يُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ!» (۸ / صفات)

- شیطان‌های خبیث نمی‌توانند به آنچه در ملاء اعلی می‌گذرد، گوش دهند!

جمله فوق کنایه است از این که آن‌ها ممنوع از نزدیکی بدان جا هستند.

منظور از ملاء اعلی ملائکه مکرمی هستند که سکنه آسمان‌های بالا را تشکیل می‌دهند. مراد به آسمانی که ملائکه در آن منزل دارند، عالمی ملکوتی خواهد بود، که افقی عالی‌تر از افق عالم ملک و محسوس دارد، همان طور که آسمان محسوس ما با اجرامی که در آن هست: عالی‌تر و بلندتر از زمین ماست.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۲۰۱ و ۲۰۳.

طارق یا نجم ثاقب

« وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا الطَّارِقُ النَّجْمُ الثَّاقِبُ! » (۱ / طارق)

«طارق» در اصل به معنای زدن به شدت است به طوری که صدایش به گوش‌ها برسد. سپس استعمالش در هر چیزی که شب ظاهر شود شایع گشته است، مانند ستارگان که در شب پیدا می‌شوند و در آیه همین معنا منظور است.

کلمه «ثاقب» در اصل به معنای دریدن بود و بعدها به معنای هر چیز نورانی و روشنگر شد، به این مناسبت که چنین چیزی پرده ظلمت را با نور خود می‌درد و گاهی هم به معنای بلندی و ارتفاع می‌آید.

پس این که فرمود: «وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ!» سوگندی است به آسمان و به طارق، و آن‌گاه طارق را تفسیر کرده به نجم، یعنی ستاره‌ای که در شب طلوع می‌کند. و جمله «وَ مَا أَدْرِيكَ مَا الطَّارِقُ!» امر آن را بزرگ داشته و می‌فهماند که به چیز بزرگی سوگند یاد کرده است.

جمله «النَّجْمُ الثَّاقِبُ!» بیان طارق است، گویا وقتی فرموده:

- تو نمی‌دانی که طارق چیست، شخصی پرسیده: چیست؟

فرموده: النَّجْمُ الثَّاقِبُ.^(۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۶۹.

عظمت مواضع ستارگان

« فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ! » (۷۵ تا ۷۶ / واقعه)

معنای آیه چنین است:

من سوگند می‌خورم، به محل‌های ستارگان، به آن جایی که هر ستاره در آسمان دارد.

- «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَتَّعْلَمُونَ عَظِيمٌ!»

این آیه شریفه می‌خواهد، سوگند قبلی را بزرگ جلوه دهد و مطلبی را که با آن سوگند تأکید و اثبات می‌کرد، بیشتر تأکید کند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۲۸۰.

توصیف حرکت سیارات

«فَلَا أُفْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ!» (۱۵ و ۱۸ / تکویر)
 کلمه «خُنَّس» به معنای گرفتگی و تأخر و استتار است. کلمه «جَوَار» به معنای سیر سریع است که معنایی است استعاره از جریان آب. کلمه «كُنَّس» به معنای داخل شدن وحشی‌هایی از قبیل آهو و طیور به درون لانه‌اش است.

منظور از «خُنَّس و جَواری كُنَّس»، ستارگان است، یا همه آن‌ها و یا بعضی از آن‌ها چیزی که هست چون ستارگان بعضی سیار و بعضی ثابتند، آن‌هایی که سیار هستند با صفاتی که در این آیات آمده مناسبت بیشتری دارند. چون از جمله صفات، صفت خنوس و جری و کنوس را آورده و این صفات با وضع پنج سیاره سرگردان یعنی زحل، مشتری، مریخ، زهره و عطارد منطبق است، زیرا این‌ها در حرکتشان البته برحسب آنچه ما می‌بینیم استقامت و رجعت دارند. استقامت دارند برای این‌که حرکتشان از نظر زمان شبیه هم است. رجعت دارند چون انقباض و تأخر و خنوس زمانی دارند. و اقامت دارند چون در حرکت استقامتی و رجعتی خود زمانی توقف دارند، گویی آهوی وحشی‌اند که زمانی در آشیانه خود اقامت می‌کند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۸۷.

بخش دوم

شروع حیات

و عوامل و شرایط آن

در اثر تابش خورشید بخار گشته و به خاطر حرارتی که به خود گرفته به آسمان می‌رود تا جایی که به طبقه‌ای از هوای سرد برسد و در آنجا مبدل به آب گشته و ذرات آب به یکدیگر متصل شده و به صورت قطره در می‌آید. اگر قبل از متصل شدن یعنی همان موقعی که به صورت پودر بود، یخ نزند و بعد به هم متصل شود، به صورت برف سرازیر می‌گردد. و اگر بعد از اتصال پودر و قطره شدن یخ بزند، به صورت تگرگ پایین می‌آید و پایین آمدن باران و برف و تگرگ به خاطر این است که وزنش از وزن هوا سنگین‌تر است.

بعد از فرود آمدن باران، زمین از آن مشروب می‌شود و سبز و خرم می‌گردد. و اگر سرمای هوا نگذارد گیاهی بروید، آب‌ها در آن قسمت از زمین انبار می‌شود و به صورت چشمه‌سار در آمده و زمین‌های پایین خود را مشروب می‌سازد. پس آب نعمتی است که زندگی هر جنبنده‌ای به وجود آن بستگی دارد.

آبی که از آسمان می‌آید خود یکی از حوادث وجودی و جاری بر طبق نظام متقن عالم است، نظامی که متقن‌تر از آن تصور ندارد و یک تناقض و یا یک مورد استثناء در آن نیست و این آب منشأ پیدایش نباتات و تکون هر نوع حیوان است.

و این حوادث از جهت این که محفوف است به حوادث طولی و عرضی، که حدوث و پیدایش آن بستگی به آن حوادث دارد، در حقیقت با آن حوادث و روبرهم، یک چیز است که از محدث و پدید آورنده بی‌نیاز نیست. و ممکن نیست بدون پدید آورنده پدید آمده باشد. پس به طور قطع اله و موجودی دارد، که یکی است.

همین باران از جهت این که پدید آمدن انسان و بقای هستی‌اش مستند به آن است، دلالت دارد بر این که اله باران و اله انسان یکی است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۳۶۲.

نزول آب از سماء و جریان آن در رگه‌های زمین

« أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ...؟ » (۲۱/زمر)

- مگر ندیدی که خدا از آسمان آبی را فرستاد و همان را در رگ و ریشه‌ها و منابع زیر زمین بدوانید و سپس به وسیله همان آب همواره کشت و زرع بیرون می‌آورد، زرعی با رنگ‌های گوناگون و سپس آن زرع را می‌خشکاند و تو می‌بینی که پس از سبزی و خرمی زرد می‌شود، آن‌گاه آن را حطامی می‌سازد، که در این خود تذکری است برای خردمندان.

معنای جمله « فَسَلَكَةُ يَنَابِيعٍ فِي الْأَرْضِ » این است که خداوند آب را در چشمه‌ها و رگه‌های زمینی، که چون رگه‌های بدن آدمی است، داخل کرد و زمین آن را از جانبی به جانب دیگر انتقال می‌دهد. و آیه شریفه به طوری که ملاحظه می‌کنید، بر یگانگی خدای تعالی در ربوبیت احتجاج می‌کند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۸۵.

مقدار نزول باران

« وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ! » (۱۱ / زخرف)

در این آیه شریفه نازل کردن آب از آسمان را مقید کرده به قید «قَدَرٌ» تا اشاره کرده باشد به این که نازل شدن باران جزافی و بی حساب نیست، بلکه از اراده و تدبیر خدا ناشی می‌شود.

کلمه «أَنْشَرْنَا» به معنای احیاست. و اگر کلمه «بَلْدَةً» را با کلمه «مَيْتٌ» توصیف کرد و فرمود: «شهری مرده»، تنها به این اعتبار است که شهر برای خود مکانی است و چون همان طور که زراعت مرده و زنده دارد، شهر را هم می‌توان متصف به این دو صفت کرد، چون گفتیم شهر نیز مکانی و سرزمینی است.

و بعد از آن که با نازل کردن آب به اندازه و زنده کردن شهری مرده، استدلال کرد بر خلقت و تدبیر خود و در آخر هم نتیجه دیگری از این استدلال گرفت، نتیجه‌ای که توحید تمام نمی‌شود مگر به آن و آن عبارت است از مسئله معاد یعنی برگشتن همه به سوی خدا.

- «وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ!»

همان‌طور که شهری مرده را زنده می‌کند، همین‌طور شما از قبورتان سر بر می‌دارید و زنده می‌شوید.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۱۴۰.

تقدیر نزول باران و منافع آن

«وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِنَّ لِقَادِرُونَ!» (۲۰ تا ۲۱ / مؤمنون)

مراد از «سَمَاءٌ» طرف بلندی است. عرب به هر چیزی که بالای سر آدمی قرار داشته باشد و سایه بر سر آدمی بیندازد، «سَمَاءٌ» می‌گوید. و مراد از آب نازل از سماء آب باران است.

در این که فرموده «بِقَدْرِ» اشاره است به این که آن چه آب باران می بارد، بر مقتضای تدبیر تام الهی است، که هر چیزی را اندازه گیری می کند، حتی یک قطره کم و یک قطره بیش از آن چه تدبیر اقتضا می کند، نمی بارد. و نیز در آن اشاره است به آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ - هیچ چیز نیست مگر آن که نزد ما خزینه‌هایی از آن هست و ما نازلش نمی کنیم مگر به اندازه معلوم!» (۲۱ / حجر) و معنای آیه این است که ما آبی به اندازه که همان آب باران باشد از جهت بالا نازل می کنیم و در زمینش ساکن می‌سازیم، یعنی در انبارهای زیرزمینی ذخیره‌اش می‌کنیم و به صورت چشمه‌سارها و نهرها و چاه‌ها، از کوه‌ها و زمین‌های هموار بیرونش می‌دهیم، در حالی که ما می‌توانستیم آن را از بین ببریم، به طوری که شما نفهمید، کجایش برده‌ایم.

- «فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَشَجَرَةً تُخْرُجُ مِنْ طُورٍ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَبْغٍ لِلْأَكْلِينَ!» (۱۹ و ۲۰ / مؤمنون) - یعنی ما با آن باران رویانیدیم جنات و باغ‌هایی و نیز درختی که در طور سینا است و روغن می‌رویاند (که مراد از آن درخت زیتون است). جمله «روغن می‌رویاند» یعنی روغن میوه می‌دهد، یعنی میوه‌ای می‌دهد که در آن روغن هست. اگر در بین همه درختان، زیتون را نام می‌برد، به خاطر عجیب بودن این درخت است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۹، ص: ۳۴.

باران به موقع و نشر رحمت

«وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ!» (۲۸ / شوری)

کلمه «غَيْثٌ» به معنای باران به موقع است که آمدنش همه نفع است، به خلاف کلمه «مَطَرٌ» که هم به چنان بارانی اطلاق می‌شود و هم به باران زیان‌بخش. «نشر و رحمت» به معنای منتشر کردن نعمت در بین مردم است، این که با فرستادن باران نباتات را برویاند و میوه‌ها را به عرضه برساند. (معنای آیه این است: او کسی است که بعد از نومیدی خلق برایشان باران می‌فرستد و رحمت خود را گسترش می‌دهد و او سرپرستی ستوده است).^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۹۴.

فصل دوم

جریانات سماوی

ارسال بادها، گسترش و حرکت ابرها و نزول باران

« أَلَلَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ...! » (۴۸ و ۴۹ / روم)

- خدا آن کسی است که بادها را می‌فرستد و بادها ابرها را به حرکت درآورده و منتشر می‌کند و ابرها در جهت و جو بالای سر شما گسترده گشته و هر جور که خدای سبحان بخواهد بسط می‌یابد و خدا آن‌ها را قطعه قطعه روی هم سوار و در هم فشرده می‌کند. سپس می‌بینی که مقداری باران از شکاف ابرها بیرون می‌آید و چون به مردمی که خدا می‌خواهد برسد آن مردم خوشحال می‌شوند و به یکدیگر بشارت می‌دهند، چون ماده حیاتشان و حیات حیوانات و گیاهان به آن‌ها رسیده است «هر چند قبل از فرستادن باران بر آنان و بلکه قبل از برخاستن باد مایوس و نومید بودند.»^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۲، ص: ۱۰.

حرکت ابرها به وسیله باد

و بارش باران و زنده شدن زمین

« وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا...! » (۹ / فاطر)

کلمه «تثیر» به معنای برخاستن غبار به سوی آسمان است و می‌فرماید: بادها دارند ابرها را به سوی آسمان می‌برند.

- «فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ»

- ما آن ابرها را به سوی سرزمینی بدون گیاه سوق می‌دهیم.

- «فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا،»

- پس آن زمین را بعد از مردنش زنده می‌کنیم. یعنی بعد از آن که گیاهی نداشت، دارای گیاه می‌کنیم.

نسبت زنده کردن را به زمین دادن نسبتی است مجازی و نسبتش را به گیاه دادن نسبتی است حقیقی. خلاصه، هر چند در اثر آمدن باران گیاه زنده می‌شود، اما مجازاً می‌گویند زمین ما زنده شد و تغذیه و نمو و تولید مثل و هر عمل دیگری که مربوط به این اعمال حیاتی است همه اعمالی است که از اصل حیات سرچشمه می‌گیرد. و به همین جهت بعث در روز قیامت و زنده شدن مردگان را به احیای زمین تشبیه کرد، تا بفهماند همان طور که زمین در سال یک دوره زندگی را شروع می‌کند و در آخر دوباره می‌میرد، بعد از آن که در زمستان از جنب و جوش افتاده بود، در بهار و تابستان جنب و جوش خود را از سر گرفته و در پاییز رو به خزان می‌رود و در زمستان به کلی از عمل می‌ایستد.

انسان‌ها هم همین طورند، وقتی دوران زندگی‌شان در زمین به سر رسید و فصل خزان و سپس مرگشان رسید، دوباره در روز قیامت بعد از آن که زنده شدند و از قبرها درآمدند، روی زمین منتشر می‌شوند و کَذَلِكَ النُّشُورُ.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۳۴.

حرکت ابرها و تشکیل باران و تگرگ

و مشیت الهی در نزول آن

« أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ! »

(۴۳ و ۴۴ / نور)

خطاب در این آیه به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. البته به عنوان یک شنونده، پس در حقیقت خطاب به هر صاحب سمع است. و معنایش این است که آیا تو و هر بیننده دیگر نمی‌بیند که خدا با بادها ابرهای متفرق و از هم جدا را می‌راند و آن‌ها را با هم جمع می‌کند و سپس روی هم انباشته می‌سازد، پس می‌بینی که باران از خلل و فروج آن‌ها بیرون می‌آید و به زمین می‌ریزد؟

- « وَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَصْرِفُهُ

عَنْ مَنْ يَشَاءُ...! » (۴۳ / نور)

- آیا نمی‌بینی که خدا از آسمان تگرگ متراکم نازل می‌کند، چون کوه‌ها و به هر

سرزمینی که بخواهد می‌فرستد و زراعت و بستان‌ها را تباه می‌کند و چه بسا نفوس و حیوانات را هم هلاک می‌کند و از هر کس بخواهد بر می‌گرداند و در نتیجه از شر آن ایمن می‌شود، برف و تگرگی است که روشنی برق آن نزدیک است چشم‌ها را کور سازد. این آیه در مقام تعلیل آیه قبل است که نور خدا را به مؤمنین اختصاص می‌داد: (اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...!) و معنایش این است که مسئله نامبرده منوط به مشیت خدای تعالی است، هم‌چنان که می‌بینی او وقتی بخواهد از آسمان بارانی می‌فرستد که در آن منافی برای خود مردم و حیوانات و زراعت‌ها و بستان‌های ایشان است و چون بخواهد تگرگی می‌فرستد و در هر سرزمینی بخواهد نازل می‌کند و از هر سرزمینی که بخواهد شر آن را برمی‌گرداند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۹، ص: ۱۹۸.

بشارت بادها و حیات خاک

« وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا! » (فرقان / ۴۸ و ۴۹)

معنای آیه این است که خدای تعالی کسی است که بادها را می‌فرستد تا قبل از آمدن رحمتش (باران) بشارت آن را بیاورد.

منظور از «سَمَاء» در جمله «نازل کردیم از سماء آبی طهور را» جهت بالاست که همان جو بالای زمین است. و ماء طهور به معنای نهایت درجه پاکی است، که هم خودش طاهر است و هم طاهر کننده غیر خودش هست، چرک‌ها و کثافات را می‌برد و رفع حدث می‌کند.

. « لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنْسَاءً كَثِيرًا! » (فرقان / ۴۹)

مکان «مَیْت» آن سرزمینی است که گیاه نروپاند و احیای آن به همین است که با فرستادن باران سبز و خرمش کند. شامل شدن مرگ زمین را و احتیاج چارپایان و انسان‌ها به آب و نازل کردن آب پاک کننده از آسمان و زنده کردن زمین مرده با آن و سیراب کردن چارپایان و انسان‌های بسیار حالش همان گستردن سایه است و سپس قرار دادن آفتاب را دلیل آن و سپس از بین بردنش به وسیله آفتاب. (که در آیه قبل بیان کرده است).^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۰، ص: ۴۷.

نظام حرکت ابرها و نیروی مسلط بر تغییرات جوی

« وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ! » (۱۶۴ / بقره)

«سحاب - ابر» عبارت است از همان بخار متراکم که بارانها از آن درست می‌شود. این بخار مادام که از زمین بالا نرفته و روی زمین افتاده است، «ضباب - مه» نام دارد و وقتی از زمین جدا شده و بالا رفت، نامش «سحاب» یا «غمیم» یا «غمام» و غیره می‌شود.

کلمه «تسخیر» به معنای آن است که چیزی را در عملش مقهور و ذلیل کنی، به طوری که به دلخواه تو کار کند و نه به دلخواه خودش. و ابر در حرکتش و در سردی و گرمی‌اش و باریدنش و سایر اعمال و آثاری که دارد، مقهور و ذلیل خداست و آنچه می‌کند به اذن خدا می‌کند.

اختلاف شب و روز و آبی که از آسمان فرو می‌ریزد و بادهایی که از این سو به آن سو حرکت می‌کند و ابرهایی که در تحت سلطه خدای تعالی است، یک عده از حوادث عمومی است، که نظام تکوین در پدیده‌های زمینی از مرکبات گیاهی و حیوانی و انسانی و غیره، بستگی به آن‌ها دارد.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۳۶۴.

نظام تولید حرکت‌های جوی

و جریان باد

« ... وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ ... ! » (۱۶۴ / بقره)

تصریف بادها به معنای آن است که بادها را به وسیله عواملی طبیعی و مختلف از این طرف به آن طرف بگرداند، مهمترین آن عوامل این است که اشعه نور که از چشمه نور (یعنی آفتاب) بیرون می‌شود و در هنگام عبور از هوا سرعت بسیار تولید حرارت می‌کند و در نتیجه هوا به خاطر حرارت حجمش زیادتر و وزنش کمتر می‌شود و نمی‌تواند هوای سردی را که بالای آن است و یا مجاور آن قرار دارد به دوش بکشد، لاجرم هوای سرد داخل در هوای گرم شده و به شدت آن را کنار می‌زند و هوای گرم قهرا بر خلاف جریان هوای سرد به حرکت در می‌آید و این جریان همان است که ما نامش را باد می‌گذاریم.

نتایجی که این جریان دو جور هوا بر خلاف مسیر یکدیگر دارد بسیار است. یکی از آن‌ها تلقیح گیاهان است و یکی دیگر دفع کثافت هوا و عفونت‌هایی است که (از خود زمین بیرون می‌آید و یا سکنه روی زمین آن را تولید می‌کنند و) داخل هوا می‌شود و سوم انتقال ابرهای آبستن است، از این‌جا به آن‌جا و غیر آن از فوائد دیگر. پس پدید آمدن باد و وزش آن هم مانند آب چیزی است که حیات گیاهان و حیوانات و انسان بستگی بدان دارد.

و این‌پدیده با وجود خود دلالت می‌کند، بر این‌که اله و مدبری دارد و با سازگاری‌اش با سایر موجودات و اتحادش با آن‌ها، دلالت می‌کند بر این‌که اله آن و اله همه عالم یکی است و با قرار گرفتنش در طریق پیدایش و بقای نوع انسان، دلالت می‌کند بر این‌که اله آن و اله انسان و غیر انسان یکی است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۳۶۳.

جریان انتقال آب به زمین‌های خشک

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ...!»

(۲۷/سجده)

این آیه یکی دیگر از آیات خدای سبحان را یاد می‌آورد، که بر حسن تدبیر او نسبت به موجودات و مخصوصا موجودات زنده از قبیل چارپایان و انسان دلالت می‌کند. مراد به سوق آب به سوی زمین خالی از گیاه، راندن ابرهای حامل باران به سوی آن‌سرزمین است.

پس از آمدن باران از ابر، حیات زمین و بیرون شدن زرع و تغذی انسان و چارپایان تأمین می‌شود، چارپایانی که خداوند آن‌ها را رام انسان‌ها کرده، تا برای رسیدن به مقاصد حیات خود تربیتشان کند.

جمله «أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟» تنبیه و توبیخ کفار است که چرا این آیات را نمی‌بینند. اگر خصوص آیت باران را اختصاص بدیدن داد، برای این است که علم به راندن ابرها به این سرزمین و آن سرزمین و بیرون کردن زراعت از زمین‌های مرده و تغذی انسان‌ها و چارپایان از زراعت، از راه دیدن دست می‌دهد.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۲، ص: ۱۱۱.

فصل سوم

دریاها و منابع دریایی

تدبیر امور خشکی، دریا، فضا و تقسیم امر

«وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا، فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا، فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا...» (۱ تا ۴ / ذاریات)

این آیات چهارگانه تمامی تدابیر عالم را در زیر پوشش خود می‌گیرد و به همه اشاره دارد. چون هم نمونه‌ای از تدبیر امور خشکی‌ها را که همان «وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا» باشد آورده و هم نمونه‌ای از تدابیر امور دریاها را در جمله «فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا» ذکر کرده و هم نمونه‌ای از تدابیر مربوط به فضا را در عبارت «فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا» خاطر نشان ساخته و هم تدابیر مربوط به تمامی باقی‌ماندگان زوایای عالم و بالاخره روبرهم عالم را، در عبارت «فَالْمُقْسَّمَاتِ أَمْرًا» اشاره کرده، که منظور از آن ملائکه است که واسطه‌های تدبیر هستند و اوامر خدای تعالی را تقسیم می‌کنند.

پس این آیات چهارگانه در این معناست که فرموده باشد: سوگند می‌خورم به تمامی اسبابی که در تدبیر سراسر جهان مؤثرند...^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۶، ص: ۲۶۲.

دریاها در تسخیر انسان

«اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرَىٰ أَلْفُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ...!» (۱۲ / جاثیه)

در آیات فوق خدای سبحان پاره‌ای از آیات ربوبیت را که در آن منتی عظیم بر انسان‌ها هست بر می‌شمارد، آیاتی که به هیچ‌وجه نمی‌توانند، آن را انکار کنند. به این

منظور نخست مسئله تسخیر دریاها و سپس تسخیر تمامی موجودات در زمین و آسمان را خاطر نشان می‌سازد و معلوم است که هیچ انسانی به خود اجازه نمی‌دهد این‌گونه آیات را انکار کند، مگر آن‌که فطرت انسانیت خود را از دست داده باشد و فراموش کرده باشد که موجودی است دارای تفکر و به خاطر همین خاصیت تفکر از سایر جانداران متمایز شده است.

معنای آیه چنین می‌شود که - خداوند به خاطر شما دریا را مسخر کرد، یعنی آن را طوری آفرید که کشتی شما را به دوش بگیرد و طوری آفرید که کشتی شما بتواند بر روی آن جریان یابد و انسان‌ها از آن بهره‌مند شوند. جریان کشتی در دریا به امر خدا، عبارت است از ایجاد جریان با کلمه «کن»، چون آثار اشیاء نیز مانند خود اشیاء منسوب به خدای تعالی است. معنای جمله « وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ » این است که خدای تعالی دریاها را این چنین رام کرد، تا شما عطیه او را طلب کنید، یعنی با سفرهای دریائی خود، رزق او را به دست آورید.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۲۶۳.

تسخیر دریاها و نعمت‌های دریایی برای انسان

« وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِيَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ يَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا! » (نحل/۱۴)

این آیه فصل دیگری از نعمت‌های الهی را بر می‌شمارد و آن نعمت دریاها و کوه‌ها و شهرها و راه‌ها و علامت‌هاست.

مقصود از خوردن گوشت تازه از دریا خوردن گوشت ماهی آن است و مقصود از استخراج زینت برای پوشیدن لؤلؤ و مرجانی است که از دریا گرفته می‌شود، و زنان خود را با آن می‌آرایند.

- « وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ، »

- « کشتی‌ها را می‌بینی که آب دریا را از چپ و راست می‌شکافند. »

- « وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ، »

- « تا بعضی از رزق خدا را با سفرهای آبی و به راه انداختن کشتی‌ها

طلب کنید، شاید شما شکرگزار شوید! »

نعمت‌های دریایی فضل زیادی از خدای تعالی است، برای این‌که در خشکی‌ها آن قدر نعمت داده است که بشر احتیاج به نعمت‌های دریایی نداشته باشد و لکن خداوند این

نعمت زیادی را هم ارزانی داشت و دریاها را مسخر بشر فرمود تا شاید او را شکرگزارند، چه انسان کمتر در ضروریات زندگی خود متوجه نعمت خدا می‌شود و به یاد این معنی می‌افتد که این ضروریات زندگی نعمت‌های خدای سبحان است و اگر بخواهد یک روزی از انسان سلب می‌کند، به خلاف نعمت‌های زیادی، که آدمی در برخورد به آن‌ها بیشتر متوجه نعمت خدا می‌شود.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۵۵.

دریاهای شور و شیرین و نعمت‌های دریایی

« مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ...! » (۱۹ تا ۲۴ / الرحمن)

کلمه «مَرَجَ» به معنای مخلوط کردن و نیز به معنای رها و روانه کردن است. ظاهراً مراد از «بَحْرَيْنِ - دو دریا» دریای شیرین و گوارا و دریایی شور و تلخ است. هم‌چنان که در سوره فاطر از این دو دریا یاد کرده و فرموده: «این دو دریا یکسان نیستند که یکی شیرین و گوارا و نوشیدنش بلامانع و این یکی دیگر شور و تلخ است و با این که یکسان نیستند شما از هر دو بهره‌مند می‌شوید و گوشت تازه می‌خورید و مروارید و مرجان استخراج نموده و آرایش خود می‌کنید.» (۱۲ / فاطر)

قابل قبول‌ترین تفسیری که درباره این دو آیه کرده‌اند این است که مراد به دو دریا دو دریای معین نیست، بلکه دو نوع دریاست، یکی شور که قریب سه چهارم کره زمین را در خود فرو برده، که بیشتر اقیانوس‌ها و دریاهای شور را تشکیل می‌دهد و یکی هم دریای شیرین است، که خدای تعالی آن‌ها را در زمین ذخیره کرده و به صورت چشمه‌ها از زمین می‌جوشد و نه‌رهای بزرگ را تشکیل می‌دهد و مجدداً به دریاها می‌ریزد. این دو جور دریا یعنی دریاهای روی زمین و دریاهای داخل زمین همواره به هم اتصال دارند، هم در زیر زمین و هم در روی زمین و در عین این که «يَلْتَقِيَانِ» یعنی برخورد و اتصال دارند نه این شوری آن را از بین می‌برد و نه آن شیرینی این را، چون بین آن دو حاجز و مانعی است که نمی‌گذارد در وضع یکدیگر تغییری بدهند و آن مانع خود مخازن زمین و رگه‌های آن است.

پس معنای دو آیه - خدا داناتر است - این است که خدای تعالی دو دریای شیرین و گوارا و شور و تلخ را مخلوط کرده، در عین این که تلاقی آن دو دائمی است، به وسیله حاجزی که بین آن دو قرار داده نمی‌گذارد که یکدیگر را در خود مستهلک کنند و این صفت گوارایی آن را از بین ببرد و آن صفت شوری این را و در نتیجه نظام زندگی

جانداران و بقای آن را تهدید کنند.

- «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ»

یعنی از این دو دریای گوارا و شور، لؤلؤ و مرجان بیرون می‌آید و این خود یکی از فوایدی است که انسان از آن بهره‌مند می‌شود.

- «وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ»

کلمه «جَواری» به معنای کشتی است. کلمه «مَنْشآت» از ماده انشاء است و انشای هر چیزی به معنای احداث و ایجاد و تربیت آن است. و اگر کشتی‌ها را ملک خدای دانسته با این‌که کشتی را انسان‌ها می‌سازند، بدین جهت است که تمامی سبب‌هایی که در ساختن کشتی دخالت دارند، از چوب و آهن و سایر اجزایی که کشتی از آن ترکیب می‌یابد و انسانی که این اجزاء را ترکیب می‌کند و صورت کشتی به آن می‌دهد و نیز شعور این انسان و فکر و اراده‌اش همه مخلوق خدا و مملوک اوست، قهرا نتیجه عمل انسان هم که یا کشتی است و یا چیز دیگر ملک خدای تعالی است. پس منعم حقیقی کشتی‌ها به انسان خداست، چون خدای تعالی به انسان‌ها الهام کرد که چگونه کشتی بسازند و این‌که چه منفعی و آثاری مترتب بر این صنع هست و نیز راه استفاده از منافع بسیار آن را او الهام فرمود.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۲۰۱.

اختلاف آب شور و شیرین دریاها

و یکسانی بهره‌برداری از آنها

«وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ!» (۱۲ / فاطر)

کلمه «عَذْبٌ» به معنای آب پاکیزه و کلمه «فُرَاتٌ» به معنای آبی است که شدت عطش را می‌شکند و یا خنک باشد. کلمه «سَائِغٌ» آبی را گویند که به سهولت به حلق فرومی‌رود، بس که گواراست. کلمه «أُجَاجٌ» به معنای آبی است که به خاطر شوری و یا تلخی حلق را می‌سوزاند.

«وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا!»

«لَحْمٌ طَرِيٌّ» به معنای گوشت تازه و لطیف است و منظور از آن گوشت ماهی و یا هم آن و هم گوشت مرغابی دریایی است. مراد به «حَلِيَّةً» زیوری که از دریا استخراج می‌کنند، لؤلؤ و مرجان و انواع صدف‌هاست، هم‌چنان‌که در جای دیگر فرمود: «يَخْرُجُ

مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ!» (۲۲ / رحمن)

در این آیه شریفه مؤمن و کافر را به دریای شیرین و شور مثل می‌زند و یکسان نبودن آن دو را در کمال فطری بیان می‌کند، هر چند که در بسیاری از خواص انسانیت و آثار آن مثل همنند، ولی مؤمن به همان فطرت اولیه و اصلی خودش باقی است و در نتیجه به سعادت حیات آخرت و دائمی خود می‌رسد، ولی کافر از آن فطرت اصلی منحرف شده و وضعی به خود گرفته که فطرت انسانیت آن را پاک و خوش آیند نمی‌داند و به زودی صاحبش به کیفر اعمالش معذب می‌شود. پس مثل این دو قسم انسان، مثل دو دریای شور و شیرین است که یکی بر فطرت آبی اصلی‌اش، که همان گوارایی باشد باقی است و یکی دیگر (به خاطر اختلاط با املاح) شور شده است، هر چند که در بعضی آثار نافع شریکند، چون مردم از هر دوی آن‌ها ماهی می‌گیرند و یا مرغابی شکار می‌کنند و یا زیور مروارید استخراج می‌نمایند و یا صدف و مرجان می‌گیرند.

پس ظاهر آیه این است که زیور استخراج شده از دریا، مشترک بین دریای شور و شیرین است. کتاب‌هایی که در این مورد بحث می‌کنند، وجود حلیه در هر دو نوع دریا را مسلم دانسته‌اند.

«وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَخِرًا لِّتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ!»

اگر کشتی‌ها دریا را می‌شکافند و خدای تعالی آن را مسخر شما کرده، برای این بود که شما از عطای پروردگارتان جستجو کنید و از این سو به آن سوی دنیا بروید و روزی به دست بیاورید، شاید شکرگزار او شوید.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۴۲.

اختلاف آب شور و شیرین و عدم اختلاط آن‌ها

« وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَحْجُورًا! » (۵۳ / فرقان)

کلمه «مِلْح» به معنای آبی است که طعم آن برگشته باشد و «أُجَاج» آبی است که شوری آن زیاد باشد. کلمه «بَرْزَخٌ» آن حدی را گویند که میانه دو چیز فاصله شده باشد. و کلمه «حِجْرٌ مَحْجُورٌ» به معنای حرام محرم است یعنی آنچنان میان این دو آب حاجز قرار داده‌ایم که مخلوط شدن آن دو با هم حرام محرم شده، یعنی به هیچ‌وجه مخلوط نمی‌شوند.

و این که فرمود: «وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا» خود قرینه است بر این که مراد به مرج دو دریا،

روانه کردن آب دو دریاست با هم، نه مخلوط کردن آن دو، که اجزای آن‌ها را درهم و برهم کند.

در این جمله مسئله رسالت از این جهت که میان مؤمن و کافر را جدایی می‌اندازد، با این‌که هر دو در یک زمین زندگی می‌کنند و در عین حال با هم مخلوط و درهم و برهم نمی‌شوند، تشبیه شده به آن دو دریا، که در عین این‌که در یکجا قرار دارند، به هم در نمی‌آمیزند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۰، ص: ۲۵۰.

جریان عوامل جوی و جریان کشتی در دریا

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ...!» (۴۶/روم)

منظور از این که بادها را «مُبَشِّر» خوانده این است که بادها مژده باران می‌دهند،

چون قبل از آمدن باران باد می‌وزد.

- «وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ،»

تقدیر کلام این است که بادها را می‌فرستد برای این‌که شما را مژده دهد و برای این‌که از رحمت خود به شما بچشاند. مراد به «إِذَاقَهُ رَحْمَتِ» رساندن انواع نعمت‌هاست که بر وزیدن باد مترتب می‌شود. چون وقتی باد می‌وزد، عمل تلقیح در گل‌ها و میوه‌ها انجام می‌شود و عفونت‌ها از بین می‌رود و جو زندگی تصفیه می‌شود و نعمت‌هایی دیگر از این قبیل که اطلاق جمله همه را شامل می‌شود.

- «وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ،»

یعنی بادها را می‌فرستد تا چنین و چنان شود و نیز کشتی‌ها به امر او به حرکت

درآیند... و تا رزق او را که از فضل اوست، بطلبید... .

... و تا شاید شکر بگزارید!

این جمله هدف و نتیجه معنوی فرستادن باد است، همچنان که بشارت باد و چشاندن رحمت و جریان کشتی‌ها و به دست آوردن فضل خدا، نتایج صوری و مادی آن بود.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۱، ص: ۳۱۸.

نظام حاکم بر حرکت کشتی در دریاها

«وَ الْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ... لِآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ!» (۱۶۴ / بقره)

کلمه «فُلُک» به معنی کشتی است. مراد به حرکت کشتی در دریا، به آن چه مردم سود ببرند، نقل کالا و ارزاق است، از این ساحل به ساحلی دیگر و از این طرف کره زمین به طرفی دیگر.

و این که در میان همه موجودات و حوادثی که مانند آسمان و زمین و اختلاف شب و روز، که اختیاراتشان در آن‌ها مدخلیت ندارد، تنها کشتی و جریان آن را در دریا ذکر کرده، خود دلالت دارد بر این که این نعمت نیز هر چند که انسان‌ها در ساختن کشتی دخالت دارند، ولی بالاخره مانند زمین و آسمان به صنع خدا در طبیعت منتهی می‌شود. و درست هم هست، برای این که آن نسبتی که انسان به فعل خود (کشتی‌سازی) دارد اگر به دقت بنگری، بیش از آن نسبت که هر فعلی به سببی از اسباب طبیعی دارد، نمی‌باشد و اختیاری که انسان دارد و با آن به خود می‌بالد و او را سبب تام و مستقل از خدای سبحان و اراده او نمی‌کند و چنان نیست که احتیاج او را به خدای سبحان کمتر از احتیاج سایر اسباب طبیعی کند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۳۵۲.

وسایل حمل دریایی و زمینی

«وَايَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ...!» (۴۱ تا ۴۴ / یس)

این آیه شریفه آیت دیگری از آیتهای خدای تعالی را بیان می‌کند و آن عبارت است از جریان تدبیر او در دریاها، که ذریه بشر را در کشتی می‌نشانند و کشتی را از آنان و از اثاث و کالای آنان پر می‌کند، تا از یک طرف دریا به طرف دیگر دریا ببرد و دریا را وسیله و راه تجارت خود و سایر اغراض خود قرار دهند.

کسی ایشان را در دریا حمل نمی‌کند و از خطر غرق حفظ نمی‌کند مگر خدای تعالی چون تمامی آثار و خواصی که بشر در سوار شدن به کشتی از آن‌ها استفاده می‌کند، همه اموری است که خدا مسخرش کرده و همه به خلقت خدا منتهی می‌گردد، علاوه بر این که این اسباب اگر به خدا منتهی نشود هیچ اثر و خاصیتی نخواهد داشت.

اگر حمل بر کشتی را به ذریه بشر نسبت داد، نه به خود بشر، به این منظور بود که به این وسیله عرق محبت و مهر و شفقت شنونده را تحریک کند.

- «وَوَلَدْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ» -

- و برای آن‌ها آفریدیم همانند آن چیزهایی که سوار شوند.

مفسرین گویند مراد به این جمله چارپایان است، چون در جای دیگر کشتی و چارپایان را با هم آورده و فرموده: « در کشتی و چارپایان وسیله‌هایی قرار داد تا بر آن سوار شوید! » (۸۰ / مؤمن)

- «وَأِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ، إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ!»
در این آیه شریفه می‌خواهد بفرماید - اختیار به دست مشیت ماست. اگر خواستیم غرقشان می‌کنیم و در این صورت احدی نیست که استغاثه آنان را جواب دهد و هیچ نجات‌دهنده از غرقی نیست که ایشان را از غرق شدن برهاند. به هیچ سببی از اسباب و هیچ امری از امور، نجات پیدا نمی‌کنند مگر به خاطر رحمتی از ما، که شاملشان گردد، به خاطر این که تا مدتی معین که برایشان تقدیر کرده‌ایم، زنده بمانند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۴۷.

حرکت کشتی در دریا و تهدید امواج

« أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ...؟ » (۳۱ تا ۳۲ / لقمان)
- آیا نمی‌بینی که کشتی در دریا به وسیله نعمت او به راه می‌افتد؟

و آن نعمت عبارت است از اسباب حرکت و جریان کشتی، یعنی باد، و رطوبت داشتن آب و امثال آن.

- « وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلِيلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ! »
- چون موجی در دریا مانند قطعه‌ای ابر برایشان احاطه می‌کند، دست از همه چیز شسته تنها متوجه خدا می‌شوند و از او نجات خود می‌طلبند، در حالی که دین را برایش خالص دارند! و خلاصه می‌خواهد بفرماید: این خواندن خدا در آن حال دلیل بر این است که فطرتشان فطرت توحید و یگانه پرستی است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۲، ص: ۶۳.

فصل چهارم

کوهها و منابع زمینی

گسترش زمین و استقرار کوهها، ثقل و جاذبه آن

«وَالْأَرْضَ مَدَدْنَا وَالْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ؟» (۱۹ / حجر)

«مَدَّ أَرْضَ» به معنای گستردن طول و عرض آن است، چه اگر خدای تعالی زمین را گسترده نمی‌کرد و از سلسله‌های جبال پوشیده می‌شد صلاحیت کشت و زرع و سکونت را نداشت و جانداران کمال حیات خود را نمی‌یافتند.

- «الْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ!»

تقدیر آیه این است که - انداختیم در زمین کوهها را.

«رَوَاسِيَ» به معنای ثابت‌هاست. و اشاره است به مطلبی که در جای دیگر قرآن بیان نموده و آن این است که کوهها زمین را از حرکت و اضطراب جلوگیری می‌کنند:

«وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ - كَوْهًا رَا فِي زَمِينِ افْكَنْد، تَا زَمِينِ شَمَا رَا حَرَكْت نَدَهْد!» (۱۵/نحل)

کلمه «مَوْزُونٍ» از وزن و به معنای سنجیدن اجسام از جهت سنگینی است. لکن آن را عمومیت داده و در اندازه‌گیری هر چیزی که ممکن باشد اندازه گرفت، استعمال کردند، حتی در سنجیدن اعمال هم استعمال شده - با این که اعمال، سنگینی و سبکی اجسام زمینی را ندارند. و چه بسا در مواردی استعمال شود که مقصود از آن کم و زیاد نشدن شیء موزون است، از آن چه طبیعتش و یا حکمت اقتضاء می‌کند.

چیزی که تنبه به آن لازم است تعبیر به «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ!» است و این

غیر تعبیر به « مِنْ كُلِّ نَبَاتٍ مَوْزُونٍ » است، زیرا دومی تنها شامل نباتات می‌شود ولی اولی همان‌طور که به خاطر کلمه «أَنْبَتْنَا» نباتات را می‌گیرد هم‌چنین به خاطر کلمه «كُلِّ شَيْءٍ» هر چیزی را که در زمین پدید می‌آید و رشد و نمو می‌کند، شامل می‌گردد.

معنای آیه - خدا داناتر است - این‌طور می‌شود که ما در زمین پاره‌ای موجودات دارای وزن و ثقل مادی که استعداد زیادی و نقصانی دارند چه نباتی و چه ارضی رویندیم. و بنابراین معنی دیگر مانعی نیست که کلمه «مَوْزُونٍ» را، هم به معنای حقیقی‌اش بگیریم و هم به معنای کنایی آن.

پس حاصل معنا چنین می‌شود که: ما زمین را گسترديم و در آن کوه‌های پابرجا طرح نمودیم، تا آن را از اضطراب جلوگیری کند و در آن از هر چیز موزون - دارای وزن - و واقع در تحت جاذبه و یا متناسب، مقداری را حکمت اقتضا می‌کرد رویندیم.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۳، ص: ۲۰۳.

تأثیر کوه‌ها در جلوگیری از اضطراب‌های زمین

« وَ جَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا! » (۳۱ / انبیاء)

«رَوَاسِيَ» به معنای کوه‌هاست که با سنگینی خود استوار ایستاده‌اند.

«تَمِيد» به معنای اضطراب و نوسان در این سو و آن سو است.

معنای آیه این است که ما در زمین کوه‌هایی استوار قرار دادیم، تا زمین دچار اضطراب و نوسان نگردد و انسان‌ها بتوانند بر روی آن زندگی کنند. و ما در این کوه‌ها راه‌هایی فراخ قرار دادیم تا مردم به سوی مقاصد خود راه یابند و بتوانند به اوطان خود بروند.

این آیه دلالت دارد بر این که وجود کوه‌ها در آرامش زمین و مضطرب نبودن آن تأثیری مستقیم و مخصوص دارد که اگر نبود قشر زمین مضطرب می‌شد و پوسته رویی آن دچار ناآرامی می‌گردید.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۸، ص: ۱۱۵.

کوه‌ها و رودها و دلیل استقرار و جریان آنها

« وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا...! » (۳ / رعد)

کلمه «مَدَّ» در مدالارض به معنای گستردن است، یعنی زمین را به نحو شایسته‌ای که بشود در آن زندگی کرد و حیوان و نبات و اشجار در آن پدید آیند، گسترده کرد.

و این‌که گستردن زمین را به خدای تعالی نسبت داد به منزله تمهید برای جمله‌ای است که به آن ملحق می‌شود - وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا - که بیان تدبیر خدا در امور سکنه زمین از انسان و حیوان است، که چه تدبیری در حرکت آن‌ها برای طلب رزق و در سکونشان جهت آسایش به کار برده و به همین منظور زمین را گسترده کرد، که اگر گسترده نمی‌کرد انسان و حیوان نمی‌توانست در آن ادامه زندگی بدهد و اگر هم یکسره گسترده می‌شد و در آن پستی و بلندی وجود نمی‌داشت باز هم صالح برای زندگی نبود و آب‌هایی که در آن ذخیره شده بر سطح آن جریان نمی‌یافت و زراعت و بستانی به وجود نمی‌آمد. و لذا خدای تعالی کوه‌های بلند و پابرجا در آن می‌خکوب کرده و آن‌چه از آب که از آسمان می‌فرستد در آن کوه‌ها ذخیره نموده و نهرها از اطراف آن جاری و چشمه‌ها بر دامنه‌ها روان می‌سازد و کشتزارها و باغات را سیراب می‌کند و میوه‌های مختلف تلخ و شیرین و تابستانی و زمستانی و اهلی و جنگلی به بار می‌آورد و شب و روز را که دو عامل قوی در رشته میوه‌ها و حاصل‌هاست بر زمین مسلط می‌سازد، آری شب و روز باعث سرما و گرما می‌شوند که خود در نضج و نمود و انبساط و انقباض موجودات زمینی تأثیر دارند.

و نیز روشنی و تاریکی را که تنظیم‌کننده حرکت حیوانات و انسان است و سعی و کوشش آن‌ها را در طلب رزق و سکونت و استراحتشان منظم می‌کند، به بار می‌آورند. پس گستردن زمین راه را برای ایجاد کوه‌های ریشه‌دار و کوه‌ها را برای شق انهار و شق انهار را برای پیدایش میوه‌های نر و ماده و الوان مختلف آن هموار ساخته و با ایجاد شب و روز اغراض نامبرده به نحو کمال حاصل می‌گردد و در همه این‌ها تدبیری است متصل و متحد که از وجود مدبری حکیم و واحد و بی‌شریک در ربوبیت کشف می‌کند و در همه این‌ها آیاتی است برای مردمی که تفکر کنند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۲، ص: ۱۶۹.

اثر کوه‌ها، رودها و ستارگان در تداوم و تسهیل حیات

«وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ!» (۱۵ و ۱۶ / نحل)
معنای «أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ» این است که اگر خدا در روی زمین کوه‌ها قرار داد برای

کرکی. معنای آیه این است که:

- خدا بر شما قرار داد بعضی از خانه‌های شما را مایه سکونت که در آن ساکن شوید چه بعضی از منازل قابل سکونت نیستند مانند انبار هیزم.

- « وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا، »

یعنی از بعضی پوست‌ها که پوست دباغی شده باشد برای شما خانه‌ها قرار داد که مقصود از آن قبه و خیمه است، خانه‌هایی که تَسْتَخِفُّونَهَا - یعنی سبکش می‌شمارید و برای نقل و انتقال‌های خود اختصاص می‌دهد، در - يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ - در روز اقامت‌تان که سفری ندارید.

و این که فرمود: « وَ أَصْوَافِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا، »

تقدیرش این است که خدا قرار داد برای شما از پشم‌های آن‌ها یعنی گوسفندان و «أَوْبَارِهَا - مال شتران» «أَشْعَارِهَا - مال بزها» اثاتی که در خانه‌هایتان به کار بزنید، و متاعی که از آن بهره‌مند شوید - إلی حین - البته این بهره‌مندی تا مدتی است محدود.

- « وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا، »

تعلیق ظلال بر «ما خَلَقَ» برای این است که خود «ظلال - سایه‌ها» امری عدمی است و قابل خلق نیست مگر به تبع غیر خودش و در عین این که خودش عدمی است، همین وجود تبعی‌اش خود یکی از نعمت‌های بزرگی است که خدای تعالی بر انسان و سایر حیوانات و حتی نباتات انعام کرده، به طوری که نعمت بودن آن و استفاده انسان و حیوان و نبات از آن کمتر از استفاده‌اش از نور نیست. چه اگر سایه نبود یعنی شب نبود، سایه درختان و نبات‌ها نبود و دائماً نور و روشنی بود یک جاندار در روی زمین زنده نبود.

- « وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا، »

کلمه «کَن» به معنای چیزی است که با آن چیز دیگری پوشیده شود. مقصود کوه‌ها و غارها و دخمه‌های آن است.

- « وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ، »

مقصود از «سَرَابِيل» پیراهن است که شما را از گرما حفظ کند.

- « وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ، »

مراد از این سرابیل که از صدمه جنگ آدمی را نگه بدارد همان زرهی است که از آهن و نظایر آن ساخته می‌شده است.^(۱)

فصل پنجم

عوامل حیوانی تسهیل حیات

حیوانات - حیات اجتماعی، اراده، شعور و حشر آنها در قیامت

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّتٌ أَمْثَالِكُمْ!» (انعام / ۳۸)

«دَابَّة» هر حیوانی را گویند که بر روی زمین بجنبد. «طائر» هر حیوانی را گویند که با دو بال خود در فضا شناوری کند. «أُمَّت» به معنی جماعتی است از مردم که اشتراک در هدف واحد مانند دین و یا سنت واحد و یا وحدت در زمان و مکان آنان را مجتمع ساخته باشند.

- حیوانات زمینی و هوایی همه امت‌هایی هستند مثل شما مردم و معلوم است که این شباهت تنها از این نظر نیست که آنها هم همانند مردم دارای کثرت و عددند، چه جماعتی را به صرف کثرت و زیادی عدد امت نمی‌گویند، بلکه وقتی به افراد کثیری امت اطلاق می‌شود که یک جهت جامع این کثیر را متشکل و به صورت واحدی درآورده باشد و همه یک هدف را در نظر داشته باشند، حالا چه آن هدف، هدف اجباری باشد و چه اختیاری.

از این که در ذیل آیه فرمود: «ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» استفاده می‌شود که تنها شباهت آنها به انسان در احتیاج به خوراک و جفت‌گیری و تهیه مسکن نیست، بلکه در این بین جهت اشتراک دیگری هست که حیوانات را در مسئله بازگشت به سوی خدا شبیه به انسان کرده است.

حال باید دید آن چیزی که در انسان ملاک حشر و بازگشت به خدا است

چیست؟

هرچه باشد، همان ملاک در حیوانات هم خواهد بود. و معلوم است که آن ملاک در انسان جز نوعی از زندگی ارادی و شعوری که راهی به سوی سعادت و راهی به سوی بدبختی، نشانش می‌دهد چیز دیگری نیست.

تفکر عمیق در اطوار زندگی حیواناتی که ما در بسیاری از شئون حیاتی خود با آن‌ها سر و کار داریم و در نظر گرفتن حالات مختلفی که هر نوع از انواع این حیوانات در مسیر زندگی به خود می‌گیرند، ما را به این نکته واقف می‌سازد که حیوانات هم همانند انسان دارای آراء و عقایدی فردی و اجتماعی هستند و حرکات و سکنتاتی که در راه ابقاء و جلوگیری از نابود شدن از خود نشان می‌دهند، همه بر مبنای آن عقاید است مانند انسان که در اطوار مختلف زندگی مادی آن‌چه تلاش می‌کند همه بر مبنای یک سلسله آراء و عقاید می‌باشد.

حیوانات نسبت به حوايجش و این‌که چگونه می‌توان آن را برآورده ساخت، دارای شعور و عقایدی است که همان آراء و عقاید او را مانند انسان به جلب منافع و دفع مضار و می‌دارد.

بسیار شده است که در یک نوع و یا در یک فرد در مواقع به چنگ آوردن شکار و یا فرار از دشمن به مکر و حیل‌هایی برخورده‌ایم که هرگز عقل بشر آن را درک نمی‌کرده و با این‌که قرن‌ها از عمر این نژاد گذشته هنوز به آن‌چه که آن حیوان درک کرده، منتقل نشده است.

زیست‌شناسان در بسیاری از انواع حیوانات مانند مورچه و زنبور عسل و موریانه به آثار عجیبی از تمدن و نازک کاری‌های ظریفی در صنعت و لطایفی در طرز اداره مملکت برخورده‌اند که هرگز نظیر آن جز در برخی از ملل متمدن دیده نشده است. حیوانات هم مثل انسان احکامی دارند و خیر و شر و عدالت و ظلم را تشخیص می‌دهند.

سؤالات زیر مواردی است که در این بحث به ذهن می‌رسد و جواب یکایک آن‌ها از آیات قرآنی استفاده می‌شود:

۱ - آیا حیوانات هم نظیر انسان حشر دارند؟

- جواب: آیه « ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ » - پس از آن، همه حیوانات به سوی

پروردگار خود محشور می‌شوند،» (۳۸ / انعام) متکفل جواب از این سؤال است.

آیه « وَ إِذَا أُلُوْهُسُ حُشِرَتْ » - و به یاد آر آن روزی را که وحوش محشور می‌شوند،» (۵ / تکویر) قریب به آن مضمون را افاده می‌کند. بلکه از آیات بسیار دیگری استفاده می‌شود که نه تنها انسان و حیوانات محشور می‌شوند، بلکه آسمان‌ها و زمین و

آفتاب و ماه و ستارگان و جن و سنگ و بت‌ها و سایر شرکایی که مردم آن‌ها را پرستش می‌کنند و حتی طلا و نقره‌ای که اندوخته شده و در راه خدا انفاق نگردیده، همه محشور خواهند شد.

۲ - آیا حشر حیوانات شبیه حشر انسان است و آن‌ها هم مبعوث شده و اعمالشان حاضر گشته و بر طبق آن پاداش و یا کیفر می‌بینند؟
- جواب:

آری. معنای حشر همین است. چه حشر به معنای جمع کردن افراد و آن‌ها را از جای کندن و به سوی کاری بسیج دادن است.

۳ - آیا حیوانات تکالیف خود را در دنیا از پیغمبری که وحی بر او نازل می‌شود، می‌گیرند یا نه؟ و آیا پیغمبرانی که فرضاً هر کدام به یک نوع از انواع حیوانات مبعوث می‌شوند، از افراد همان نوعند؟
- جواب:

جوابش این است که بشر تاکنون نتوانسته از عالم حیوانات سر در بیاورد و حجاب‌هایی که بین او و حیوانات است پس بزند.

کلام الهی هم تا آن‌جا که ما از ظاهر آن می‌فهمیم، کوچکترین اشاره‌ای به این مطلب نداشته و در روایات هم چیزی که بتوان بدان اعتماد کرد، دیده نمی‌شود. اجتماع حیوانی هم مانند اجتماعات بشری ماده و استعداد پذیرفتن دین الهی در فطرتشان وجود دارد، همان فطریاتی که در بشر سرچشمه دین الهی است و وی را برای حشر و بازگشت به سوی خدا قابل و مستعد می‌سازد، در حیوانات نیز هست. گو این‌که حیوانات به طوری که مشاهده می‌کنیم، جزئیات و تفصیل معارف انسانی را نداشته و مکلف به دقایق تکالیفی از انسان از ناحیه خداوند مکلف به آن است نیستند.

در متن آیه مورد بحث این‌که خدای تعالی فرمود: «إِلَّا أُمَّمٌ أُمَّثَلُكُمْ» دلالت بر این دارد که تأسیس اجتماعاتی که در بین تمامی انواع حیوانات دیده می‌شود، تنها به منظور رسیدن به نتایج طبیعی و غیر اختیاری مانند تغذیه و نمو و تولید مثل که تنها محدود به چهاردیواری زندگی دنیاست نبوده، بلکه برای این تأسیس شده که هر نوعی از آن مانند آدمیان به قدر شعور و اراده‌ای که دارد، به سوی هدف‌های نوعی‌ای که دامنه‌اش تا بیرون از این چهار دیواری، یعنی عوامل بعد از مرگ هم کشیده شده است، رهسپار شده و در نتیجه آماده زندگی شود که در آن زندگی سعادت و شقاوت منوط به داشتن شعور و اراده است.

«ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ!» (۳۸ / انعام)

- این نظام‌ها که در حیوانات جاری است و نظیر نظام انسانی است، نظامی است که عنایت خدای سبحان واجب دانسته که انواع حیوانات را بر طبق آن ایجاد نماید تا برگشت خلقتش به عبث نبوده و وجود حیوانات عاطل و بی‌فایده نباشد و تا آن‌جا که می‌توانند و لیاقت قبول کمال را دارند، از موهبت کمال بی‌بهره نمانند.

- «ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ!» (۳۸ / انعام)

این جمله عمومیت حشر را به حدی که شامل حیوانات هم می‌شود بیان می‌کند، و از آن بر می‌آید که زندگی حیوانات نوعی از زندگی است که مستلزم حشر به سوی خداست، همان‌طور که زندگی انسان مستلزم آن است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۱۱۲.

آفرینش چارپایان

و تفویض مالکیت و بهره‌برداری از آن‌ها به انسان

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ...؟» (۷۱ تا ۷۳ / یس)

مراد به این که فرمود: چارپایان از چیزهایی است که دست خدا درستش کرده این است که کسی در خلقت آن‌ها شرکت ندارد و خلقت آن‌ها مختص به خداست. جمله «فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ» نتیجه‌گیری از جمله «خَلَقْنَا لَهُمْ» است چون معنای آن این است که ما چارپایان را به خاطر انسان خلق کرده‌ایم و لازمه آن اختصاص چارپایان به انسان است و اختصاص بالاخره منتهی به مالکیت می‌شود، چون ملک اعتباری که در ظرف اجتماع، خود یکی از شعب اختصاص است.

- «وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ»،

تذلیل چارپایان برای انسان به این معناست که خداوند این حیوانات را برای انسان‌ها رام و فرمانبردار کرده، (به طوری که یک بچه انسان مهار یک شتر را که شاید صد برابر او وزن و درستی هیکل دارد می‌گیرد و هر جا بخواهد می‌برد) و این همان تذلیل و تسخیر حیوان است، برای انسان. و جمله «مِنْهَا يَأْكُلُونَ» به معنای این است که از گوشتش می‌خورند.

- «وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ»،

مراد به منافع، هر انتفاعی است که آدمی از مو، کرک، پشم و پوست حیوان و سایر منافع آن می‌برد. کلمه «مَشَارِبُ» به معنای مشروب است و مراد از مشروب حیوانات

شیر آن هاست.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۷۵.

منافع انواع چارپایان در خدمت انسان

«وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ!» (ه تا ۸ / نحل)

کلمه «أنعام» به معنای شتر و گاو و گوسفند است. کلمه «دِفْءٌ» ظاهراً به معنای گرمایی است که به وسیله پوست و پشم و کرک این حیوانات بدن را با آن گرم می‌کنند و از سرما نگه می‌دارند...

مراد به «منافع» سایر استفاده‌هایی است که از این حیوانات می‌شود، از شیرشان و گوشت و پیه و سایر منافعشان - (و حیوانات را نیز آفریده که در آن حرارت و منفعت دارید و از آن می‌خورید).

- «وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ!»

کلمه «جَمَالٌ» به معنای زینت و حسن منظر است. «تُرِيحُونَ» به معنای برگرداندن رمه است برای آسایش از چراگاه به منزل در هنگام غروب. «تَسْرَحُونَ» به معنای بیرون شدن احشام از «مراح - اصطبل» به چراگاه است که در صبح و برگرداندن آن‌ها در عصر منظره خوشی است.

- «وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرُؤُوفٌ رَّحِيمٌ!»

کلمه «أثقالكم» به معنای بار سنگین است و مقصود از «شِقِّ الْأَنْفُسِ» مشقتی است که نفوس در حمل آن بارها در مسافت‌های طولانی و راه‌های دشوار تحمل می‌کنند. و مقصود از «أنعام» شتران و بعضی گاوها که بارهای آدمی را به شهری حمل می‌کنند که رسیدن به آن شهر با نبود شتر و گاو مشقتی دارد که تحملش بر نفوس دشوار است و خداوند با خلقت شتر و گاو و مسخر نمودن آن‌ها برای بشر، آن مشقت را از بشر برداشت، که خدا به شما مردم رؤوف و رحیم است.

- «وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً»

یعنی اسبان و استران و خران را نیز برای شما خلق کرد، تا شما سوار شوید و تا زینت شما باشد. این جمله اخیر می‌فهماند که خلقت چارپایان ارتباطی با منافع شما دارد، چه شما سوارشان می‌شوید و آن‌ها را زینت و جمال خود می‌گیرید.

- «وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ!»

- و می‌آفریند چیزهایی که شما نمی‌دانید.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۴۷.

«وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ».

یعنی و غرض دیگر از خلقت آنها این است که بر پشت آنها سوار شوید و به مقاصد و حاجت‌هایی که در سینه دارید، برسید.

- «وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ!»

این جمله کنایه است از وسیله پیمودن بیابان‌ها و دریاها، که بیابان‌ها را با شتران می‌پیمایند و دریاها را با کشتی.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۴۷.

نگرشی به آفرینش شتر، آسمان، کوه‌ها و زمین

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَ إِلَى السَّمَاءِ...؟» (۱۷ تا ۲۰ / غاشیه)

در این آیه منکرین ربوبیت خدای تعالی را نخست دعوت می‌کند به این که در کیفیت خلقت شتر نظر و دقت کنند، که چگونه خلق شده و خدای تعالی چگونه آن را از زمینی مرده و فاقد حیات و بی‌شعور به این صورت عجیب در آورده، صورتی که نه تنها خودش عجیب است بلکه اعضا و قوا و افعالش نیز عجیب است. و این هیكل درشت را مسخر انسان‌ها کرده و انسان‌ها از سواری و بارکشی و گوشت و شیر و پوست و کرکش و حتی از بول و پشک‌ش استفاده می‌کنند.

آیا هیچ انسان عاقلی به خود اجازه می‌دهد که احتمال معقول بدهد که شتر و این فوایدش به خودی خود پدید آمده باشد و در خلقت او برای انسان هیچ غرضی در کار نبوده و انسان هیچ مسئولیتی در برابر آن و سایر نعمت‌ها ندارد؟

و اگر در بین همه تدابیر الهی و نعمت‌هایش خصوص تدبیر در خلقت شتر را ذکر کرده، از این نظر است که سوره مورد بحث در مکه نازل شده و جزء اولین سوره‌هایی است که به گوش مردم عرب می‌خورد و در مکه در آن ایام داشتن شتر از ارکان زندگی‌شان بوده است.

- «وَأَلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ؟»

و چرا به آسمان نمی‌نگرند که چگونه افراشته شده و به قندیل‌های پرنور چون خورشید و ماه و ستارگان درخشانده آراسته گشته و در زیر آن کره هوا قرار داده شده که مایه بقای هر جاندار است و بدون تنفس آن هوا زنده نمی‌ماند.

- «وَأَلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ؟»

چرا به کوه‌ها نمی‌اندیشند که چگونه ایستاده‌اند و ریشه‌های آنها مانند میخ

اجزای زمین را به هم میخکوب کرده و از مخازن آن چشمه‌ها و نهرها جاری می‌شود و معادن را در سینه خود حفظ می‌کنند.

- «وَأَلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ؟»

چرا به وضع خلقت زمین فکر نمی‌کنند؟ که چگونه گسترده شده، به طوری که شایسته سکنی برای بشر گشته و نقل و انتقال در آن آسان و انواع تصرفات صناعی که انسان‌ها دارند، در آن میسر گشته است.

پس تدابیر کلی همه‌اش بدون هیچ شکی مستند به خدای تعالی است. هم او رب آسمان و زمین و موجودات بین آن دو است. در نتیجه رب عالم هم او است که بر انسان‌ها واجب است ربوبیتش را گردن نهند. و یگانه در ربوبیتش بدانند و تنها او را پرستند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۲۰۵.

فصل ششم

منابع تغذیه و بقای حیات

غذای انسان و تأمین آن در طبیعت

« فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ...! » (۲۴ تا ۳۲ / عبس)

این جمله نظر و مطالعه انسان را پیرامون طعامی که می‌خورد و با آن سد رمق می‌کند و بقای خود را تضمین می‌کند، لازم کرده، با این‌که نعمت طعام یکی از میلیون‌ها نعمتی است که تدبیر ربوبی آن‌ها را برای حوائج بشر در زندگی‌اش فراهم کرده، دستور می‌دهد اگر در همین یک نعمت مطالعه کند سعه تدبیر ربوبی را مشاهده خواهد کرد، تدبیری که عقلش را متحیر و مبهوت خواهد کرد، آن وقت خواهید فهمید که خدای تعالی چه قدر نسبت به صلاح حال انسان و استقامت امر او عنایت دارد، آن هم چه عنایتی دقیق و محیط!

- «أَنَا صَبَّبْنَا الْمَاءَ ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَ عِنَبًا وَ قَضْبًا وَ...»
جمله مورد بحث بیانی تفصیلی برای تدبیر خدای تعالی می‌شود، که چگونه طعام انسان را می‌آفریند. بله البته این مرحله ابتدایی از آن تدبیر تفصیلی است، وگرنه بیان مستوفا و کامل آن خصوصیتی که در نظام آفرینش طعام برقرار است و نظام وسیعی که در همه این امور و روابط کونی که بین هر یک از آن امور و بین انسان برقرار است چیزی نیست که بتوان در چند آیه بیان کرد و عادات از وسع و طاقت بیان بشری بیرون است.
«صَبَّ» در جمله مورد بحث به معنای ریختن آب از بلندی است و منظور در این‌جا فرو فرستادن باران‌ها بر زمین برای رویاندن گیاهان است و بعید نیست که شامل جریان چشمه‌ها و نهرها نیز بشود، چون آب‌های زیرزمینی هم از ذخایری است که به وسیله باران پدید می‌آید.

- «ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا،»

ظاهر این آیه، این است که منظور از «شَقَّ» شکافتن زمین به وسیله جوانه گیاهی است که از زمین سردر می‌آورند.

- «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا،»

مراد از «حَبِّ» حبوباتی است که به مصرف غذای انسان می‌رسد، مانند گندم و جو و نخود و عدس و امثال این‌ها.

- «عِنَبًا وَقَضْبًا،»

«عِنَبٌ» به معنای انگور است، شاید در این جا منظور درخت انگور باشد. «قَضَبٌ» به معنای سبزیجات تر و تازه است که انسان آن را می‌خورد.

- «وَوَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا،»

«حَدَائِقَ غُلْبٍ» به معنای بوستان‌هایی است که درختانش عظیم و کلفت باشند.

. «وَوَاكِيهَةً وَأَبَا،»

کلمه «وَاَكِيهَةً» به معنای مطلق میوه‌هاست. کلمه «أَبًا» به معنای گیاه و هم چراگاه است.

- «مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ،»

می‌فرماید - ما آنچه از خوردنی‌ها که رو باندیدیم، برای این بود که شما را و چارپایان را که شما به خود اختصاص داده‌اید، بهره‌مند و سیر کنیم.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۹۷.

انواع میوه‌ها و انتفاع از آن‌ها

«وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا!» (۶۷ / نحل)

معنای جمله این است که - از میوه‌های نخل و انگور چیزی می‌گیرید که مانند شراب به انواعی که دارد مسکر است. و نیز می‌گیرد رزق پاکیزه و خوب از قبیل مویز و شیره و غیر ذلک از چیزهایی که آذوقه به شمار می‌رود.

این آیه شریفه نمی‌خواهد بفرماید مایه مسکرات حلال و مباح است و حتی نمی‌خواهد بگوید کار خوبی می‌کنید، که از میوه‌های نامبرده مسکر می‌گیرید، بلکه ممکن است بگوییم دلالت بر زشتی این کار دارد. چون شراب گرفتن را در مقابل اتخاذ رزق خوب قرار داده، تا بفهماند شراب رزق حسن نیست. اصلاً آیه شریفه در مقام بیان

حلال و حرام نیست، در این مقام است که منافعی را که بشر آن روز از این میوه‌ها می‌برند بشمارد و بفرماید همه این انتفاعات از نعمت‌های خداست و از ذکر آن نتیجه توحید را بگیرد.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۱۷۷.

مواد غذایی انسان و مجوز استفاده آن

«وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرِ مَّعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ!» (۱۴۱ و ۱۴۲ / انعام)

«شجره معروشه» آن درختی را گویند که شاخه‌هایش به وسیله داربست بالا رفته و یکی بر بالای دیگری قرار گرفته باشد، مانند درخت انگور. بنابراین «جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ» عبارت خواهد بود از تاکستان‌ها و باغ‌های انگور و مانند آن‌ها و «جَنَّاتٍ غَيْرَ مَّعْرُوشَاتٍ» باغ‌هایی که درخت‌های آن بر تنه خود استوار باشد، نه بر داربست. این هم که فرمود «وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ»، معنایش این است که خوردنی‌ها و دانه‌های آن زرع مختلف است، یکی گندم است و یکی جو، یکی عدس است و آن دیگری نخود. مقصود از متشابه و غیر متشابه در جمله «وَالزَّيْتُونَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ»، به طوری که از سیاق بر می‌آید این است که هر یک از آن میوه‌ها از نظر طعم و شکل و رنگ و امثال آن هم متشابه دارد و هم غیر متشابه.

- «كُلُوا مِنْ ثَمَرِهَا إِذَا أَثْمَرَ!»

امری که در این جمله هست امر وجوبی نیست، بلکه تنها اباحه را می‌رساند، چون از این‌که قبلاً مسئله خلقت جنات معروشات و نخل و زرع و غیر آن را خاطر نشان ساخته بود، به دست می‌آید که امر به خوردن از میوه‌های آن‌ها در مورد توهم منع است، در چنین موردی صیغه امر تنها اباحه را می‌رساند نه وجوب را. در حقیقت تقدیر کلام این است که «خداوند آن کسی است که جنات و نخل و زرع آفرید و به شما دستور داد تا از میوه‌های آن‌ها بخورید و امر فرمود که در موقع چیدن آن حق واجبش را بپردازید و شما را از اسراف در آن منع و نهی کرد.»

مقصود از حق در جمله «وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ»، آن حق ثابتی است که متعلق به میوه‌های نامبرده می‌شود.

آیه شریفه به طور اجمال و سربسته از میوه‌ها و حبوبات حقی برای فقرا قائل شده و فرموده که در روز درو غلات و چیدن میوه‌ها حق فقرا باید داده شود و این اشاره

- «فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (۱۱ / مریم)

قسم دیگری از وحی الهی با تکلم با انبیاء و رسل است، هم‌چنان که فرمود:

- «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا» (۵۱ / شوری)

چیزی که هست ادب دینی چنین رسم کرده که وحی جز به کلامی

که بر انبیاء و رسل القاء می‌شود اطلاق نگردد.

معنای این که فرمود: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» این است که خداوند به

زنبور عسل از راه غریزه‌ای که در بنیه او قرار داده الهام کرده است.

داستان زنبور عسل و نظامی که در حیات اجتماعی خود و سیره‌اش و طبیعتش

دارد امری است عجیب و حیرت‌آور و شاید همین نظام عجیبش باعث شده که خطاب را از

مشرکین به خطاب مخصوص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برگرداند و بفرماید: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ

- و وحی کرد پروردگار تو» و این که فرمود:

- «أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ!»

این همان مضمونی است که خدا به زنبور عسل وحی کرد و ظاهراً مراد به «مِمَّا

يَعْرِشُونَ» همان است که کندوهای عسل را در آن جا می‌گذارند.

و ایین که فرمود:

- «ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ!»

او فرموده است به این که از همه میوه‌ها بخورد، با این که زنبور عسل از میوه‌ها

نمی‌خورد و غالباً روی گل‌ها می‌نشیند و این تعبیر بدان جهت است که غذای زنبور عسل

از همان مواد اولیه میوه‌هاست، که در شکوفه جای دارد و هنوز بزرگ نشده و پخته

نگردیده است.

خدای تعالی جمله «فَأَسْأَلُكَ سُبُلَ رَبِّكَ ذُلًّا» را متفرع بر امر به خوردن نموده و

این تفریع مؤید این است که مراد از خوردن برداشتن و به منزل بردن است، تا عسلی را

که از ثمرات گرفته و به خانه‌ها برده، ذخیره نمایند. اضافه سبل به کلمه رب در جمله

«رَبِّكَ» برای این است که دلالت کند بر این که تمامی کارها و رفت و آمدهای زنبور عسل

با الهام انجام می‌گیرد.

جمله «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ» نتیجه عمل و مجاهدت وی را در

امثال امر خدای سبحان و رام بودن در امتثالش بیان می‌کند. و آن نتیجه عبارت است از

این که از شکم او بیرون می‌آید شرابی به نام «عسل» که دارای رنگ‌های مختلف است

بعضی سفید و بعضی زرد و قرمز سیر و بعضی مایل به سیاهی و «فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ!»

که برای بیشتر امراض شفاست.

بحث مفصل در زنبور عسل، این حشره زیرک که حیانش مبنی بر اساس مدنی عجیب و فاضله‌ای است به طوری که نمی‌توان غرایب و حقایق آن را شمرد و سپس بحث در پیرامون عسل که آن را با مجاهدت پیگیریش تهیه می‌کند و خواص عسل بحث‌هایی است که باید به کتاب‌هایی که در خصوص این مباحث نوشته شده مراجعه نمود. خدای تعالی آیه مورد بحث را با جمله «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ!» ختم فرموده است. آن‌جا که سخن از زنبور عسل و زندگی آن که سراسر عجایب و دقایقی است به میان آمد و آن اسرار دقیق برای انسان‌ها کشف نمی‌شود مگر با تفکر، پس زندگی زنبور عسل آیتی است برای مردمی که تفکر کنند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۱۸۰.

تولید محصولات متنوع از خاک و طبیعت واحد

«وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَوِّرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ!» (۴/رعد)

- در زمین قطعه‌هایی هست نزدیک به هم و همسایه هم، که خاکش از نظر طبع شبیه به هم است و در آن‌ها باغات انگور می‌روید، که خود از میوه‌هایی است که از نظر شکل و رنگ و طعم و درستی و ریزی و لطافت و خوبی بسیار با هم متفاوتند. و هم‌چنین حاصل‌ها می‌روید که جنس و صنف آن‌ها مختلف است: گندم و جو این محل با گندم و جو محل دیگر متفاوت است. و نیز خرما می‌روید که بعضی‌ها مثل هم هستند و از یک ریشه جوانه می‌زنند و بعضی مثل هم نیستند، با این‌که زمین یکی است و همه از یک آب مشروب می‌شوند و ما بعضی را بر بعضی به خاطر مزیت مطلوبی که در صفات آن است برتری دادیم.

حال اگر کسی بگوید این اختلافات مربوط به طبیعتی است که هر کدام برای خود دارند و یا به خاطر عوامل خارجی است که در آن‌ها اثر می‌کند و به هر یک شکل و رنگ مخصوص و صفاتی جداگانه‌ای می‌دهد. چه علمی که متعرض شناسایی اشجار و گیاهان است و طبیعت خواص آن‌ها را به طور مشروح بیان می‌کند، هر یک از آن‌ها را معلول عواملی می‌داند که در کیفیت تکون آن‌ها و آثار و خواص آن‌ها دخالت دارند.

در جواب می‌گوییم: صحیح است و لکن ما نیز می‌پرسیم که جهت این اختلافی که در عوامل داخلی و خارجی هست چیست؟ و چه باعث شده که این علت‌ها مختلف شوند و در نتیجه آثارشان هم مختلف گردند؟ و اگر علت این اختلاف را هم سراغ‌دهی باز از علت اختلاف آن علت می‌پرسیم، تا منتهی شوی به ماده‌ای که مشترک میان تمامی موجودات جسمانی بوده و اجزای یک یک آن ماده با هم شبیه‌اند و معلوم است که چنین

ماده‌ای که در تمام موجودات یکی است، نمی‌تواند علت این اختلافات که می‌بینیم بوده باشد، پس جوابی جز این ندارد که مافوق تمامی سبب‌ها سببی است که هم ماده عالم را ایجاد کرده و هم در آن صورت‌ها و آثار گوناگون و بی‌شماری به کار برده و به عبارت دیگر در این میان سبب واحدی است دارای شعور و اراده که این اختلافات مستند به اراده‌های مختلف اوست که اگر اختلاف اراده‌های او نمی‌بود هیچ چیزی از هیچ چیز دیگر متمایز نمی‌شد.

و بر هر دانشمند متدبری لازم است که توجه داشته باشد و از این نکته غفلت نرزد که این آیات که اختلاف خلقت را مستند به اختلاف اراده خداوند می‌داند، در عین حال قانون علیت و معلول را هم انکار نمی‌کند. چه اراده خدای سبحان مانند اراده ما صفتی نیست که عارض بر ذات باشد و در نتیجه ذات با تغییر اراده‌ها تغییر یابد، بلکه این اراده‌های گوناگون صفت فعل خداست و از علل تامه و اسباب اشیاء انتزاع می‌شود و اختلاف آن باعث اختلاف در ذات نمی‌شود. (در نظر شیعه اراده صفت فعل است نه صفت ذات).^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۲، ص: ۱۷۳.

ارتباط نزول آب با عوامل بقای حیات و تغذیه

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ!» (۱۰ تا ۱۲ / نحل)

این جا به نوعی از نعمت‌های خدا اشاره می‌شود که همه از روئیدنی‌ها هستند که بشر و غیر بشر از آن‌ها استفاده‌های غذایی می‌کنند و عواملی که در پیدایش آن‌ها دخالت دارند، از قبیل تاریکی شب و روشنایی روز و جرم آفتاب و ماه و امثال این عوامل را برمی‌شمارد (- اوست که از آسمان آبی نازل کرد که نوشیدنی شماسست و از آن «شَجَر - روئیدنی‌ها» می‌شود که در آن می‌چرانید).

- «يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالتَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ!»

زیتون درخت معروفی است که هم به درخت گفته می‌شود و هم به میوه آن. اگر از میان همه میوه‌ها تنها به اسامی این چند میوه تصریح نموده و بقیه را به آن‌ها عطف کرده، شاید از این جهت بوده که غالباً به عنوان غذا مصرف می‌شوند. و چون در این تدبیر عمومی که شامل انسان و حیوان در ارتزاق از آن میوه و نباتات است حجتی است بر وحدانیت خدای تعالی در ربوبیت لذا آیه شریفه با جمله «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ!» ختم گردید.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۵۳.

یکسانی عامل رشد

و دگر گونی الوان میوه و خاک و سنگ و انسان و حیوان

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَ...!» (۲۷ و ۲۸ / فاطر)

خدای سبحان آب را از آسمان نازل می‌کند و باران‌ها می‌بارد و این خود قوی‌ترین عامل برای روئیدن نباتات و میوه‌هاست و اگر بیرون آمدن میوه‌ها از مقتضای همین آمدن باران بود، باید همه میوه‌ها به یک رنگ باشند، چون آب باران یکی است و حال این‌که می‌بینیم الوان مختلفی دارند، پس همین اختلاف الوان دلالت می‌کند بر این‌که تدابیر الهی دست در کار این رنگ‌آمیزی است.

این‌که گفته‌اند: « این رنگ‌آمیزی‌ها منوط به اختلاف عواملی است که در آن‌ها مؤثر است، » حرف صحیحی نیست، برای این‌که سؤال ما این است که این اختلاف عوامل از کجا آمد، با این‌که تمامی این عوامل منتهی می‌شود به عامل ماده، که در همه هست، پس اختلاف عناصری که موجودات از آن‌ها ترکیب می‌شوند، خود دلیل بر این است که عامل دیگری ماورای ماده هست که ماده را به سوی صورت‌های گوناگون سوق می‌دهد .

ظاهراً مراد به اختلاف الوان میوه‌ها، اختلاف خود الوان است، ولی لازمه‌اش اختلاف‌های دیگری از جهت طعم و بو و خاصیت است.

- «وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ،»

- آیا نمی‌بینی که در بعضی از کوه‌ها راه‌هایی سفید و سرخ و سیاه و با رنگ‌های مختلف است؟ مراد به این راه‌ها یا راه‌هایی است که در کوه‌ها قرار دارد و دارای الوان مختلف است و یا مراد خود کوه‌هاست که به صورت خطوطی کشیده شده، در روی کره زمین قرار دارند. بعضی از این سلسله جبال به رنگ سفید هستند و بعضی سرخ و سیاه و بعضی دیگر چند رنگ.

- «وَمِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ...!»

- بعضی از انسان‌ها و حیوانات نیز مثل کوه‌ها و میوه‌ها دارای رنگ‌های مختلف هستند: بعضی سفید و بعضی سرخ و برخی سیاه هستند.

کلمه «دَوَابِّ» به معنای هر جنبنده‌ای است که در زمین حرکت می‌کند و کلمه

«أَنْعَامِ» به معنای شتر و گاو و گوسفند است.

- «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ!»

این جمله توضیح می‌دهد که چگونه و چه کسانی از این آیات عبرت می‌گیرند و این آیات اثر خود را که ایمان حقیقی به خدا و خشیت از اوست، به تمام معنای کلمه تنها در علماء می‌بخشد، نه جهال. انذار تنها در علما نتیجه‌بخش است. خشیت به حقیقت معنای کلمه تنها در علما یافت می‌شود. و مراد از علماء، علمای بالله است، یعنی کسانی که خدای سبحان را به اسماء و صفاتش و افعالش می‌شناسند، شناسایی تامی که دل‌هایشان به وسیله آن آرامش می‌یابد و لکه‌های شک از نفوسشان زایل گشته و آثار زوال آن در اعمالشان هویدا می‌گردد، فعلشان مصدق قولشان می‌شود. خشیت در چنین زمینه‌ای همان خشیت حقیقی است که به دنبالش خشوع باطنی در ظاهر پیدا می‌شود.^(۱)

۱- المیـزان ج: ۳۳، ص: ۶۷.

استثناء در طبیعت و تولید آتش از درخت سبز

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ!» (۸۰/یس)

این آیه شریفه بیان است برای جمله «الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» و در این سیاق و به این صدد است که استبعاد از زنده کردن استخوان مرده را برطرف کند. استبعاد از این‌که چگونه ممکن است چیزی که مرده است زنده شود؟ با این‌که مرگ و زندگی متنافی هستند؟ جواب می‌دهد: هیچ استبعادی در این نیست، برای این‌که آب و آتش هم با هم متنافی هستند، مع ذلک خدا در درون درخت تر و آبدار آتش قرار داده و شما همان آتش را شعله‌ور می‌کنید.

مراد از درخت به طوری که در بین مفسرین معروف است «مَرُخٌ» و درخت «عِفَارٌ» است که این دو درخت چنین وضعی دارند که هرگاه به یکدیگر سائیده شوند، مشتعل می‌گردند و در قدیم برای تهیه آتش قطعه‌ای از شاخه این درخت و قطعه‌ای دیگر از شاخه آن می‌گرفتند و با این‌که سبز و تر بودند، عفار را در زیر و مرخ را روی آن قرار داده می‌سائیدند و هر دو به اذن خدا آتش می‌گرفتند. پس از مرده زنده درست کردن عجیب‌تر از مشتعل کردن آتش از چوب تر نیست، با این‌که آب و آتش دو چیز متضادند.^(۱)

۱- المیـزان ج: ۳۳، ص: ۱۸۰.

سجده و اظهار نیاز درخت و گیاه

«وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ!» (۶/رحمن)

می‌گویند - مراد از «نَجْمٌ» هر روئیدنی است که نجم می‌کند یعنی از زمین سر

رویش و پژمردگی گیاه

«وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ!» (۴ و ۵/اعلی)

کلمه «مَرَعَى» به معنای چرای است که علفخواران آن را می‌چرند و کسی که آن را از زمین خارج می‌کند و می‌رویاند همان خدای سبحان است.
- «فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ،»

کلمه «غُثَاءً» به معنای گیاه و خاشاکی است که سیل به کنار بیابان می‌ریزد و منظور از آن در این جا - به طوری که گفته‌اند - گیاه خشکیده است. و کلمه «احوی» به معنای سیاه شده است و منظور از بیرون کردن مرعی برای آذوقه حیوان و سپس خاشاک سیاه کردنش ارائه نمونه‌ای از تدبیر ربوبی و دلایل ربوبیت خداست، هم‌چنان که خلقت و تسویه و تقدیر و هدایت نمونه دیگری از آن است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۸۵.

آثار رحمت الهی در احیاء زمین مرده

«فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...!» (۵۰ / روم)

کلمه «آثار» به معنای باقی مانده‌ای است که از چیزی بعد از رفتنش بماند، و به هر بیننده بفهماند که قبلاً چنین چیزی در این جا بوده است.

مراد به رحمت خدا بارانی است که از ابرها فرو می‌ریزد، ابرهایی که به وسیله بادها گسترش یافته و آثار آن‌ها عبارت است از هر چیزی که بر آمدن آن مترتب شود، چون گیاه و درخت و میوه، که در عین این‌که آثار باران هستند، آثار حیات یافتن زمین بعد از مردنش نیز هستند.

لذا در آیه شریفه فرمود: به آثار رحمت خدا نظر کن که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می‌کند، که در این عبارت باران را رحمت خدا و کیفیت زنده کردن زمین بعد از مردنش را آثار آن خوانده، پس زنده شدن زمین بعد از مردنش از آثار رحمت خداست و نباتات و اشجار و میوه‌ها از آثار زنده شدن زمین است، باین‌که خود آن‌ها نیز از آثار رحمت هستند و تدبیر، تدبیری است الهی، که از خلقت باد و باران حاصل می‌شود.

مراد به جمله «أَنْ ذَلِكَ لِمُحْيِي الْمَوْتَى» فهماندن این معنی است که زنده کردن مردگان هر دو مثل هم هستند، چون در هر دو مرگ هست. مگر مرگ غیر از این است که آثار

حیات از چیزی سلب شود. در زمستان زمین نیز آثار حیات ندارد، و نیز مرگ حیات غیر از این است که چیزی بعد از ساقط شدن از آثار حیات دوباره اثر حیات به خود بگیرد. و زمین در فصل بهار دارای اثر حیات می‌شود، پس در فصل بهار خداوند زمین مرده را زنده کرده و حیات انسان و حیوان نیز مثل حیات زمین است و چیزی غیر آن نیست.

وقتی می‌بینیم که خدای تعالی می‌تواند از بین چند چیز مثل هم، یکی را بعد از مردن زنده کند، دیگر چرا نگوئیم که می‌تواند آن دو دیگر را نیز بعد از مردن زنده کند؟ وقتی می‌بینیم زمین و نبات مرده را زنده کرده، بی‌درنگ باید قبول کنیم که حیوان و انسان را می‌تواند زنده کند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۳، ص: ۱۱.

مفهوم رشد انسان از زمین

و باز گشت او به خاک و خروج نهایی

«وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا!» (۱۷ و ۱۸ / نوح)

- خدا شما را از زمین رویانید، رویانیدن نبات. این جمله در مقام بیان یک حقیقت است، نه این‌که بخواهد تشبیه و استعاره‌ای را به کار ببرد. چون خلقت انسان بالاخره منتهی می‌شود به عناصر زمینی، و خلاصه همین عناصر زمین است که به طور خاصی ترکیب می‌شود و به صورت مواد غذایی در می‌آید و پدران و مادران آن را می‌خورند و در مزاجشان نطفه می‌شود، و پس از نقل از پشت پدران به رحم مادران و رشد در رحم که آن هم به وسیله همین مواد غذایی است، به صورت یک انسان در می‌آید و متولد می‌شود. حقیقت نبات همین است. پس جمله مورد بحث در مقام بیان این حقیقت است، نه این‌که خواسته باشد تشبیه و استعاره‌ای به کار برد.

- «ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا،»

منظور از برگرداندن به زمین این است که شما را می‌میراند و در قبر می‌کند. و منظور از اخراج این است که روز قیامت برای جزا از قبر بیرونتان می‌آورد. در این‌که فرمود: «وَيُخْرِجُكُمْ فِيهَا» و فرمود «ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ» اشاره است به این‌که اعاده شما به زمین و بیرون آوردنتان در حقیقت یک عمل است و اعاده جنبه مقدمه را برای اخراج دارد و انسان در دو حال اعاده و اخراج در یک عالم است، آن هم عالم حق است همچنان که در دنیا در عالم غرور بود.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۷۹.

***** بخش سوم *****

پایان جهان

فصل اول

دنیا در آستانه پایان

آمادگی دنیا برای «یَوْمُ الْفَصْلِ»

«فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ وَ إِذَا...!» (۷ تا ۱۴/مرسلات)

این آیات بیانگر روز موعودی است که از وقوع آن خبر داده و فرموده بود: «إِنَّمَا تُوَعَّدُونَ لَوَاقِعٍ - آن چه به شما وعده دادند واقع خواهد شد.»

خدای سبحان روز موعود را با ذکر حوادثی که در آن واقع می‌شود و مستلزم انقراض عالم انسانی و انقطاع نظام دنیوی است معرفی می‌کند، نظیر: تیره شدن ستارگان، شکافتن زمین، متلاشی شدن کوه‌ها و تحول نظام دنیا به نظامی دیگر و این نشانی‌ها در بسیاری از سوره‌های قرآنی و مخصوصاً سوره‌های کوچک قرآن از قبیل سوره نبأ، نازعات، تکویر، انفطار، انشقاق، فجر، زلزال، قارعه و غیر آن مکرر آمده است.

این معنا از بیانات کتاب و سنت به طور بدیهی معلوم است که نظام حیات در همه شئونش در آخرت غیر نظامی است که در دنیا دارد، چون خانه آخرت خانه ابدی است پس این که خدای تعالی نشئه قیامت و جزا را به وسیله مقدمات آن تعریف می‌کند، و خاطر نشان می‌سازد که نشانی آن بر چیده شدن بساط دنیا و خراب شدن بنیان زمین آن و متلاشی شدن کوه‌های آن و پاره پاره شدن آسمان آن و انطماس نجوم آن و فلان و فلان است، در حقیقت از قبیل تحدید حدود یک نشئه به سقوط نظام حاکم بر نشئه‌ای دیگر است.

- «فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ!»

در آن روز نور ستارگان و سایر آثار آن محو می‌شود، چون کلمه «طُمِسَ» به معنای زایل کردن اثر و محو آن است.

- «وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ!»

در آن روز که آسمان پاره می‌شود، چون کلمه «فُرِحَ» به معنای پیدا شدن شکاف بین دو چیز است.

- «وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ!»

روزی که کوه‌ها از ریشه کنده می‌شوند و از بین می‌روند.

- «لَا يَوْمَ أُجِّلَتْ!»

این امور برای چه روزی تأخیر داده شده و خلاصه چه روزی صورت می‌گیرد؟

- «لِيَوْمِ الْفَصْلِ!»

این امور تأخیر انداخته شده برای روز فصل - منظور از روز فصل روز جزاست که در آن، خدای تعالی بین خلائق فصل قضا می‌کند.

- «وَمَا أَدْرِيكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ؟»

تو چه می‌دانی که یوم‌الفصل چیست؟^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۳۹۲.

آمادگی برای میقات «یوم‌الفصل» با نفخ صور

«إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتَا يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا!» (۱۹ و ۲۰ / نبأ)

- «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتَا!»

محققا «یوم‌الفصل» که خبرش، خبر عظیمی است، در علم خدا معین شده بود! روزی که خدا آسمان‌ها و زمین را می‌آفرید و نظام جاری در آن را بر آن حاکم می‌کرد از همان روز برای نظام مادی جهان مدتی معین کرد که با به سر رسیدن آن مدت، عمر عالم ماده هم تمام می‌شود، چون خدای تعالی می‌دانست که این نشئه جز با انتهایش به یوم‌الفصل تمام نمی‌شود چون خودش نشئه دنیا را آفریده بود، می‌دانست که اگر آن را بخواهد بیافریند الا و لابد باید دنبالش نشئه قیامت را هم به پا کند.

- «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا!»

«افواج» به معنای جمعیتی است که به سرعت از پیش روی ما بگذرند. مثل

این که آیه مورد بحث نظری هم دارد به آیه «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ!» (۷۱ / اسراء)

که نیز دلالت می‌کند بر این که روز قیامت مردم فوج فوج می‌آیند.

- «وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا»

و وقتی درهای آسمان باز شد، قهرا عالم انسانی به عالم فرشتگان متصل می‌شود.

- «وَسَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا»

هر امر بی‌حقیقت را که به نظر حقیقت برسد، به عنوان استعاره «سراب» می‌گویند. شاید معنا چنین باشد که کوه‌ها به راه می‌افتند، معلوم می‌شود سراب بوده‌اند.

توضیح این که به راه انداختن کوه‌ها و متلاشی کردنشان، بالاخره طبعاً به این جا منتهی می‌شود که شکل کوهی خود را از دست داده و اجزایش متفرق شود، هم‌چنان که در چند جا از کلام مجیدش وقتی سخن از زلزله قیامت دارد و آثار آن را بیان می‌کند، از کوه‌ها هم خبر داده و می‌فرماید:

«وَوَسَّيْرُ الْجِبَالِ سَيْرًا» (۱۰ / طور) و نیز می‌فرماید:

«وَوَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً - زمین با کوه‌هایش را برمی‌دارند و

یکباره خرد می‌کنند،» (۱۴ / حاقه) و نیز می‌فرماید:

«وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلاً - و کوه‌ها تپه‌های پراکنده شود،» (۱۴ / مزمل)

و نیز می‌فرماید:

«وَوَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ - کوه‌ها چون پشم حلاجی شده باشد،» (۵ /

قارعه) و نیز می‌فرماید:

«وَوَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا - و کوه‌ها به طور عجیبی پاره پاره شود،» (۵ / قارعه) و نیز

فرموده:

«وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ!» (۱۰ / مرسلات)

پس به راه انداختن کوه‌ها و دک آن بالاخره منتهی می‌شود به بس و نسف و کثیب مهیل کردن و چون عهن منفوش ساختنش و اما سراب شدنش به چه معناست؟ و چه نسبتی با راه انداختن آن دارد؟ به طور مسلم سراب به آن معنا که به نظر آبی درخشنده برسد، نسبتی با راه انداختن کوه‌ها ندارد. بله این را می‌توان گفت که وقتی کوه‌ها به راه افتادند و در آخر حقیقتش باطل شد و دیگر چیزی به صورت جبال باقی نماند، در حقیقت آن جبال «راسیات» که حقایقی دارای جرمی بس بزرگ و نیرومند بود و هیچ چیز آن را تکان نمی‌داد با به حرکت در آمدن و باطل شدن سرابی می‌شود خالی از حقیقت، پس به این اعتبار می‌توان گفت آیه: «وَوَسَّيْرَتِ الْجِبَالِ فَكَانَتْ سَرَابًا» و نظیر این بیان در کلام خدای تعالی آمده،

آن جا که درباره اقوام هلاک شده می فرماید: « فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ - ما آنان را داستان‌ها کردیم. » (۱۹ / سبأ)

پس آیه شریفه به وجهی نظیر آیه زیر است که می فرماید: « وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ - کوه‌ها را می بینی، گمان می کنی جامدند، در حالی که مانند ابرها در حرکتند، » (۸۸ / نمل) که اگر بگوییم درباره صفت زلزله قیامت است، شباهتی با آیه مورد بحث خواهد داشت.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۴۳۰.

مفهوم ساعت پایان دنیا - یا تاریخ بدون زمان

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِمُهَا...؟» (۴۲. ۴۶/نازعات)

در این چهار آیه متعرض سؤال مشرکین از زمان قیام قیامت شده و آن را رد می کند، به این که علم به آن نزد احدی نیست و کسی جز خدای تعالی از آن خبر ندارد و خدای تعالی علم به آن را به خود اختصاص داده است.

سؤال منکرین قیامت این بود که چه زمانی آن اثبات و برقرار می شود و خلاصه

چه زمانی قیامت به پا می شود؟

- «فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِيهَا؟»

معنی جمله فوق این است که: تو از یادآوری بسیار قیامت در چه هستی؟ یعنی از این که به وسیله کثرت ذکر از تاریخ آن آگاه شوی، چه چیز به دست می آوری؟ و خلاصه تو با کثرت ذکر قیامت علم به تاریخ آن نمی یابی. ممکن هم هست کلمه «ذِکْرِي» در مورد قیامت به معنای حضور حقیقت معنای قیامت در قلب باشد و معنا این باشد که تو علمی به حقیقت قیامت و خصوصیات آن پیدا نمی کنی، مگر وقتی که به زمان آن احاطه یابی.

- «إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهِيهَا!»

- تو از وقت آن نمی توانی با خبر شوی، برای این که انتهای آن به سوی پروردگار

تو است، پس حقیقت آن و صفاتش و از آن جمله تعیین وقتش را جز پروردگار تو نمی داند.

و بعید نیست - و خدا داناتر است - این آیه در مقام بیان علت باشد و بفرماید:

ساعت قیام نمی کند مگر با فنای اشیاء و سقوط اسباب و ظهور این حقیقت که هیچ ملکی جز برای خدای واحد قهار نیست، پس آن روز جز به خدای تعالی مستند و منسوب

نیست. و هیچ سببی فرض نمی‌شود که به طور حقیقت بین خدا و پدید آمدن قیامت واسطه باشد و در نتیجه زمان هم که در این عالم برای خود سببی است، نمی‌تواند واسطه باشد. پس روز قیامت در حقیقت توقیت‌بردار (مشمول زمان) نیست - نه این که ممکن باشد ولی خدای تعالی وقتش را معین نکرده است. و به همین جهت است که می‌بینیم در کلام خدای تعالی هیچ‌گونه تحدیدی برای آن روز نیامده است. تنها این تحدید ذکر شده که روز قیامت با انقراض نشئه دنیا به پا می‌شود. و در این باره فرموده: «در صور دمیده می‌شود پس هر کس که در آسمان‌هاست و هر کس که در زمین است، هلاک می‌شود.» (۶۸ / زمر) و در این معنا آیات دیگری است که از خراب شدن دنیا خبر می‌دهد و یا خبر می‌دهد از این که زمین و آسمان به زمین و آسمانی دیگر مبدل می‌گردد و ستارگان فرو می‌ریزند. و آیاتی دیگر از این قبیل وجود دارد.

و اگر تحدیدی هم آمده به نوعی تشبیه و تمثیل آمده، نظیر آیه زیر که می‌فرماید: «وضعشان چنین است که وقتی قیامت را می‌بینند گویی جز شبی و یا شبی و پاسی از روز آن درنگ نکردند.» (۴۶ / نازعات) آن‌گاه حق مطلب را در آیه زیر بیان نموده و می‌فرماید: «و آن‌هایی که علم و ایمانشان داده بودند، در پاسخ می‌گویند، نه، شما در حساب خدا از روزی که مردید تا روز قیامت درنگ کردید و همین است روز قیامت.» (۵۶ / روم)

در کلام خدای تعالی در مواضعی به آن‌چه گفته شد اشاره شده و آن مواضعی است که خبر می‌دهد قیامت جز به ناگهانی و بدون خبر قبلی نمی‌آید، مانند آیه زیر که می‌فرماید: «قیامت در آسمان‌ها و زمین سنگین است و به سراغتان نمی‌آید مگر به ناگهانی. مردم از تو از وقت آن می‌پرسند، گویی تو تاریخ آن را می‌دانی. بگو علم آن تنها نزد خدای تعالی است و لکن بیشتر مردم نمی‌دانند.» (۱۸۷ / اعراف)

«كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحًى!» (۴۶ / نازعات)

این جمله نزدیکی قیامت را در قالب یک تمثیل و تشبیه بیان می‌کند و می‌فرماید: نزدیکی قیامت به زندگی دنیاییشان طوری است که مثل آنان در هنگام دیدن قیامت مثل خود آنان است در آن فرض که بعد از گذشتن یک شب و یا یک نصفه روز از مردنشان دوباره زنده شوند... خلاصه فاصله بین مردن و قیامت را مدت زمانی احساس می‌کنند که نسبتش با روز و شب‌های گذشته عمرشان نسبت یک شب و یا یک ظهر را دارد.

از آن‌چه گذشت روشن شد که مراد به کلمه «لَبِثَ» درنگ در مدت زمانی است که بین زندگی دنیا و روز بعث فاصله‌شده و در این مدت در قبرها آرمیده‌بودند، چون

«وَحْشٍ» به معنای حیوانی است که هرگز با انسان‌ها انس نمی‌گیرد، مانند درندگان و امثال آن. ظاهر آیه این است که وحشی‌ها هم در روز قیامت مانند انسان‌ها محشور می‌شوند. این که وحشیان بعد از محشور شدن چه وضعی دارند و سرانجام کارشان چه می‌شود؟ در کلام خدای تعالی و در اخباری که قابل اعتماد باشد چیزی که از این اسرار پرده بردارد، نیامده است چه بسا که بعضی گفته باشند محشور شدن وحشی‌ها مربوط به روز قیامت نیست، بلکه از نشانه‌های قبل از قیامت است و منظور از آن این است که قبل از قیامت - در اثر زلزله‌های پی در پی - همه وحشی‌ها از غار خود بیرون می‌جهند.

- «وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ!»

«تَسْجِيرٌ» یا افروختن دریاها به دو معنی تفسیر شده است. یکی افروختن دریایی از آتش و دوم پر شدن دریاها از آتش. و معنای آیه بنا به تفسیر اول این است که روز قیامت دریاها آتشی افروخته می‌شوند. و بنا بر تفسیر دوم این می‌شود که دریاها پراز آتش می‌شوند...!

- «وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ!»

کلمه «كَشِطٌ» به معنای قلع و کندن چیزی است که سخت به چیز دیگری چسبیده و قهرا کندنش نیز به شدت انجام می‌شود. و کشط آسمان قهرا با آیه: «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (۶۷ / زمر) و آیه « وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا» (۲۵ / فرقان) و سایر آیات مربوطه به این معنا منطبق می‌شود.^(۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۷۹.

واقعۀ چگونه اتفاق می‌افتد؟

«إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ...!» (۱ تا ۶ / واقعۀ)

سوره واقعۀ قیامت کبری را که در آن مردم دوباره زنده می‌شوند، شرح می‌دهد. نخست مقداری از حوادث هول‌انگیز آن را ذکر می‌کند، حوادث نزدیک‌تر به زندگی دنیایی انسان و نزدیک‌تر به زمینی که در آن زندگی می‌کرده و می‌فرماید: اوضاع و احوال زمین دگرگون می‌شود و زمین بالا و پایین و زیر و رو می‌گردد، زلزله بسیار سهمگین زمین کوه‌ها را متلاشی و چون غبار می‌سازد...!

- «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ»

وقوع حادثه عبارت است از حدوث و پدید آمدن آن و کلمه «وَاقِعَةٌ» صفتی است

که هر حادثه‌ای را با آن توصیف می‌کنند (می‌گویند واقعه‌ای رخ داده، یعنی حادثه‌ای پدید شده)، و مراد از واقعه در آیه مورد بحث «واقعه قیامت» است. و اگر در این جا به طور مطلق و بدون بیان آمده و تنها فرموده: «چون واقعه رخ می‌دهد»، بدین جهت بوده که بفهماند، واقعه قیامت آن قدر معروف است که شنونده آن را به خوبی می‌شناسد. و به همین جهت است که گفته‌اند: اصلاً کلمه «واقعة» یکی از نام‌های قیامت است، که قرآن این نامگذاری را کرده، هم‌چنان که نام‌های دیگری چون «حاقه»، «قارعة» و «غاشیة» بر آن نهاده است.

- «لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ.»

در وقوع و تحقق قیامت هیچ دروغی نیست. هیچ عاملی که اقتضاء دروغ شدن وقوع قیامت را داشته باشد و آن را دروغ کند، وجود ندارد.

- «خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ!»

یعنی قیامت خافض و رافع است. «خَفُضُ» معنای خلاف «رَفَعُ» را می‌دهد. و اما این که به چه حساب قیامت پایین آورنده و بالا برنده است، باید گفت: که این تعبیر کنایه است، از این که قیامت نظام عالم را زیر و رو می‌کند، مثلاً باطن دل‌ها را که در دنیا پنهان بود ظاهر می‌کند و آثار اسبابی که در دنیا ظاهر بود و همه می‌دانستند آب چه اثری و آتش چه اثری دارد، در قیامت پنهان می‌شود. یعنی اسباب به کلی از اثر می‌افتد. و روابط جاری میان اسباب و مسببات کاملاً قطع می‌گردد.

- «إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا!»

کلمه «رُجَّ» به معنای تکان دادن به شدت چیزی است و در این آیه منظور از آن، زلزله قیامت است. که خدای سبحان در آیه «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (حج / ۱) آن را بس عظیم توصیف کرده و در آیه فوق با آوردن کلمه «رَجًا» همین عظمت را فهمانده است - چون زمین زلزله می‌شود که شدتش قابل وصف نیست.

- «وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا فُكَاثَتْ هَبَاءٌ مُنَبِّثًا!»

کلمه «بُسَّ» به معنای خورد کردن است، یعنی جسمی را که دارای جمعی بوده، آن قدر بکوبی تا مانند آرد به صورت ذراتی درآید. در حقیقت بس جبال همان معنای را می‌رساند که آیه شریفه «وَبُسَّتِ الْجِبَالُ» می‌رساند. و کلمه «هَبَاءٌ» به معنای غبار است. «فُكَاثَتْ هَبَاءٌ مُنَبِّثًا» - و سپس غباری پراکنده در فضا گردند.^(۱)

تغییرات طبیعی در پایان دنیا

«وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ...!» (۸۸ / نمل)

این آیه شریفه از آن جهت که در سیاق آیات قیامت قرار گرفته و آن چه می گوید درباره همان قیامت می گوید و پاره‌ای از وقایع آن روز را توصیف می کند، که عبارت است از به راه افتادن کوه‌ها، که درباره این قضیه در جای دیگر قرآن فرموده: «وَسَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا - به راه افتاده می شوند کوه‌ها و در آخر سراب می شوند،» (۲۰ / نبأ) و نیز در مواردی دیگر از آن خبر داده است.

پس این که می فرماید: «وَتَرَى الْجِبَالَ - و می بینی کوه‌ها را،» خطاب در آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله است. و مراد به آن مجسم کردن واقعه است، هم چنان که در آیه «وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى - مردم را مست می بینی،» (۲ / حج) حال مردم را در آن مجسم می کند، نه این که تو الان ایشان را می بینی، بلکه اگر حال ایشان را می دیدی آن چه از وضعیتشان که دیدنی است این طور به نظرت می رسید که مستند.

«تَحْسَبُهَا جَامِدَةً،» یعنی کوه‌ها را می بینی و آن‌ها را جامد گمان می کنی. معنای روبرهم دو جمله این است که - تو در آن روز کوه‌ها را (که امروز جامد گمان می کنی)، می بینی که چون ابر به حرکت در می آیند.

- «صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ!»

در این جمله تلویح و اشاره‌ای است به این که این صنع و این عمل از خدای تعالی تخریب و ویرانی عالم است، لکن چون تکمیل آن را در پی دارد و مستلزم اتقان نظام آن است، نظامی که در آن هر چیزی به منتها درجه کمال خود می رسد، آن کمالی که اگر کمال سعادت باشد و اگر کمال شقاوت، زمین‌اش را قبلاً فراهم کرده بود، از این رو ویرانی را صنع و آفرینش نامید، چون این خود صنع خداست، آن صنعی که هر چیزی را متقن کرد، پس خدای سبحان، اتقان را از هر چه که متقن کرده، سلب نمی کند و فساد را بر آن چه اصلاح فرموده مسلط نمی سازد. پس اگر دنیا را خراب می کند برای این است که آخرت را تعمیر نماید.^(۱)

تحولات در اجرام و تبدیل عوامل طبیعی

«الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْحَاقَّةُ كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ!» (۴ - ۱۲ / حاقه)

مراد از کلمه «الْحَاقَّةُ» روز قیامت کبری است. کلمه «قَارِعَةٌ» نیز یکی از اسامی قیامت است و بدین جهت آن را «قَارِعَةٌ - کوبنده» نامیدند که آسمان‌ها و زمین را به هم می‌کوبد و به آسمان و زمینی دیگر تبدیل می‌کند، کوه‌ها را به راه می‌اندازد، خورشید را تیره و ماه را منخسف می‌کند، ستارگان را می‌ریزد و تمامی اشیاء به قهر الهی دگرگون می‌شوند، که قرآن به همه این‌ها ناطق است.

این آیه و آیه بعدش تا نه آیه هر چند در صدد بیان اجمالی از داستان نوح و عاد و ثمود و فرعون و طاغوت‌های قبل از او و مؤتفکات و هلاکت آنان است و لکن در حقیقت می‌خواهد به پاره‌ای از اوصاف «الْحَاقَّةُ - قیامت» اشاره کند.

و حاصل معنا این است که قیامت همان کوبنده‌ای است که ثمود و عاد و فرعون و قبل از او مؤتفکات و قوم نوح تکذیبش کردند و خدا با اخذی شدید ایشان را بگرفت و به عذاب انقراض هلاکشان کرد.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۶۹.

فصل دوم

نفخه صور و آغاز پایان

« نفخه صور » و وضع جهان بعد از آن

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً...!» (۱۳- ۱۷/حاقه)

تعبیر دمیدن در صور کنایه است از مسئله قیامت. دمیدن در بوق هم کنایه است از حاضر کردن مردم برای رسیدگی به حساب‌هایشان و اگر آن را به صفت واحده توصیف کرده برای اشاره به این معنا بوده که مسئله حتمی است و قضائش رانده شده و امر پا در هوایی نیست که احتیاج به تکرار نفخه داشته باشد و آنچه از سیاق آیات به ذهن می‌رسد، این است که منظور از این نفخه واحده، نفخه دوم است که در آن مردگان زنده می‌شوند.

«وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً!»

کلمه «دک» معنایش کوبیدن سخت است، به طوری که آنچه کوبیده می‌شود، خرد گشته و به صورت اجزایی ریز در آید. و منظور از حمل شدن زمین و جبال این است که قدرت الهی بر آن‌ها احاطه می‌یابد. و اگر مصدر «دک» را با کلمه واحده توصیف کرد، برای این بود که به «سرعت خرد شدن» آن‌ها اشاره کند و بفهماند خرد شدن کوه‌ها و زمین احتیاج به کوبیدن بار دوم ندارد.

- «فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ!»

در چنین روزی قیامت به پا می‌شود.

«وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ - و آسمان می‌شکافد که در چنین روزی

صولت و رفعتش به ضعف مبدل می‌گردد!»

کلمه «انْشِقَاق» در هر چیز استعمال شود، معنای جدا شدن قسمتی از آن را می‌دهد و کلمه «واهیة» به معنای ضعف و به قولی به معنای پاره شدن چرم و

جامه و امثال آن است.

و ممکن هم هست آیه شریفه در معنای آیه زیر باشد که می‌فرماید: « وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا - وَ رُوزِي كِهَ اَسْمَانِ بَرِ اَبْرَهَا پَارِه پَارِه مِي شُود وَ مَلَائِكَه بَه طُور نَاگِفْتَنِي نَازَل مِي گَرْدَنْدَا! » (۲۵ / فرقان) ^(۱)

۱- الميـزان ج: ۳۹، ص: ۱۰۷.

نفخ صور و اشراق زمین به نور الهی

« وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى...! »
(۶۸ و ۶۹ / زمر)

ظاهر آن چه در کلام خدای تعالی در معنای نفخ صور آمده این است که این نفخه دو بار صورت می‌گیرد، یک بار برای این که همه جانداران با هم بمیرند و یک بار هم برای این که همه مردگان زنده شوند.

جمله «إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ!» استثنایی است از اهل آسمان‌ها و زمین. و معنای آیه « ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ! » این است که در صور نفخه دیگری دمیده می‌شود، که ناگهان همه از قبرها بر می‌خیزند و منتظر می‌ایستند، تا چه دستوری برسد و یا چه رفتاری با ایشان می‌شود و یا معنا این است که بر می‌خیزند و مبهوت و متحیر نگاه می‌کنند. « وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا! » اشراق ارض به معنای نورانی شدن آن است. آن چه به نظر ما می‌رسد - و خدا داناتر است - این است که بعید نیست مراد به اشراق زمین به نور پروردگارش، آن حالتی باشد که از خصایص روز قیامت است، از قبیل کنار رفتن پرده‌ها و ظهور حقیقت اشیاء و بروز و ظهور واقعیت اعمال، از خیر یا شر، اطاعت یا معصیت، حق یا باطل، به طوری که ناظران حقیقت هر عملی را ببینند. چون اشراق هر چیزی عبارت است از ظهور آن به وسیله نور و این هم جای شک نیست که ظهور دهنده آن روز خدای سبحان است، چون غیر از خدا هر سبب دیگری در آن روز از سببیت ساقط است، پس اشیاء در آن روز با نوری که از خدای تعالی کسب کرده، روشن می‌شوند. این اشراق هر چند عمومی است و شامل تمامی موجودات می‌شود و اختصاصی به زمین ندارد و لکن از آن جا که غرض بیان حالت آن روز زمین و اهل زمین است، لذا تنها از اشراق زمین سخن گفت. مراد از زمین در عین حال زمین و موجودات در آن و متعلقات آن است.

این معنایی که به نظر ما رسیده از مواضعی از کلام خدای تعالی به شرح زیر

استفاده می‌شود.

- «تو از چنین وضعی در غفلت بودی، ما پرده غفلت را کنار زدیم، اینک دیدگانت امروز تیزبین و خیره شده است.» (۲۲ / ق)

- «روزی که هر نفسی آن‌چه از خیر عمل کرده، حاضر می‌یابد و آن‌چه از بدی‌ها که مرتکب شده!» (۳۰ / آل عمران)

- «در امروز زمین اخباری را که دارد می‌گوید، چون پروردگار تو به آن وحی کرده، در امروز مردم دسته دسته بیرون می‌آیند تا اعمال خود را ببینند، پس هر کس به سنگینی یک ذره عمل خیری کرده باشد، آن را می‌بیند و هر کس به سنگینی یک ذره عمل شری کرده باشد، آن را خواهد دید.» (۴ تا ۸ / زلزله)

و آیات بسیاری دیگر که دلالت دارند بر ظهور اعمال و تجسم آن‌ها و شهادت اعضای بدن آدمیان و امثال آن.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۱۴۵.

روز نفخ صور و وضع موجودات در پایان دنیا

«وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزَعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوْهُ
داخِرِينَ!»

(۸۷/نمل)

کلمه «نَفَخَ صُور - دمیدن در بوق» کنایه است از اعلام به جمعیت انبوهی، چون لشکر، مطلبی را که باید همگی عملی کنند، مثل این‌که همگی در فلان روز و فلان ساعت حاضر باشند و یا حرکت کنند و یا امثال این. و کلمه «فَزَع» به معنای آن گرفتگی و نفرتی است که از منظره‌ای نفرت‌آور به انسان دست می‌دهد. فزع هم از همان جنس جزع است.

بعضی گفته‌اند: مراد از این نفخ صور، نفخه دومی است، که با آن روح به کالبدها دمیده می‌شود و همه برای فصل قضا مبعوث می‌گردند.

بعضی دیگر گفته‌اند: مراد به آن، نفخه اول است، که با آن همه زندگان می‌میرند.

بعید نیست که مراد از نفخ در صور، در این صورت مطلق نفخ باشد، چه آن‌که با آن می‌میرند و یا آن نفخی که با آن زنده می‌شوند. برای این‌که نفخ هر چه باشد، از

مختصات قیامت است و این که بعضی در فزع و بعضی در ایمنی هستند و نیز کوه‌ها به راه می‌افتند، همه از خواص نفخه اول باشد و این که مردم با خواری نزد خدا می‌شوند، از خواص نفخه دوم باشد.

خدای تعالی از حکم فزع عمومی که شامل همه موجودات آسمان‌ها و زمین است، جمعی از بندگان خود را استثناء کرده است. و ظاهراً مراد از جمله «وَوَكَّلُ أَتَوَهُ دَاخِرِينَ!» رجوع تمامی موجودات عاقل در آسمان‌ها و زمین است، حتی آن‌هایی که از حکم فزع استثناء شده‌اند، چه آن‌ها و چه این‌ها، همه نزد پروردگار متعال حاضر می‌شوند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۰، ص: ۳۵۰.

مفهوم ترس اعظم و حال موجودات در زمان نفخ صور

« لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ...! » (۱۰۳ / انبیاء)

کلمه «فَزَعُ الْأَكْبَرُ» به معنای ترس اعظم است، که خدای تعالی خبر داده که چنین ترسی در هنگام نفخ صور وقوع پیدا می‌کند. و فرموده: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي السُّورِ فَفَزَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ - و چون در صور دمیده می‌شود، همه کسانی که در آسمان‌ها و زمینند، به فزع می‌افتند!» (۸۷ / نمل)^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۸، ص: ۱۸۳.

نفخ صور و وضع مردم در پایان دنیا

« فَأَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ...! » (۴۲ - ۴۳ / عبس)

- « فَأَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ، »

کلمه «صَاحَّة» به معنای صیحه شدیدی است که از شدتش گوش‌ها کر می‌شود و منظور از آن نفخه صور است.

- « يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ، »

این آیه به شدت روز قیامت اشاره می‌کند. شدت آن روز به حدی است که اقربای انسان و نزدیکانش که یک روز طاقت فراقشان را نداشت و آن‌ها را یاور و بازوی خود در زندگی می‌پنداشت و همواره به آنان پناه می‌برد، امروز از همه آنان می‌گریزد، برای این که شدت آن چنان احاطه می‌کند که نمی‌گذارد، آدمی به یاد چیزی و کسی

بیفتد و اعتنایی به غیر خود کند، حال غیر خودش هر که می‌خواهد باشد. آری بلا و مصیبت وقتی عظیم باشد و شدت یابد و بر آدمی چیره گردد، آن چنان آدمی را به خود جذب می‌کند که از هر کفر و تلاشی دیگر منصرفش می‌سازد.

دلیل بر این معنا آیه بعدی است که می‌فرماید:

«لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ!»

برای هر فردی از ایشان به قدر کفایت که نگذارد به چیز دیگری بیندیشد، گرفتاری هست.

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ!»

این آیه بیان می‌کند که در آن روز مردم به دو دسته منقسم می‌شوند، قسمتی اهل سعادت و قسمی دیگر اهل شقاوت و اشاره می‌کند به این‌که هر یک از این دو طایفه با سیما و قیافه‌اش شناخته می‌شود. اهل سعادت چهره‌های نورانی و درخشانده دارند، که فرح و سرور و انتظار آینده‌ای خوش از آن چهره‌ها هویدا است، پس معنای مستبشره همین است که از دیدن منزلگاه خود که به زودی بدان‌جا منتقل می‌شوند، خوشحالند.

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا غَبْرَةٌ!»

کلمه «غَبْرَةٌ» به معنای غبار و کدورت است که منظور از آن سیما و نشانه‌های غم و اندوه است. «تَرَهَّقُهَا قَتْرَةٌ» - سیاهی و تاریکی بر آن چهره‌ها نشسته است. در این چهار آیه حال دو طایفه را با بیان حال چهره‌هاشان بیان کرده است. چون چهره و قیافه آینه دل است. هم مسرت درونی در آن جلوه می‌کند و هم اندوه و گرفتاری. «أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ» - این طایفه جامع بین دو صفت کفر و فجورند. «کفر که کار قلب و فجور که کار بدنی است و به معنای گناهان شنیع است.»^(۱)

۱- المیـزان ج: ۴۰، ص: ۷۳.

روز سخت و احضار برای حسابرسی

«فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ...!» (۸ / مدثر)

کلمه «نُقِرَ» به معنای کوبیدن و کلمه «ناقور» به معنای هر چیزی است که به آن می‌کوبند، تا صدا کند و جمله «نُقِرَ در ناقور» نظیر جمله «نُفِّخَ در صور» کنایه از زنده کردن مردگان در قیامت و احضار آنان برای حسابرسی است.

«فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ، عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ!»

در آیه فوق اشاره است به زمان نقر در ناقور و بعید نیست که مراد از کلمه «يَوْمٌ» روزی باشد که خلایق برای حساب و جزا به سوی خدا برمی‌گردند. اگر کلمه «يَوْمٌ» قید کلمه «فَذَلِكْ» باشد معنای آیه چنین می‌شود: «پس زمان نقر ناقور که روز رجوع خلایق به خدا واقع می‌شود، زمانی بس دشوار بر کافران است!» و اگر کلمه مزبور قید کلمه «يَوْمٌ» باشد معنی چنین می‌شود: «زمان نقر ناقور زمانی بس دشوار بر کافران است، در روزی که خلایق به سوی خدا برمی‌گردند!»^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۲۷۵.

سرعت و دهشت و عظمت پایان دنیا

«يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ...!» (۶ - ۱۴ / نازعات)

کلمه «رَاجِفَةٌ» به صیغه‌های عظیمی تفسیر شده که در آن تردد و اضطرابی باشد و کلمه «رَادِفَةٌ» و متأخر و تابع تفسیر شده، در نتیجه بنابراین تفسیر، دو آیه مورد بحث با دو نفخه صور تطبیق می‌شود، که آیه زیر هم بر آن‌ها دلالت دارد، می‌فرماید: «و در صور دمیده می‌شود، پس هر کس که در آسمان‌ها و هر کس که در زمین باشد، غش می‌کند مگر کسی که خدا بخواهد و سپس بار دوم در آن دمیده می‌شود، که ناگهان همه به حال ایستاده تماشا می‌کنند!» (۶۸ / زمر)

آن‌چه با سیاق مناسب‌تر است جمله «يَوْمَ تَرْجُفُ...» بر فخامت و عظمت آن دلالت می‌کند و می‌فهماند، آن قدر شدید است که ناگفتنی است.

«قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ!».

مراد از قلوب در امثال این موارد که صفات ادراکی از قبیل علم و خوف و رجاء و نظایر آن بدان نسبت داده می‌شود، نفوس بشری است. و اگر خشوع را به ابصار نسبت داده، با این‌که خشوع از احوال قلب است، به خاطر آن بوده که اثر ظاهری خشوع در چشم‌ها قوی‌تر از سایر اعضا است.

- «يَقُولُونَ ءَأَنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ؟»

منکرین بعث می‌گویند: آیا ما راستی راستی بعد از مرگ به حالت اولی که همان حالت زندگی است، برمی‌گردیم؟

- «إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً - بعد از آن که استخوان‌های پوسیده شدیم؟»

وقتی زنده شدن بعد از مرگ عجیب باشد، با پوسیده شدن استخوان‌ها و تفرق اجزاء عجیب‌تر است.

«قَالُوا تِلْكَ إِذَا كَرَّهَ خَاسِرَةٌ!».

این رجعت - یعنی برگشتن بعد از مرگ به سوی زندگی - رجعتی است که برای صاحبش خسران آور است.

«فَأَنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ، فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَةِ!».

کلمه «زَجْرٌ» به معنای طرد کردن کسی با آواز و نهیب است و اگر نفخه دوم را زجره خوانده، از این جهت بود که انسان با این نهیب از نشئه مرگ به نشئه حیات و از باطن زمین به روی زمین منتقل می‌شود. کلمه «إِذَا» فجائیه است، یعنی معنای (ناگهان و ناگاه) را می‌دهد. کلمه «سَاهِرَةٌ» به معنای زمین هموار و یا زمین خالی از گیاه است.

معنای آیه این است که: برای ما دشوار نیست که ایشان را بعد از مردن زنده کنیم، و دوباره به زندگی برگردانیم، برای این که برگشتن آنان بیش از زجره واحده‌ای کاری ندارد، به محضی که آن زجره محقق شود، ناگهان همه زنده گشته و روی زمینی تخت و یا بی‌آب و علف قرار خواهند گرفت، با این که لحظه قبل از آن، مرده و در شکم زمین بودند.

پس دو آیه مورد بحث در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: «مسئله قیامت نیست، مگر نظیر چشم به هم زدن و یا فوری‌تر از آن!» (۷۷/نحل)^(۱)

۱- المیـزان ج: ۴۰، ص: ۲۱.

« الطَّامَّةُ الْكُبْرَى »

و تدبیر پایان جهان

«فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى!» (۳۴/ نازعات)

کلمه «طامَّة» عالیه و غالبه است. هر داهیه و بلایی را که انسان‌ها از دفع آن عاجز باشند، طامّه می‌گویند.

بنا به گفته صاحب مجمع، طامّه کبری همان قیامت است، چون قیامت داهیه‌ای است که از هر داهیه‌ای دیگر عالی‌تر است و بر هر داهیه‌ای غالب است. و این است معنای کبری بودن طامّه قیامت. چون نفرموده قیامت از چه داهیه‌ای بزرگتر است و به طور مطلق فرموده داهیه بزرگتر، معلوم می‌شود هیچ داهیه و واقعه‌ای بزرگتر از آن نیست.

با توجه به (فاء تفریع) در اول جمله مضمون آیه فوق یعنی آمدن قیامت از لوازم خلقت آسمان و زمین و تدبیر جاری در آن دو است.^(۱)

۱- المیـزان ج: ۴۰، ص: ۳۴.

فصل سوم

تمام شدن عمر آسمان‌ها و زمین

تمام شدن عمر ماه و خورشید در زمان مقرر

«وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى...!» (۲ / رعد)

«كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى - یعنی هر یک از شمس و قمر تا اجلی معین جریان دارند،» که وقتی آن سرآمد سر رسید، می‌ایستند. ممکن هست، بلکه رجحان هم دارد که بگوییم ضمیر به همه آسمان‌ها و شمس و قمر بر می‌گردد، زیرا حکم جریان و سیر، حکمی است عمومی که همه این اجسام محکوم به آن هستند.

تدبیر امر عالم هم به همین معناست که اجزای آن را به بهترین و محکم‌ترین نظم منظم سازد، به طوری که هر چیزی به سوی غایت مقصود از آن متوجه گشته، سیر کند و همین آخرین کمالی است که مخصوص به اوست و منتهی درجه و اجل مسمایی است که به سوی آن گسیل شده، هم‌چنین روبرهم، آن را با نظمی عام و عالمی منظم سازد، به طوری که سراپای عالم هم متوجه غایت کلی خود که همان رجوع و بازگشت به خداست بشود و در نتیجه بعد از دنیا آخرت هویدا گردد.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۲، ص: ۱۶۷.

وضع آسمان و ماه و خورشید و زمین و کوه‌ها در پایان دنیا

«يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا!» (۱۴ / مزمل)

«رَجُفٌ» به معنای اضطراب شدید است. «كَثِيبٌ رَمْلٌ» به معنی توده‌ای از شن است. مهیل شدن کوه‌ها به معنای آن است که وقتی ریشه‌اش تکان بخورد، از بالا فروبریزد.

«الْأَسْمَاءُ مُنْقَطِرَةٌ بِهِ كَانَتْ وَعَدُهُ مَفْعُولًا!» (۱۸ / مزمل)

این آیه به شدت آن روز اشاره می‌کند و کلمه «انْفِطَار» به معنای شکاف برداشتن است. معنای آیه این است که آسمان در آن روز و یا به سبب شدت آن روز شکافته می‌شود.

و جمله «كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا!» می‌خواهد نکته‌ای جدید را افاده کند و آن، این است که وعده خدا شدنی است. و اگر کلمه «وَعْد» را به ضمیر خدای تعالی نسبت داد، شاید برای این بود که اشاره کند به این که غیر از خدا کسی نیست که صلاحیت داشته باشد، چنین تهدیدی بکند.

«فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ، وَخَسَفَ الْقَمَرُ، وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ!» (۸/ قیامت)

در این آیه چند نشانه از نشانه‌های قیامت ذکر شده، منظور از بریق بصر، تحیر چشم در دیدن و دهشت‌زدگی آن است و منظور از خسوف قمر بی‌نور شدن آن است. (معنای آیه این است: روزی که چشمان از وحشت و هول خیره بماند و ماه تاریک شود و میان خورشید و ماه جمع گردد...!)^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۲۴۴ و ص: ۳۱۵.

وضع آسمان و زمین در پایان دنیا

«إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ... وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ، وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ!» (۱ تا ۵ / انشقاق)

وقتی آسمان شکافته شد، انسان پروردگارش را ملاقات می‌کند و پروردگارش طبق اعمالی که کرده به حساب و جزای او می‌پردازد.

انشقاق آسمان به معنای از هم گسیختن و متلاشی شدن آن است و این خود یکی از مقدمات قیامت است، هم‌چنین «مَدَّ أَرْض» که در آیه سوم آمده و هم‌چنین سایر علامت‌هایی که ذکر شده، چه در این سوره و چه در سایر کلمات قرآن از قبیل تکویر شمس، اجتماع شمس و قمر، فرو ریختن کواکب و امثال آن.

- «وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ!»

کلمه «أَذِن» به معنای گوش دادن است. کلمه «حُقَّت» به معنای آن است که آسمان در شنیدن و اطاعت فرمان‌های خدا حقیق و سزاوار می‌شود. معنای آیه این است که آسمان مطیع و منقاد پروردگارش گشته و حقیق و سزاوار شنیدن و اطاعت فرامین پروردگارش می‌گردد.

- «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ!»

ظاهراً منظور از کشیده شدن زمین، گشاده شدن آن است، هم‌چنان‌که

در جای دیگر فرمود: « روزی که زمین به زمینی دیگر مبدل می‌شود! » (۴۸ / ابراهیم)

« وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ ! »

زمین آنچه در جوف دارد، بیرون می‌اندازد و خود را از آنچه دارد، تهی می‌سازد... وَ أَدْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ !^(۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۳۶.

زمان قبض زمین و آسمان‌ها و از کار افتادن اسباب‌ها

«... وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ...!» (۶۷ / زمر)

در روز قیامت تمامی اسباب از سببیت می‌افتند و دست خلق از همه آن‌ها بریده می‌شود، تنها یک سبب می‌ماند و آن هم خدای مسبب‌الاسباب است. در آن روز زمین را قبضه می‌کند، آسمان‌ها را درهم می‌پیچد و برای مردن همه زنده‌ها و زنده شدنشان در صور می‌دمد و زمین به نور پروردگارش نورانی می‌گردد و کتاب را می‌گذارند و انبیاء و شهدا را می‌آورند و بین خلق داوری می‌شود و هر کسی آنچه را که کرده به طور کامل دریافت می‌کند و مجرمین را به سوی آتش می‌رانند و متقین را به سوی بهشت می‌برند، خوب، خدایی که چنین شأنی در مالکیت و تصرف دارد، اگر کسی او را با این شئون بشناسد، همین شناسایی ایجاب می‌کند که تنها به سوی او روی آورد و به کلی از غیر او اعراض کند.

منظور از کلمه «أَرْض» کره زمین است، با همه اجزایش و اسبابی که در آن در یکدیگر فعالیت دارند. معنای انحصار در ملک و امر و حکم و سلطان و امثال آن در روز قیامت در خدای تعالی، این نیست که این عناوین در دنیا منحصر در خدای تعالی نباشد، بلکه معنایش این است که در قیامت این عناوین بهتر ظهور دارد و اهل محشر آن‌ها را به وضوح درک می‌کنند، برخلاف دنیا که در آن‌جا این معانی برای همه روشن نبود، و گرنه در دنیا هم این عناوین مال خدا بود. پس معنای بودن زمین در قیامت در قبضه خدا، این است که در قیامت این معنا برای مردم روشن می‌شود، نه این‌که اصل آن‌ها تنها در قیامت پیدا می‌شود و خدا تنها در آن روز دارای چنین تسلط و مالکیت می‌گردد.

«وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ...» - و آسمان‌ها مچاله دست‌اوست!

«یَمِين» هر چیزی دست راست و سمت راست آن است، یعنی سمتی که از سمت دیگر قوی‌تر است و این کلمه را به طور کنایه در قدرت استعمال می‌کنند و از

سیاق آیه برمی آید که حاصل دو جمله: «وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ» و «وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» این است که در آن روز سبب‌های زمینی و آسمانی از سببیت می افتند و ساقط می شوند و آن روز این معنا ظاهر می گردد که هیچ مؤثری در عالم هستی به جز خدای سبحان نیست - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ! (۶۷ / زمر) ^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۱۴۴.

شکافته شدن آسمان، پخش کواکب

و وضع دریاها در پایان دنیا

«إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ، وَ...!» (۱ تا ۵ / انفطار)

کلمه «فَطَرَ» به معنای شکافتن و کلمه «انْفِطَارَ» به معنای شکافته شدن است. آیه شریفه، نظیر آیه زیر است که آن نیز، سخن از شکافته شدن آسمان دارد و می فرماید: «وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ.» (۱۶ / حاقه)

- «وَ إِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ!»

یعنی روزی که ستارگان هر یک مدار خود را رها کرده و درهم و برهم می شوند. در حقیقت در این آیه ستارگان را به گردن‌بندی از مروارید تشبیه کرده، که دانه‌های ریز و درشتش را با نظم معین چیده بودند، ناگهان رشته‌اش پاره شود و دانه‌ها درهم و برهم و متفرق شود.

- «وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ!»

کلمه «تَفْجِيرٌ» به معنای آن است که آب نهر به خاطر زیاد شدن بشکند و بند را آب ببرد. و این که مفسرین تفجیر بحار را تفسیر کرده‌اند به این که دریاها به هم متصل می شوند و حائل از میان برداشته شده و شورش با شیرینش مخلوط می شود، برگشتش باز به همین معنا است. و این معنا با تفسیری که برای آیه «وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» (۶ / تکویر) کردند، که دریاها پر از آتش می شوند نیز مناسبت دارد.

- «وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ!»

کلمه «بُعْثِرَتْ» به معنای پشت و رو کردن و باطن چیزی را ظاهر ساختن می آید، پس معنای آیه این است که زمانی که خاک قبرها منقلب و باطنش به ظاهر بر می گردد، باطنش که همان انسان‌های مرده باشد، ظاهر می شود، تا به جزای اعمالشان برسند. ^(۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۹۸.

پیچیده شدن آسمان

و برگشت آن به شکل قبلی خود

«يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِ لِنُكْتِبَ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ!» (۱۰۴/انبیاء)

«سَجِل» به هر چیزی که بشود روی آن نوشت گفته می‌شود. «كَطَيِّ السَّجِلِّ» لِنُكْتَبِ یعنی مثل پیچیدن چیزی که در آن چیزی نوشته شده باشد، تا محفوظ بماند.

مراد این است که «سَجِل» که همان صحیفه نوشته شده است، که وقتی پیچیده می‌شود نوشته هم پیچیده می‌شود، یعنی الفاظ و یا معانی که خود نوعی تحقق و ثبوت دارد و به صورت خط و نقش در سجل نوشته شده، پیچیده می‌شود و با پیچیده شدنش دیگر چیزی از آن‌ها ظاهر نمی‌ماند، هم‌چنین آسمان با قدرت الهی روزی پیچیده می‌شود، هم‌چنان که فرمود: «وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ!» (۶۷ / زمر) در نتیجه غایب گشته و چیزی از آن ظاهر نمی‌ماند، نه عینی و نه اثری، چیزی که هست از دانای غیب پنهان نمی‌شود، هر چند که از دیگران پنهان می‌گردد، هم‌چنان که نوشته از سجل پنهان نیست، هر چند که از دیگران پنهان است.

پس «طَيَّ» و پیچیدن آسمان بر این حساب به معنای برگشت آن به خزاین غیب است، بعد از آن که از آن خزاین نازل و اندازه‌گیری شده بوده.^(۱)

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۱۸۳.

روز ذوب شدن آسمان و فروپاشی کوهها

«يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ!» (۸ و ۹ / معارج)

کلمه «مُهْل» به معنای ذوب شده است، مس ذوب شده و یا طلا و یا غیر آن. بعضی گفته‌اند به معنای دُرد روغن زیتون است و بعضی دیگر گفته‌اند به معنی قیر نامرغوب است.

(معنای آیه این است - روزی است که آسمان چون مس ذوب شده می‌گردد.)

- وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (و کوهها چون پشم حلاجی شده باشد، هم‌چنان که در آیه‌ای دیگر فرموده: «وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ!» (۵ / قارعه)

- وَ لَا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا!

این جمله اشاره است به سختی روز قیامت، به طوری که هر انسانی در آن روز آن قدر مشغول به خویشتن است که به کلی نزدیکان خود را از یاد می‌برد، به طوری که هیچ حمیمی (خویشاوندی نزدیک) از حال حمیم خود نمی‌پرسد.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۳۲.

مفهوم تبدیل آسمان‌ها و زمین در پایان جهان

«يَوْمَ تُبَدِّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ...!» (۴۸ / ابراهیم)

تقدیر آیه چنین است: روزی که این زمین به غیر این زمین مبدل می‌شود و این آسمان‌ها به آسمان‌هایی غیر این مبدل می‌گردد.

مفسرین در معنای مبدل شدن زمین و آسمان‌ها اقوال مختلفی دارند. منشأ این اختلاف در تفسیر تبدیل، اختلاف روایاتی است که در تفسیر این آیه آمده است و همچنین اختلاف روایات در صورتی که معتبر باشند، خود بهترین شاهد است این که ظاهر آیه شریفه مقصود نیست و این روایات به عنوان مثل آمده است.

و دقت کافی در آیاتی که پیرامون تبدیل آسمان‌ها و زمین بحث می‌کند، این معنا را می‌رساند که این مسئله در عظمت به مثابه‌ای نیست که در تصور بگنجد و هر چه درباره آن فکر کنیم، مثلاً تصور کنیم که زمین نقره و آسمان طلا می‌شود و یا بلندی‌ها و پستی‌های زمین یکسان گردد و یا کره زمین یکپارچه نان پخته گردد باز آن‌چه را که هست تصور نکرده‌ایم.

و این گونه تعبیرها تنها در روایات نیست، بلکه در آیات کریمه قرآن نیز آمده است مانند آیه: « وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا - وَ رُشِنَ غَرَدِيدِ زَمِينٍ بِه نَورِ پَروردگارِش! » (۶۹/ زمر) و آیه: « وَ سَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا - وَ كَوَّهَهَا بِه رَاهِ اِنْدَاخْتِه مِی‌شوند، تا سراب شوند! » (۲۰ / نبأ) و آیه: « وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرٌّ مَرَّ السَّحَابِ - وَ كَوَّهَهَا رَاهِ مِی‌بینی و جامدشان می‌پنداری با این که چون ابرها در حرکتند! » (۸۸ / نمل) البته در صورتی که مربوط به قیامت باشد که مانند روایات از نظامی خبر می‌دهد که ربط و شباهتی به نظام معهود دنیوی ندارد، چه پر واضح است که روشن شدن زمین به نور پروردگار غیر از روشن شدن به نور آفتاب و ستارگان است و همچنین سیر و به راه افتادن کوه‌ها در آن روز غیر از سیر در این نشئه است، چه سیر کوه در این نشئه نتیجه‌اش متلاشی شدن و از بین رفتن آن است، نه سراب شدن آن؛ همچنین بقیه آیات وارده در باب قیامت.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۳، ص: ۱۳۲.

زلزله عظیم و درهم پیچیدن آسمان‌ها

«يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا!» (۹ و ۱۰ / طور)

کلمه «مَور» به معنای تردد و آمد و شد چیزی چون دود است. هم‌چنان که دود در هوا می‌پیچد و آمد و رفت می‌کند تا از بین برود.

در این آیه شریفه اشاره‌ای است به درهم پیچیده شدن عالم انسان‌ها که در آیه شریفه « إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ، وَ إِذَا الْكُوكَبُ انْتَثَرَتْ - هنگامی که آسمان شکافته و ستارگان غباری پراکنده می‌شوند! » (۱ - ۲ / انفطار) و آیه شریفه « يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ - روزی که آسمان را درهم می‌پیچیم آن طور که کاغذ را لول می‌کنند! » (۱۰۴ / انبیاء) و آیه « وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ - آسمان‌ها به دست قدرت او درهم پیچیده‌اند! » (۶۷ / زمر) نیز آمده است.

هم‌چنان که جمله « وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا » اشاره است به آن زلزله عظیمی که قبل از قیام قیامت در زمین رخ می‌دهد و قرآن کریم در چند جا از آن یاد کرده است: مانند آیه شریفه « إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا وَبَسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا - زمانی که زمین به شدت بلرزد و کوه‌ها ریز ریز و نرم شود و غباری پراکنده گردند، » (۶ - ۴ / واقعه) و آیه شریفه « وَ سَيَّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا - کوه‌ها را به حرکت در می‌آورند تا در آخر سرابی شوند! » (۶ - ۴ / واقعه)^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۱۳.

زلزله پایان دنیا و اخبار زمین

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا!» (۱ تا ۴ / زلزله)

کلمه «زلزال» به معنای نوسان و تکان خوردن پی در پی است و این که فرمود زمین زلزله‌اش را سر می‌دهد، به ما می‌فهماند زمین زلزله‌ای خاص به خود دارد و این می‌رساند که زلزله نامبرده امری عظیم و مهم است، زلزله‌ای است که در شدت و هراسناکی به نهایت رسیده است.

- «وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا!»

کلمه «أثقال» به معنای متاع و یا خصوص متاع مسافری است. مراد از اثقال زمین که در قیامت زمین آن‌ها را بیرون می‌ریزد، مردگان و یا گنج‌ها و معادنی است که در شکم خود داشته و ممکن هم هست منظور همه این‌ها باشد.

- «وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا؟»

یعنی انسان‌ها بعد از بیرون شدن از خاک در حال دهشت زدگی و تعجب از آن زلزله شدید و هول‌انگیز می‌گویند: زمین را چه می‌شود که این طور متزلزل است؟

. «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا، بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا!»

آن‌گاه زمین به اعمالی که بنی آدم کردند، شهادت می‌دهد، همان طور که اعضای بدن خود انسان‌ها و نویسندگان اعمالش یعنی ملائکه رقیب و عتید و نیز شاهدان اعمال که از جنس بشر یا غیر بشرند، همه بر اعمال بنی آدم شهادت می‌دهند.

- زمین به سبب این‌که پروردگار تو به آن وحی کرده و فرمان داده تا سخن بگوید از اخبار و حوادثی که در آن رخ داده سخن می‌گویند. پس معلوم می‌شود زمین هم برای خود شعوری دارد و هر عملی که در آن واقع می‌شود می‌فهمد و خیر و شرش را تشخیص می‌دهد و آن را برای روز اداء شهادت تحمل می‌کند، تا روزی که به او اذن داده شود یعنی روز قیامت شهادت خود را اداء کرده و اخبار حوادث واقعه در آن را بدهد.^(۱)

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۳۴۷.

زلزله و شکاف زمین و بارش سنگ از آسمان

«ءَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ؟» (۱۶ و ۱۷/ملک)

معنای آیه این است که چگونه با خاطر جمع و دل آسوده به ربوبیت خدای تعالی کفر ورزیده‌اند و چه ایمنی از ملائکه ساکن آسمان و موکل بر امور عالم دارید، از این‌که زمین را زیر پایتان بشکافند و به امر خدا شما را در شکم زمین پنهان سازند، در حالی که زمین همچنان به زلزله ادامه‌دار مضطرب و چون گهواره آمد و شد داشته باشد؟

- «أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا!»

کلمه «حاصِب» به معنای باد تندی است که ریگ و شن و سنگ با خود بیاورد. معنای بقیه آیه این است که «و یا از ملائکه آسمان ایمن شده‌اید که باد سنگ و ریگ‌دار بر شما بفرستند؟» همان طور که بر قوم لوط فرستادند و قرآن جریانشان را چنین حکایت کرده است «ما بر آنان حاصب فرستادیم تنها آل لوط و فرزندان نجات یافتند!» (۳۴ / قمر)^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۳۰.

پراکندگی کوه‌ها و انسان‌ها در پایان دنیا

«الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ...؟» (۵/قارعه)

کلمه «قَارِعَةُ» به معنای زدن بسیار سختی است که احتیاج دارد زننده به جایی اعتماد کند و این کلمه در عرف قرآن از اسماء قیامت است. سؤال از حقیقت قارعه در جمله «مَا الْقَارِعَةُ - قارعه چیست؟» با این که معلوم است که چیست، به منظور بزرگ نشان دادن امر قیامت است و این که بیست و هشت حرف الفبای گوینده و دو سوراخ گوش شنونده نمی‌تواند به کنه قیامت پی ببرد و به طور کلی عالم ماده گنجایش حتی معرفی آن را ندارد و به منظور تأکید این بزرگداشت مجدداً جمله را به تعبیری دیگر تکرار کرده و فرمود: «وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ؟»

- «يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ!»

کلمه «فَرَّاشٌ» به معنای ملخی است که زمین را فرش کند، یعنی روی گرده هم سوار شده باشند. پس فراش به معنای غوغای ملخ است. بعضی از مفسرین در این که چرا مردم روز قیامت را به فراش تشبیه کرد؟ گفته‌اند: برای این است که فراش وقتی جست و خیز می‌کند، نقطه معلومی را در نظر نمی‌گیرد، مانند مرغان به طرف معینی نمی‌پرد، بلکه بدون جهت پرواز می‌کند، مردم نیز در روز قیامت چنین حالتی دارند، وقتی از قبورشان سر بر می‌آورند، آن چنان ترس و فزع از همه جهات احاطه‌شان می‌کند که بی‌اختیار و بی‌هدف به راه می‌افتند و در جستجوی منزل‌ها که یا سعادت است و یا شقاوت سرگردانند.

- «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ!»

کلمه «عِهْنٌ» به معنای پشمی است که رنگ‌های مختلف داشته باشد و کلمه «مَنْفُوشٌ» به معنای شیت کردن پشم است یا با دست و یا با کمان حلاجی و یا با چیز دیگر، پس عهن‌منفوش به معنای پشم شیت‌شده‌ای است که دارای رنگ‌های مختلف باشد و این تشبیه اشاره دارد به این که در آن روز کوه‌ها که رنگ‌های مختلف دارند، با زلزله قیامت متلاشی، چون پشم حلاجی شده می‌گردند.^(۱)

فصل چهارم

اجل جهان

مفهوم اجل مسمی در خلقت

« مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى! » (۳ / احقاف)

مراد از اجل مُسَمًّى نقطه انتهای وجود هر چیز است و مراد از آن نقطه در آیه شریفه اجل مسمی برای کل عالم است و آن روز قیامت است، که آسمان مانند طومار درهم پیچیده گشته و زمین به زمین دیگر مبدل می‌شود و خلایق برای واحد قهار ظهور می‌کنند.

معنای آیه این است که: ما عالم مشهود را با همه اجزایش، چه آسمانی و چه زمینی نیافریدیم مگر به حق، یعنی دارای غایت و هدفی ثابت و نیز دارای اجلی معین، که هستی‌اش از آن تجاوز نمی‌کند. و چون دارای اجلی معین است، قهرا در هنگام فرا رسیدن آن اجل، فانی می‌شود و همین فانی شدنش هم هدف و غایتی ثابت دارد، پس بعد از این عالم، عالمی دیگر است که آن عبارت است از عالم بقاء و معاد موعود.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۳۰۵.

بازگشت نظام آفرینش و عالم وجود به خدای سبحان

« وَ أَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ! » (۴۲ / نجم)

کلمه «مُنْتَهَىٰ» به معنای انتهاست و در این آیه مطلق آورده شده و در نتیجه

می‌فهماند مطلق انحاء، انتها به سوی پروردگار توسست، پس آنچه موجود در عالم وجوداست، در هستی‌اش و در آثار هستی‌اش به خدای سبحان منتهی می‌گردد، البته به خود خداوند، حال یا با وساطت چیزی و یا بدون واسطه و نیز هیچ تدبیر و نظامی کلی یا جزئی در عالم جریان ندارد، مگر آن‌که آن هم منتهی به خدای سبحان است. چون تدبیری که بین موجودات عالم است چیز دیگری جز این نیست که بین آن‌ها روابطی برقرار کرد، که هر موجودی به خاطر آن روابطی که با سایر موجودات دارد، سر پا ایستاده و هستی آن حفظ شده است و معلوم است که پدیدآورنده روابط موجودات، همان پدیدآورنده خود موجودات است، پس یگانه کس که به طور اطلاق منتهای تمامی موجودات عالم است، تنها و تنها خدای سبحان است.

آیه مورد بحث از آن‌جایی که منتهای هر چیزی را به طور مطلق خدا دانسته و این اطلاق شامل تمامی تدبیرها نیز می‌شود، لاجرم باید گفت که آیه شریفه شامل دو انتهای در هر چیز می‌شود: یکی انتها از حیث آغاز خلقت که وقتی درباره خلقت هر چیز به عقب برگردیم، به خدای تعالی منتهی می‌شویم و دیگر از حیث ماده که وقتی از طرف آینده پیش برویم، خواهیم دید که تمامی موجودات دوباره به سوی او محشور می‌شوند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۹۵.

زمان سرآمد خلقت و غایت آن

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى!»
(۸/ روم)

مراد از به حق بودن خلقت آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آن دو است - و خلاصه حق بودن همه عوامل محسوس - این است که خلقت آن عبث و بی‌نتیجه نبوده، که موجود شود و بعد معدوم گردد و دوباره موجود گشته و معدوم شود، بدون این‌که غرضی و هدفی از آن منظور باشد، پس خدای تعالی اگر عالم را خلق کرده، به خاطر غایت و نتیجه‌ای بوده که بر خلقت آن مترتب می‌شده است.

خواهی گفت: ممکن است غایت و نتیجه خلقت هر جزء از عالم جزیی دیگر باشد، که بعد از آن موجود می‌شود، مانند فرزند که بعد از پدر به وجود می‌آید، پس هر موجود آینده‌ای خلف و نتیجه موجود قبلی خویش است، لکن این حرف صحیح نیست،

هلاکت و بطلان وجود ابتدایی اشیاء

« لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...! » (۸۸ / قصص)

کلمه «شئی» از نظر مصداق با کلمه «موجود» مساوی است، در نتیجه بر تمامی موجودات اطلاق می‌شود، حتی خدای تعالی، هم‌چنان که در آیه: « قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً؟ قُلِ اللَّهُ! - بگو شهادت چه چیز بزرگتر است؟ بعد خودت پاسخ بده که شهادت خدا بزرگتر است! » (۱۹ / انعام) می‌بینیم کلمه «شئی» بر خدا اطلاق شده و کلمه «هلاک» به معنای بطلان و معدوم شدن است.

هر موجودی که تصور شود فی نفسه هالک و باطل است و حقیقتی جز آن چه که از ناحیه خدای تعالی به آن افزوده شود ندارد. از حقیقت، آن مقداری در دست ما و نزد ماست که خدا به فضل خود افزوده‌اش کرده باشد و آن افزوده آیات اوست، که بر صفات کریمه او از رحمت و رزق و فضل و احسانش و صفات دیگرش دلالت می‌کند. پس حقیقتی که در واقع ثابت است و هرگز هلاکت و بطلان ندارد، عبارت است از صفات کریمه خدا و آیات دال بر صفاتش، که همه آن‌ها با ثبوت ذات مقدسش ثابتند.

مراد از آیه شریفه این است که غیر خدای تعالی هر موجودی که تصور شود ممکن است و ممکن هر چند که به ایجاد خدای تعالی وجود یافته باشد، از نظر ذات خودش معدوم و هالک است، تنها موجودی که فی حد نفسه راهی برای بطلان و هلاکت در او نباشد، ذات واجب بالذات است.

در پی داشتن هلاک به اختلاف موجودات مختلف می‌شود، آن موجودات که زمانی هستند، بعد از سرآمد زمان وجودشان هالک و باطل می‌شوند و آن‌هایی که زمانی نیستند، وجودشان در احاطه فنا قرار دارد و فنا از هر طرف احاطه‌شان کرده است. و هلاکت اشیاء بنابراین، عبارت است از بطلان وجود ابتدایی آن‌ها، به طوری که دنیا - نشئه اول - از وجود آن‌ها خالی شود و همه به نشئه آخرت منتقل گشته و به سوی خدا بازگشت کنند و نزد او قرار گیرند؛ و اما بطلان مطلق، بعد از آن که هست شدند، صحیح نیست برای این که صریح قرآن آن را نفی کرده و آیات آن پشت سر هم می‌فرماید: بازگشت همه موجودات به سوی خداست و خدا منتهی و درگاه او رجعی و مصیر است، « وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ - اوست که خلق را آغاز کرد و دوباره‌اش بر می‌گرداند! » (۲۷ / روم)

پس حاصل معنای آیه بدین قرار است که هر چیزی به زودی جای خالی کرده و

به درگاه خدا می‌رود، مگر صفات کریمه خدا که منشأ فیض او هستند و بدون وقفه و تا بی‌نهایت مشغول افاضه فیض‌اند و یا به معنی دیگر، هر موجودی فنا در پی دارد و با رجوع به سوی خدا هلاک می‌شود، مگر ذات حقه ثابته خود او که بطلان و هلاک در او راه ندارد.

ضمناً انتقال از دنیا به آخرت در موجوداتی تصور دارد که دنیایی باشند ولی موجودات آخرتی مثل بهشت و دوزخ و عرش، هلاکت به این معنا ندارد چون از جایی به جایی منتقل نمی‌شوند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۱، ص: ۱۴۵.

حق و هدف در آفرینش

و انتقال دائمی موجودات به عالم باقی

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبَيْنَ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ...!» (دخان / ۳۹)

- اگر فرض کنیم در ماورای این عالم، عالم دیگری ثابت و دائم نباشد، بلکه خدای تعالی لایزال موجوداتی خلق کند و در آخر معدوم نموده، باز دست به خلقت موجوداتی دیگر بزند، باز همان‌ها را معدوم کند، این را زنده کند و سپس بمیراند، و یکی دیگر را زنده کند و همین طور الی‌الابد این عمل را تکرار نماید، در کارش بازیگر و کارش عبث و بیهوده خواهد بود و بازی عبث بر خدا محال است، پس عمل او هرچه باشد حق است و غرض صحیحی به دنبال دارد. در موضوع مورد بحث هم ناگزیریم، قبول کنیم که در ماورای این عالم، عالم دیگری هست، باقی و دائمی، که تمامی موجودات بدان جا منتقل می‌شوند و آن‌چه که در این دنیای فانی و ناپایدار هست، مقدمه است برای انتقال به آن عالم و آن عبارت است از همان زندگی آخرت... «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ!» (دخان/۴۱)^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۲۳۸.

همزمانی فنای موجودات و پایان عمر دنیا

«كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ!» (رحمن/۲۷)

- هر جنبنده دارای شعوری که بر روی زمین است به زودی فانی خواهد شد. این آیه، مسئله زوال و فنای جن و انس را مسجل می‌کند و اگر فرمود: «هر کس بر روی

زمین است،» و نفرمود: «هر چیز که بر روی زمین است،» و خلاصه، اگر مسئله فناء و زوال را به صاحبان شعور اختصاص داد، نه از این جهت بوده که موجودات بی‌شعور فانی نمی‌شوند، بلکه از این بابت بود که زمینه کلام زمینه شمردن نعمت‌هایی است که به صاحبان شعور ارزانی داشته، نعمت‌های دنیایی و آخرتی. در ضمن با توجه به این که کلمه «فان» ظهور در آینده دارد و از آینده خبر می‌دهد، از جمله فوق این نکته هم به طور اشاره استفاده می‌شود که مدت و اجل نشئه دنیا با فانی جن و انس سر می‌آید و عمرش پایان می‌پذیرد و نشئه آخرت طلوع می‌کند.

هر دو مطلب یعنی فانی جانداران صاحب شعور زمین و طلوع نشئه آخرت که نشئه جزاست، از نعمت‌ها و آلاء خدای تعالی است. حقیقت این فناء انتقال از دنیا به آخرت و رجوع به خدای تعالی است و منظور از آن، فانی مطلق و هیچ و هیچ شدن نیست.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۲۰۴.

ویرانی آسمان و زمین

و زمان خروج انسان‌ها از زمین

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ!»

(۲۰ تا ۲۵ / روم)

مسئله بعث در آیه فوق جزء موضوع آیات نیست، بلکه یکی از اصول سه گانه‌ای است که آیات زمین و آسمان بر آن دلالت می‌کند. و از آن جایی که آیات نامبرده در این فراز یعنی خلقت بشر از خاک و خلقتشان نر و ماده و اختلاف زبان‌ها، رنگ‌ها، خوابیدنشان در شب، کار و کسبشان در روز، نشان دادن برق به ایشان و نازل کردن آب از آسمان، همه آیاتی بود مربوط به تدبیر امر انسان، قهرا مراد به جمله «أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ»، هم به کمک سیاق مربوط می‌شود به تدبیر امور انسان‌ها و می‌خواهد بفرماید: ثبات آسمان و زمین بر وضع طبیعی و حال عادیشان به طوری که سازگار با زندگی نوع انسانی و مرتبط با آن باشد یکی از آیات اوست. و آن وقت جمله «ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ...» مترتب بر آن می‌شود و معنایش این می‌شود که خروج انسان‌ها از زمین بعد از این قیام است و وقتی که دیگر آسمان و زمین قائم نیستند، یعنی ویران شده‌اند، هم‌چنان که آیات بسیاری دیگر در مواردی از کلام مجید بر این خرابی دلالت می‌کند.

و نیز از این جا معلوم می‌شود که در آیات بعدی مراد از جمله «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ،» خلقتی است که مربوط و نافع به زندگی بشر است، نه اصل خلقت آن‌ها. آیات نامبرده در این فراز به طور ترتیب ذکر شده، اول شروع شده است به مسئله خلقت انسان و پیدایش او، آن‌گاه مسئله دو صنف بودن نر و ماده بودنش، سپس مرتبط بودن وجودش به وجود آسمان و زمین، آن‌گاه نشان دادن برق به او و نازل کردن باران و در آخر قیام آسمان و زمین تا روزی معین، یعنی روزی که آن سرآمدی که برای حیات بشر در زمین مقدر شده به پایان برسد و آن‌گاه مسئله معاد و از سر گرفتن زندگی‌اش ذکر شده است. این بود پاره‌ای از نکاتی که در ترتیب آیات هست.

نکته دیگری در ترتیب فواصل آن‌ها هست: اول فرموده «يَتَفَكَّرُونَ»، بعد «لِلْعَالَمِينَ»، بعد «يَسْمَعُونَ»، سپس «يَعْقِلُونَ»، و از این ترتیب این نکته استفاده می‌شود که انسان اول فکر می‌کند، بعد عالم می‌شود و بعد هرگاه چیزی از حقایق را شنید در خود جای می‌دهد، آن‌گاه پیرامون آن تعقل می‌کند. و - خدا داناتر است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۱، ص: ۲۷۲.

فصل پنجم

خلق جدید

خلق جدید بعد از پایان دنیا

«أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ!» (۱۵ / ق)

خلقت آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن دو از خلاق و تدابیر است، آن تدبیرهایی که کامل‌ترین تدبیرها و تمام‌ترین تدبیرها، همه آن‌ها مربوط می‌شد به خلقت نخستین و نشئه نخستین.

مراد از «خَلْقِ أَوَّلٍ» خلقت این نشئه طبیعت با نظامی است که در آن جاری است، و یکی از انواع موجودات آن خلقت همانا انسان است، البته انسان دنیایی. خلقت جدید شامل آسمان و زمین نیز می‌شود، هم‌چنان که فرمود: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ - روزی که زمین و آسمان مبدل به زمینی دیگر و آسمانی دیگر می‌شود و مردم همگی برای خدای واحد قهار آشکار می‌شوند!» (۴۸ / ابراهیم) و خلقت جدید به معنای خلقت نشئه جدید است که منظور از آن نشئه آخرت است.

- «بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ!»

مراد از «خَلْقِ جَدِيدٍ» تبدیل نشئه دنیا به یک نشئه‌ای دیگر و دارای نظامی دیگر غیر نظام طبیعی است، که در دنیا حاکم است، برای این‌که در نشئه آخری که همان خلق جدید است دیگر مرگی و فنایی در کار نیست و همه زندگی و بقاء است. چیزی که هست اگر انسان اهل سعادت باشد نعمتش خالص نعمت است و نعمت و عذابی ندارد و اگر از اهل شقاوت باشد بهره‌اش یکسره نعمت و عذاب است و نعمتی ندارد، به خلاف

نشئه اول و یا بگو خلق اول، که نظم در آن درست بر خلاف آن است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۶، ص: ۲۳۰.

نظام الهی در چگونگی ایجاد و اعاده موجودات

« أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ؟ » (۱۹ و ۲۰ / عنكبوت)

- آیا چگونگی ایجاد و اعاده موجودات را نمی‌دانند؟ یعنی باید بدانند که کیفیت

آن دو مثل هم است و آن عبارت است از پدید آوردن چیزی که نبوده است.

و در جمله « إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ! » اشاره « ذَلِكَ » به اعاده بعد از ایجاد است و این جمله می‌خواهد استبعاد مشرکین را برطرف سازد و بفرماید: وقتی اعاده عبارت است از ایجاد بعد از ایجاد، برای آن خدایی که خود شما معتقدید که عالم را ایجاد کرده، چرا ممکن نیست که ایجاد بعد از ایجاد هم بکند و حال آن‌که در حقیقت اعاده عبارت است از انتقال دادن خلق از خانه‌ای به خانه دیگر و جای دادن آن‌ها در دارالقرار.

« قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ...! »

این آیه تا سه آیه بعد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دستور می‌دهد، مشرکین را مخاطب قرار داده و حجت خود را علیه ایشان تمام کند و به سیر در زمین ارشادشان نماید تا بفهمند کیفیت آغاز خلقت و ایجاد ایشان با اختلافی که در طبیعت‌های خود دارند و تفاوتی که در رنگ‌ها و اشکالشان هست، چگونه بوده و چگونه خدا آن‌ها را بدون الگو و نقشه قبلی و بدون حساب و عددی معین و یا نیرویی مثل هم آفریده، این طرز فکر دلیل قاطعی است بر این‌که قدرت او حساب و اندازه ندارد. وقتی چنین است، نشئه آخرت را هم مانند نشئه اول خلق می‌کند، پس آیه شریفه در معنای آیه زیر می‌باشد:

« وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلَا تَدَّكَّرُونَ - شما که نشئه اول را می‌دانید پس

چرا متذکر نمی‌شوید؟ » (۶۲ / واقعه)^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۱، ص: ۱۸۷.

ایجاد و اعاده مخلوقات

« وَ هُوَ الَّذِي يَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ...! » (۲۷ / روم)

«بَدْءُ الْخَلْقِ» همان ایجاد آن در ابتدا است، که بدون الگویی پدید آورد و کلمه

«يُعِيدُهُ» از اعاده‌است، که به معنای انشاء بعد از انشاء است.

در جمله «هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ»، ضمیر دومی به خدای تعالی بر می‌گردد. بعضی به این

آیه شریفه اشکال کرده‌اند که اگر اعاده انسان‌ها در قیامت برای خدا آسان‌تر باشد، لازم‌تر است که ایجاد آن‌ها بدون الگو در آغاز خلقت دشوارتر باشد، چون هر آسان‌تری یک دشوارتر دارد و این با قدرت مطلقه و نامحدود خدا نمی‌سازد، چون قدرت نامتناهی وضعش نسبت به موارد مختلف نمی‌شود و تعلقش بر دشوار و آسان یکسان است، پس کلمه «آسان‌تر» در این جا معنا ندارد.

در جواب از این اشکال، وجوهی ذکر کرده‌اند ولی جواب صحیح این است که: جمله مورد بحث که به آن اشکال شده، یعنی جمله «هُوَ أَهْوَنُ» با جمله بعدی‌اش تعلیل شده و در جمله بعدی فرمود: که چرا اعاده آسان‌تر است و آن جمله: «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى...!» است که در حقیقت حجتی است بر آسان‌تر بودن اعاده.

از جمله نامبرده بر می‌آید که هر صفت کمالی که یک یک موجودات آسمان و زمین از خود نشان می‌دهند از قبیل حیات، قدرت، علم، ملک، وجود، کرم، عظمت، کبریایی و امثال آن، در حقیقت مشتی از خروار و اندکی از بسیاری است که نزد خداست. حال که چنین است، پس هر صفتی که در یکی از مجاری و مظاهر صفات خدایی، یعنی یکی از موجودات ببینیم باید بدانیم که رفیع‌ترین رتبه آن و عالی‌ترین حد آن در خدای سبحان است، دلیلش هم خیلی روشن است، زیرا هر موجودی هر قدر هم بزرگ باشد، بالاخره محدود و متناهی است، پس به قدر ظرفیت خود، آن صفت را فرا گرفته و نشان می‌دهد، ولی خدای تعالی نامحدود و نامتناهی است، پس اگر لیوان توانست اقیانوس را نشان دهد، یک موجود هم می‌تواند با کمال محدود خود کمال نامحدود خدا را نشان دهد.

اعاده‌ای که متصف به آسانی است، وقتی قیاس شود با انشایی که نزد خلق است، همان اعاده نزد خدا اهون است، یعنی آسان محض است، برای این که گفتیم هرچه نزد خداست محض و خالص است، پس آسان او خالص از صعوبت و مشقت است. پس دیگر لازم نیست که انشاء برای خدا سخت‌تر از اعاده باشد، برای این که مشقت و صعوبت مربوط به مرحله فعل است، که فعل هم تابع قدرت فاعل است. مانند قدرت خدای تعالی که غیر متناهی است پس هیچ عملی برای او مشقت ندارد.

پس حاصل جواب این شد که اعاده خدا آسان‌ترین اعاده و انشائش آسان‌ترین انشاء و هر کمال دیگرش کامل‌ترین حد کمال است - وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ! (۲۷ / روم)^(۱)

ایجاد اولیه دلیل احیای مجدد

« قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ... الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا...! » (۷۹-۸۱ / یس)

- انسان برای ما مثلی زده و خلقت خود را فراموش کرده است. آن مثل این است

که چه کسی این استخوان‌ها را در حالی که پوسیده شده زنده می‌کند؟

- « قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ! »

این همان جوابی است که خدای تعالی به رسول گرامی خود تلقین کرده است. وقتی خدا آفریننده این استخوان‌ها در آغاز و در نوبت اول باشد و در مدتی که این استخوان حیات داشت، نسبت به هیچ حالی از احوال آن جاهل نبود و بعد از مردنش هم جاهل نیست، دیگر چه اشکالی دارد که دوباره آن را زنده کند؟

- «الَّذِي جَعَلَ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ!»

کلمه «تُوقِدُونَ» به معنای شعله‌ور ساختن آتش است و این آیه شریفه در این سیاق و به این صدد است که استبعاد از زنده کردن استخوان مرده را برطرف کند، استبعاد از این که چگونه ممکن است چیزی که مرده است زنده شود؟ با این که مرگ و زندگی متنافی‌اند؟ جواب می‌دهد: هیچ استبعادی در این نیست، برای این که آب و آتش با هم متنافی‌اند، مع ذلک خدا در درون درخت تر و آبدار آتش قرار داده، شما همان آتش را شعله‌ور می‌کنید.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۸۰.

پدید آمدن زنده از مرده و مرده از زنده

« يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُخْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ! »

(۱۹ / روم)

ظاهر بیرون آوردن زنده از مرده و بعکس، خلقت موجودات زنده از زمین مرده و دوباره خاک کردن آن‌هاست، ولی بعضی آن را تفسیر کرده‌اند به این که مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن خلق می‌کند، چون خود خدای تعالی کافر را مرده و مؤمن را زنده نامیده و فرموده: « أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا - آیا کسی که مرده بود و او را زنده کردیم و برایش نوری قرار دادیم! » (۱۲۲ / انعام)

و اما این که در آخر فرموده: « و زمین را بعد از مردنش زنده می‌کند، » منظور از زنده کردن حالتی است که زمین در فصل بهار به خود می‌گیرد و گیاهان از آن بیرون

آمده، سبز و خرم می‌شود و منظور از مردن زمین خمود آن، در فصل پاییز و زمستان است و این‌که فرمود: «و كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ» معنایش این است که شما هم این چنین از قبرهایتان بیرون می‌شوید، خداوند به احیای جدیدی زنده‌تان می‌کند، هم‌چنان‌که همه‌ساله زمین را به احیای جدیدی و بعد از مردنش زنده می‌کند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۱، ص: ۲۶۱.

نشئه اول و ایجاد انسان در نشئه آخر

«وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ؟» (۶۲ / واقعه)

مراد از «نشئه اولی» دنیاست. و مراد از «علم» به آن، علم به خصوصیات آن است، که مستلزم اذعان به نشئه‌ای دیگر و جاودانه است، نشئه‌ای که در آن به اعمال جزا می‌دهند. برای این‌که از نظام حیرت‌انگیز عالم دنیا این معنا به طور یقین به دست می‌آید که لغو و باطلی در عالم هستی نیست و قطعاً برای این نشئه فانی غایتی و هدفی است باقی و نیز از ضروریات نظام دنیا این است که می‌بینیم هر موجودی به سوی سعادت نوعی خود هدایت شده و انسان‌ها هم باید از طریق بعث رسل و تشریح شرایع و توجیه امر و نهی به سوی سعادتشان هدایت شوند. و این صورت نمی‌گیرد مگر این‌که در برابر اعمال نیک پاداشی و در مقابل اعمال زشت کیفری مقرر شود و چون دنیا برای پاداش و کیفر تنگ است لاجرم باید در عالمی دیگر که همان نشئه آخرت است صورت بپذیرد.

و اما این‌که چگونه ممکن است انسان‌ها یک بار دیگر زنده شوند، دلیل این امکان نیز در همین نشئه دنیا است، چون در این نشئه دیدند و فهمیدند که آن خدایی که این عالم را از کتم عدم به هستی آورد و چنین قدرتی داشت، او بر ایجاد بار دومش نیز قادر است. این برهانی است بر امکان معاد.

پس با علم به نشئه دنیا برای انسان‌ها علمی نیز به مبادی این برهان پیدا می‌شود، برهانی که امکان بعث را اثبات می‌کند و با اثبات امکان استبعاد معنایی ندارد. این برهان، برهان بر امکان حشر بدن‌هاست و حاصلش این است؛ بدنی که در قیامت زنده می‌شود و پاداش و کیفر می‌بیند مثل بدن دنیوی است. و وقتی جائز باشد بدنی دنیایی خلق شود و زنده گردد، بدنی اخروی نیز ممکن است خلق و زنده گردد، چون این بدن مثل آن بدن است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۲۷۴.

بازگشت موجودات بعد از تکامل خلقت

«إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ...!» (۴ / یونس)

سنت جاری خدا این است که نسبت به چیزی که می‌آفریند و افاضه وجود می‌کند، وسایلی را که موجب تکمیل خلقت آن است، در اختیارش می‌گذارد. پس هستی و زندگی و بهره‌وری هر شیء - مادامی که وجود دارد و تا وقتی که منتهی به سرانجامی معین نشود - از ناحیه خداست و وقتی هم به پایان تعیین شده و مقدر خود برسد، از بین نمی‌رود و رحمت الهی که باعث وجود و بقاء و سایر ملحقات آن از قبیل زندگی، توانایی و دانایی و امثال آن بوده، باطل نمی‌شود و بلکه به پایان رسیدن یک موجود معنایش این است که خدا رحمتی را که گسترده بود، اکنون به سوی خود جذب می‌کند، زیرا چیزی که خدا از طرف خود افاضه کرده، «وجه» اوست و «وجه خدا» از بین رفتنی نیست.

بنابراین تمام شدن و به پایان رسیدن وجود اشیاء، آن گونه که ما خیال می‌کنیم فنا و بطلان آن‌ها نیست و بلکه رجوع و بازگشت به سوی خداست، چه آن که از نزد او فرود آمده بودند «و هرچه نزد خداست باقی است!» (۹۶ / نحل) لذا کاری جز بسط و قبض ایجاد نشده: خدا با بسط رحمت خود آغاز به خلقت اشیاء می‌کند و با قبض رحمت، موجودات را به سوی خود بازگشت می‌دهد. این قبض و بازگشت به سوی حق همان معاد است که به ما وعده داده‌اند.^(۱)

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۱۸.

فصل ششم

میراث جهان

تأثیر متقابل و حرکت موجودات به سوی غایت کمال

« ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ...! » (۱۰۲ / انعام)

تمامی اجزاء و اطراف عالم به یکدیگر متصل و مربوط است، به طوری که سیر یک موجود در مسیر وجودی‌اش موجود دیگری را هم به کمال و نتیجه‌ای که از خلقتش منظور بوده می‌رساند و سلسله موجودات به منزله زنجیری است که وقتی اولین حلقه آن به طرف نتیجه و هدف به حرکت در آید آخرین حلقه سلسله نیز به سوی سعادت و هدفش به راه می‌افتد. مثلاً انسان از نظامی که در حیوانات و نباتات جریان دارد، استفاده می‌کند و نباتات از نظامی که در اراضی و جو محیط جریان دارد، منتفع می‌شود و موجودات زمینی از نظام جاری در آسمان‌ها و آسمانی‌ها از نظام جاری در موجودات زمین استمداد می‌جویند، پس تمامی موجودات دارای نظام متصلی هستند که هر نوعی از انواع را به سوی سعادت خاصه‌اش سوق می‌دهد. این جاست که فطرت سلیم و شعور زنده و آزاد ناگزیر می‌شود، از این که بگوید: نظامی به این وسعت و دقت جز به تقدیر خدایی عزیز و علیم و تدبیر پروردگاری حکیم و خبیر صورت نمی‌بندد و نیز ناچار است بگوید: این تقدیر و تدبیر جز به این فرض نمی‌شود که هویت و اعیان و خلاصه ذات هر موجود را در قالبی ریخته باشد که فلان فعل و اثر مخصوص از او سر بزند، در هر منزل از منازلی که در طول مسیرش برایش تعیین شده، همان نقشی را که از او خواسته‌اند بازی کند و در منزلی که به عنوان آخرین منزل و منتها الیه مسیرش تعیین گردیده، متوقف شود و همه این مراحل را در میان سلسله علل و اسباب در پیش روی قائد قضاء و به

دنبال سائق قدر طی نماید.

اینک چند آیه به عنوان نمونه از آیاتی که گفتیم، این معانی را افاده می‌کند، ایراد می‌شود:

«لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ - آفرینش عالم و تدبیر امور آن از اوست.» (۵۴ / اعراف)

«أَلَا لَهُ الْهُكْمُ - آگاه باش که حکم تنها و تنها از آن اوست.» (۶۲ / انعام)

«وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ مَوْمِلَةٌ - برای هر موجودی جهت و مقصدی است که به سوی آن

رهسپار است.» (۱۴۸ / بقره)

- «وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ - خداوند حکم می‌کند و کسی هم نیست که

حکمش را عقب اندازد.» (۴۱ / رعد)

- «هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ - او بر هر نفسی به آن چه که می‌کند قائم

است!» (۳۳ / رعد)^(۱)

۱- المیزان ج: ۱۴، ص: ۱۴۶.

استناد تداوم افاضه هستی به خدا

و زمان انقطاع آن

«ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ!» (۱۰۲ / انعام)

«أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ - آیا در وجود خداوند شکی است، با

این که او به وجود آورنده آسمان‌ها و زمین است؟» (۱۰ / ابراهیم)

آیه فوق این معنا را خاطر نشان می‌سازد که به ضرورت عقل هیچ یک از موجودات نه خودش، خود را آفریده و نه موجودی مثل خودش را، برای این که موجود مثل او هم مانند خود او محتاج است به موجود دیگری که ایجادش کند، آن موجود نیز محتاج به موجود دیگری است؛ و این احتیاج همچنان ادامه دارد تا منتهی شود به موجود بالذاتی که محتاج به غیر نباشد و عدم در او راه نیابد و گرنه هیچ موجودی وجود پیدا نمی‌کند؛ پس تمامی موجودات به ایجاد خداوندی موجود شده‌اند که بالذات حق و غیر قابل بطلان است و هیچ‌گونه تغییری در او راه ندارد.

با این حال هیچ موجودی پس از پدید آمدنش هم از پدید آورنده خود بی‌نیاز نیست و این احتیاج از قبیل احتیاج گرم شدن آب به آتش و با حرارت‌های دیگر نیست که پس از گرم شدن تا مدتی بماند، اگرچه آتش هم نباشد. چه اگر مسئله وجود و ایجاد از این قبیل بود، می‌بایست موجود بعد از یافتن وجود قابل معدوم شدن نبوده و خود مثل آفریدگارش واجب‌الوجود باشد. این همان مطلبی است که فهم ساده فطری از آن تعبیر

می‌کند به این‌که، اشیای عالم اگر خود مالک نفس خود بودند و حتی از یک جهت مستقل و بی‌نیاز از پروردگار بودند، به هیچ‌وجه هلاک و فساد نمی‌پذیرفتند، زیرا محال است چیزی مالک نفس خود باشد و خود برای خود بطلان و شقاوت را طلب کند. آیه شریفه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۸۸ / قصص) و همچنین آیه «وَلَا يَمْلِكُونَ لِنَفْسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَوَةً وَلَا نُشُورًا» (۳ / فرقان) همین معنا را افاده می‌کند. آیات بسیار دیگری هم - که دلالت دارند بر این‌که خدای سبحان مالک هر چیز است و مالکی جز او نیست و هر چیزی مملوک اوست و جز مملوکیت شأن دیگری ندارد - این معنا را افاده می‌کنند.

بنابراین هر موجودی هم‌چنان‌که در اول تکون و حدوثش، وجودش را از خدای تعالی می‌گیرد، هم‌چنین در بقای خود هر لحظه وجودش را از خدای تعالی اخذ می‌کند و تا وقتی باقی است که از ناحیه او به وی افاضه وجود بشود، همین که این فیض قطع شد، معدوم گشته و اسم و رسمش از لوح وجود محو می‌گردد، چنان‌که فرمود: «كُلًّا نُمِدُّ هُوَلاءِ وَ هُوَلاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» (۲۰ / اسراء) و بر این مضمون آیات بسیار است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۱۴، ص: ۱۴۵.

وراثت الهی - تمامیت نظام آفرینش

«وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ!» (۲۳ / حجر)

در آیه فوق می‌خواهد بفرماید: تمامی تدبیرها به خدای تعالی منتهی می‌شود. در آیات قبل از این آیه در قرآن کریم از نعمت‌هایی مانند آسمان و برج‌هایش، زمین و کوه‌هایش و گیاهان و موزون بودن آن و معایش بودنش و بادها و تلقیحش، ابرها و بارانش، اسم برده و چون این نعمت‌ها وقتی به صورت یک نظام تام و حکیمانه‌ای در می‌آیند که منضم به حیات و موت و حشر می‌گردند. (جمله فوق این توهّم را که برخی پنداشته‌اند پاره‌ای از حیات و موت‌ها مستند به خدا نیست، دفع نموده و با حصری که دارد تمامی حیات و موت‌ها را هرچه باشد به او مستند نموده و اختصاص می‌دهد.)

و دنبالش می‌فرماید:

- وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ!

یعنی بعد از میراندن شما که عمری از متاع‌های زندگی که در اختیارتان گذاشتیم، بهره‌مند شوید تنها خودمان باقی می‌مانیم. مثل این‌که فرموده: ما بعد از شما

ارث شما را می‌بریم. قبلاً محیط شما بودیم. زنده‌تان کردیم بعد از آن که نبودید، پس ما قبل از شما بودیم و بار دیگر شما را می‌میرانیم و بعد از شما خواهیم بود.

- وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ!

آیات قبل از این آیه که نعمت‌های الهی را می‌شمرد و تدبیر او را وصف می‌نمود، در سیاق بیان وحدانیت خدا در ربوبیت بود. گفتیم: خلقت و نظام آن تمام نمی‌شد مگر به انضمام حیات و موت. و گفتیم که خدای تعالی محیط به مرگ و حیات انسان‌هاست، لذا دنباله مسئله مرگ و زندگی فرمود: ما می‌دانیم که کدام‌یک از شما زودتر به وجود می‌آید و کدام دیرتر و خلاصه مقدم و مؤخر شما را می‌شناسیم.

. وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ!

این جمله می‌فهماند که جز پروردگار کسی مردم را محشور نمی‌کند. پس هم او تنها رب این عالم است.^(۱)

۱- المیزان ج: ۲۳، ص: ۲۱۵.

برگشت مالکیت و میراث جهان به خدا

«... وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...!» (۱۰/حدید)

کلمه «میراث» به معنای مالک شدن مالی است که از میت به بازماندگان منتقل می‌شود و در آیه فوق می‌خواهد بفرماید: آسمان‌ها و زمین با آن چه در آن دو است، همان «میراث» است، پس آن چه خدا در آسمان‌ها و زمین خلق کرده. و صاحبان عقل چون انسان آن‌ها را ملک خود پنداشته، ملک خداست. خلاصه این‌که، کلمه «آسمان‌ها» و «زمین» شامل موجوداتی هم که از مواد آسمان‌ها و زمین خلق شده‌اند و انسان‌ها آن‌ها را به خود اختصاص داده و در آن تصرف می‌کنند، می‌شود. و اختصاص نامبرده ملکی است اعتباری، که خدا ایشان را هدایت کرد، به این‌که آن را اعتبار کنند، و با اعتبار آن جهات زندگی دنیای خود را نظم بخشند.

چیزی که هست نه انسان‌ها باقی می‌مانند و نه آن ملک‌های اعتباری بر ایشان باقی می‌ماند، بلکه انسان‌ها می‌میرند و آن ملک‌ها به افراد بعد از ایشان منتقل می‌شود و هم‌چنین انسان‌ها می‌میرند و اموال دست به دست می‌گردد تا باقی نماند مگر خدای سبحان.

پس مثلاً زمین و آن چه در آن است و آن چه بر روی آن است و برای بشر جنبه مال دارد یکپارچه و همیشه «میراث» است، چون هر طبقه از طبقات ساکنین زمین آن‌ها را از طبقه قبل «ارث» می‌برد و در نتیجه میراثی دائمی است، که دست به دست می‌چرخد؛ و از جهت دیگری نیز میراث است. برای این‌که روزگاری خواهد رسید که

تمامی انسان‌ها از بین می‌روند و برای آن نمی‌ماند مگر خدایی که انسان‌ها را خلیفه خود بر زمین کرده بود.

پس به هر دو جهت و هر دو معنا، میراث آسمان‌ها و زمین برای خداست، اما به معنای اول به خاطر این که خدای تعالی مال دنیا را به اهل دنیا تملیک کرده بود. البته تملیکی که در عین حال خودش باز مالک بود و هست و لذا فرموده: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ - آن چه در آسمان‌ها و زمین است مال خداست!» (آل عمران / ۱۰۹)

- «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - مالکیت آسمان‌ها و زمین از آن خداست!»

(آل عمران / ۱۸۹)

- «وَآتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ اَتِيكُمْ - از مال خدا که به شما داده به ایشان بدهید!»

(نور / ۳۳)

و اما به معنای دوم؟ برای این که از ظاهر آیات قیامت از قبیل آیه «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ!» (رحمن / ۲۶) و غیر آن بر می‌آید که همه انسان‌های روی زمین فانی می‌شوند و آن چه از آیه مورد بحث زودتر به ذهن می‌رود، این است که مراد از میراث بودن آسمان‌ها و زمین همین معنای دوم باشد.^(۱)

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۳۱۸.

***** بخش چهارم *****

آیات الهی در آفرینش

فصل اول

آیات الهی و تنوع آن

آیت چیست؟

« تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ...! » (۶/جائیه)

کلمه «آیات» جمع آیه است و به معنای علامت‌های دارای دلالت است. پس آیات کونیه خدا عبارت است از امور کونیه‌ای که با وجود خارجی خود دلالت می‌کند بر این که خدای تعالی در خلقت عالم یگانه است و شریکی در این کار ندارد و متصف است به صفات کمالیه و منزّه است از هر نقص و حاجت. ایمان به این آیات معنایش ایمان داشتن به دلالت آن‌ها بر هستی خداست، که لازمه داشتن چنین ایمانی، ایمان داشتن به خدا بر طبق دلالت این ادله است، نه خدایی که این ادله بر آن دلالت نکند.

آیات قرآن کریم نیز از این جهت آیات نامیده شده‌اند که بیانگر آیات تکوینی هستند، آیات تکوینی‌ای که گفتیم بر هستی و صفات خدا دلالت دارند و یا از این جهت آیات نامیده شده‌اند که بیانگر معارف اعتقادی و یا احکام عملی و یا احکام اخلاقی می‌باشند، احکامی که خدا آن را می‌پسندد و بدان امر می‌کند و از بندگانش می‌خواهد که به آن‌ها عمل کنند، چون مضامین آن آیات بر آن احکام دلالت دارد که از ناحیه خدا نازل شده است و ایمان به این آیات ایمان به دلالت آن‌ها بر خدای تعالی است، که قهراً ملازم با ایمان به مدلول آن‌ها نیز هست.

معجزات را نیز از این رو آیات می‌نامند که اگر از قبیل مرده زنده کردن و امثال آن باشد، آیات کونیه است و همان دلالت کونیه را دارد و اگر از قبیل پیشگویی‌ها و یا

خود قرآن کریم باشد، که برگشت دلالت آن‌ها نیز به دلالت آیات کونیه خواهد بود، چون با هستی خود دلالت می‌کند بر هستی خدای تعالی و صفات او.^(۱)

۱ - المیزان ج ۳۵، ص ۲۵۹.

تنوع آیات و رابطه آن با درجات فهم افراد

«... لآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ ... آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ... آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ!» (۳ تا ۵ / جاثیه)

- به درستی که در آسمان‌ها و زمین آیت‌هاست برای مردم با ایمان.
 - و نیز در خلقت خودتان و جنبندگان که همواره منتشر می‌کند، آیت‌هاست برای مردمی که اهل یقین باشند.
 - و نیز در اختلاف شب و روز و رزقی که از آسمان نازل می‌کند و... آیت‌ها هست برای مردمی که تعقل می‌کنند.
 در این آیات می‌بینیم هر دسته از آن‌ها به قومی اختصاص داده شده :
 یک دسته به مؤمنین، یک دسته به قومی که اهل یقینند، دسته دیگر به قومی که تعقل می‌کنند.

۱ - شاید وجهش این باشد که آیت احیای زندگانی به دلالتی ساده و همه کس فهم دلالت می‌کند بر این که خودش خود را ایجاد کرده و به طور اتفاق و تصادفی هم پیدا نشده، بلکه آن را پدید آورنده‌ای ایجاد کرده و به دنبالش آثار و افعال آن‌ها را پدید آورده، آثار و افعالی که این نظام مشهود از آن آثار پدید آمده است. پس خالق آسمان‌ها، خالق همه عالم و رب همه است. و انسان این معنی را با فهم ساده خود می‌فهمد و انسان‌های با ایمان هم همین را می‌فهمند و از آن منتفع می‌شوند.

۲ - ولی این معنا را که خالق انسان و سایر جنبندگان دارای حیات و شعور، خداست، از این جهت که ارواح و نفوس موجودات زنده با شعور از عالمی ورای عالم ماده است، که نامش را عالم ملکوت می‌گذاریم، قرآن کریم کمال ادراک و مشاهده این معنا را به اهل یقین مختص دانسته، نه به عموم مردم و فهم‌های ساده آن‌ها.

۳ - و اما آیت اختلاف لیل و نهار و باران‌هایی که زمین را زنده می‌کند و چرخاندن بادها از آن‌جا که انواع مختلف و جهات متعدد دارد و مرتبط با زمین و زمینی‌هاست و فواید بی‌شمار و منافی دامن‌دار و بسیار است، که درک همه آن‌ها محتاج به تعقل فکری و تفضیلی و عمیق است و فهم ساده عموم از درک آن عاجز است، لذا درک آن را به قومی که تعقل کنند اختصاص داد، گو این‌که آیات نامبرده برای همه

آیتند لکن از آنجا که تنها دانشمندان و صاحبان تعقل از آنها بهره‌مند می‌شوند، بدین جهت آیات را به ایشان اختصاص داد.

در این میان می‌بینیم که از این طبقه گاهی تعبیر فرموده به قومی که (يُوقِنُونَ) - یقین پیدا می‌کنند، و گاهی به قومی که (يَعْقِلُونَ) - تعقل می‌کنند، و از تعبیر مردم که با فهم ساده خود پی به حقیقت می‌برند، تعبیر فرمود به مؤمنین.

از این اختلاف تعبیر فهمیده می‌شود که مراد به ایمان اصل آن است، که آیاتش ساده و بسیط است و چون به دست آمدنش تدریجی نیست، از دارندگان آن تعبیر به وصف کرد به خلاف ایمان اهل یقین و عقل، که به خاطر دقت آیات آن و بلندی افق آنها و به خاطر این که خرده خرده و به تدریج به دست می‌آید، از دارندگانش تعبیر به مضارع (يَعْقِلُونَ) یا (يُوقِنُونَ) کرد که دلالت بر استمرار تجدیدی دارد.^(۱)

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۲۵۶.

آیات جهان آفرینی و نظام آن

«إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ!» (۳ / جاثیه)

مراد از این که فرمود - در آسمانها و زمین علامتها (آیات) هست، این است که اصلا آسمان و زمین آیتها هستند که بر هستی پدید آورنده خود دلالت می‌کنند، نه این که آیتها چیز دیگری باشند و در ظرف آسمانها و زمین قرار داشته باشند. دلیل گفتار ما این است که تعبیرات قرآن کریم از این معنا مختلف است. گاهی می‌فرماید: فلان چیز آیت است. و گاهی می‌فرماید: در فلان چیز آیت هست. و گاهی هم می‌فرماید: در خلقت فلان چیز آیت هست.

- به درستی که در خلقت آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز آیتهاست. در آیه مورد بحث آیت را در خود آسمانها و زمین دانسته، نه در خلقت آنها. یک جا هم فرموده:

- و یکی از آیات او آفرینش آسمانها و زمین است.

نظایر این اختلاف تعبیر بسیار است. از همین اختلاف استفاده می‌شود، معنای این که چیزی باشد که در آن آیت باشد، این است که خود آن چیز آیت باشد.

همچنان که از اختلاف تعبیر دیگری که در آیات بالا بود و در یکی می‌فرمود: «در آسمانها و زمین»، و در دیگری می‌فرمود: «در خلقت آسمانها و زمین»، استفاده می‌شود مراد

از خلقت آسمان‌ها و زمین خود آسمان‌ها و زمین است، نه چیز دیگر. حال باید دید چرا آسمان‌ها و زمین را ظرف آیت دانسته، با این که خودش آیت است؟ در پاسخ می‌گوییم: این‌بدان عنایت‌است که بفهماند جهات وجود آسمان‌ها و زمین مختلف است و هر جهت از جهات آن‌ها خود آیتی است از آیات و اگر خود آسمان‌ها و زمین در نظر گرفته می‌شد، چاره‌ای جز این نبود که همه آن‌ها را یک آیت بگیریم، در حالی که می‌بینیم مثلاً زمین به تنهایی را آیت‌ها شمرده و فرموده: « وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ - در زمین آیت‌ها هست برای اهل یقین! » و اگر خود زمین در نظر گرفته می‌شد باید می‌فرمود: زمین آیتی است برای اهل یقین. و آن وقت منظور فوت می‌شد و دیگر نمی‌فهمانید که در هستی زمین جهاتی است که هر یک از آن جهات به تنهایی آیتی است مستقل.

پس معنای این که فرمود: « إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... » این است که برای وجود آسمان‌ها و زمین جهاتی است که هر جهتش دلالت دارد بر این که آفریدگار و مدبرش تنها خداست و شریکی برای او نیست.

برای این که آسمان‌ها و زمین با حاجت ذاتی‌اش به پدید آورنده و با عظمت خلقتش و بی‌نظیر بودن ترکیبش و اتصالی که در وجود اجزای بی‌شمار و هول‌انگیز آن به یکدیگر است و ارتباط و اندراجی که نظام‌های جزئی و مخصوص به یک یک موجودات تحت نظام عمومی و کلی حاکم بر کل عالم دارد، همه دلالت دارد بر این که خالقی یکتا دارد و همان خالق یکتا مدبر آن است. اگر برای این عالم پدید آورنده‌ای نبود، پدید نمی‌آمد. و اگر مدبرش یکتا نبود، نظام‌های جزئی آن با یکدیگر متناقض می‌شد و تدبیر مختلف می‌گشت.^(۱)

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۲۵۲.

تفکر، تعقل و تذکر در آیات الهی

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ!» (۱۱ تا ۱۲/نحل)

این سه قسم احتجاج است که یکی به مردم متفکر و یکی به اشخاص متعقل و سومی به افراد متذکر نسبت داده شده است. جهتش این است که حجت اول در آیه: «اوست که از آسمان آبی نازل کرده که نوشیدنی شماست و از آن ... که در این برای

گروهی که اندیشه کنند عبرت‌هاست،» از مقدمات ساده‌ای ترکیب یافته که در استفاده و نتیجه گرفتن از آن صرف تفکر کافی است، ولی دومی مرکب از مقدمات علمی است که فهم آن جز برای اندیشمندانی که از اوضاع اجرام آسمانی و اسرار زمینی با خبرند، میسر نیست و تنها کسی از آن حجت نتیجه می‌گیرد که حرکات و انتقالات اجرام آسمانی و آثار آن حرکات را می‌داند :

« شب و روز را به خدمت شما گذاشت و خورشید و ماه و ستارگان به فرمان وی به خدمت درند، که در این برای گروهی که تعقل کنند، عبرت‌هاست!»

سومی هم مرکب از مقدماتی کلی و فلسفی است که تنها کسانی از آن می‌توانند نتیجه را گرفته، با آن وحدانیت خدا را در ربوبیت اثبات کنند که متذکر احکام کلی وجود باشند. مثلاً بدانند که عالمی که همواره در دگرگونی است لابد و ناچار احتیاج به ماده دارد و بدانند تمامی مواد آن به یک ماده عمومی و متشابه منتهی می‌گردد، و بدانند که واجب است، تمامی اختلافاتی که در مواد هست باید منتهی به غیر ماده شود، عامل دیگری لازم است که این ماده عمومی را به هزاران صورت در آورد : « و نیز آنچه برایتان در زمین آفریده و رنگ‌های آن مختلف است که در این برای گروهی که اندرز پذیرند، عبرت‌هاست!»^(۱)

۱- المیزان ج ۱۴، ص ۱۲۷.

تنوع نظام آفرینش و تنوع آیات الهی

« إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَىِّ! » (۹۵ تا ۹۹ / انعام)
 - این خدای سبحان است که دانه‌های نبات و هسته را می‌شکافد و از آن دو، گیاه و درخت می‌رویانند و مردم را با دانه‌ها و میوه‌های آن‌ها روزی می‌دهد. اوست که زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می‌سازد: ذَلِكُمْ اللَّهُ فَاتَى تُؤَفِّكُونَ!
 - « فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا! »

چون در شکافتن صبح و موقع استراحت قرار دادن شب و همچنین حرکت ماه و خورشید را باعث پدید آمدن شب و روز و ماه و سال قرار دادن، تقدیر عجیبی به کار رفته و در نتیجه این تقدیر، انتظام نظام معاش انسان و مرتب شدن زندگی او شده است، لذا در ذیل آیه فرمود: ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ! و فهمانید که خدای تعالی آن عزیز مقتدری است که هیچ قدرتی بر قدرت او غالب نیامده و نمی‌تواند کوچکترین اثری در تباہ ساختن تدبیر او داشته باشد. و نیز خدای تعالی آن دانایی است که به کوچکترین

چیزی از مصالح مملکت خود جاهل نیست.

- « وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ...! »

- اوست که ستارگان را برای شما پدید کرد، تا بدان در ظلمات خشکی و دریا

راه یابید...!

- « قَدْ فَصَّلْنَا آيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ! »

- مراد از تفصیل آیات، یا تفصیل به حسب تکوین و خلقت است و یا تفصیل به حسب بیان لفظی است. و این که غایت و نتیجه خلقت و به گردش در آوردن اجرام آسمانی را در تحت جاذبه عمومی، مصالح انسان و سعادت زندگی اش در نشئه دنیا قرار داده، با این که خلقت یک یک آن ها مستقلاً مراد از اراده الهیه باشد، منافعی نیست، چون جهات قضیه مختلف است و تحقق بعضی از جهات منافات با تحقق جهات دیگر ندارد و ارتباط و اتصالی که در سرتاسر اجزای عالم است، مانع از این نیست که یک یک اجزاء به اراده مستقل به وجود آمده باشند.

- « وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ! »

ظاهراً مراد از این که فرمود: « وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، » این است که نسل حاضر بشر با همه انتشار و کثرتی که دارد، منتهی به یک نفر است و آن آدم است که قرآن کریم او را مبدأ نسل بشر فعلی دانسته است.

مراد به مستقر، آن افرادی است که دوران سیر در اصلاص را طی کرده و متولد شده و در زمین به مقتضای آیه « وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ - زمین قرارگاه نوع بشر است، » مستقر گشته است. مراد به مستودع، آن افرادی است که هنوز سیر در اصلاص را تمام نکرده و به دنیا نیامده و بعداً متولد خواهند شد.

معنای آیه شریفه این است که - پروردگار متعال آن کسی است که شما نوع بشر را از یک فرد ایجاد کرده و زمین را تا مدت معینی به دست شما آباد نموده است و این زمین تا زمانی که شما نسل بشر منقرض نشده‌اید، مشغول به شما و در دست شماست. و پیوسته بعضی از شما افراد بشر مستقر در آن و بعضی دیگر مستودع در اصلاص و ارحام و در حال به وجود آمدن در آنند.

- « وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ! »

مراد این است که ما به وسیله آبی که از آسمان می فرستیم گیاهان را می رویانیم و آن قوه نموّی که در روئیدنی هاست به ظهور در آورده و گیاهان و درختان و آدمیان و سایر انواع حیوانات را نمو می دهیم.

خدای تعالی در این آیه شریفه چند فقره از چیزهایی را که به دست قدرت خود

آفریده، خاطر نشان ساخته تا آنان که دارای عقل و بصیرتند، در خلقت آن‌ها نظر کرده و بدین وسیله به توحید خدای تعالی راه یابند. بعضی از آن‌ها اموری هستند مربوط به زمین، مانند شکافتن دانه‌های گیاهان و هسته‌های درختان و امثال آن و بعضی دیگر اموری هستند مربوط به آسمان مانند پدید آوردن شب و صبح و به وجود آوردن آفتاب و ماه و ستارگان. و برخی دیگر مربوط به خود آدمی است و این‌که تمامی افراد بشر از یک فرد منشعب شده، بعضی از آنان مستقر و برخی دیگر مستودعند. بعضی دیگر اموری هستند مربوط به همه آن‌ها و آن فرستادن باران از آسمان و فراهم ساختن غذا برای نباتات و میوه‌ها و حیوانات و آدمیان و رویانیدن اشیایی که قوه در بدن دارند، مانند گیاه و حیوان و انسان است.

خدای تعالی در این آیه ستارگان را آیتی مخصوص مردم دانا و انشاء نفوس بشری را آیتی مخصوص به مردمان فقیه و تدبیر نظام روییدنی‌ها را آیتی مخصوص به مردم با ایمان شمرده است و این به خاطر مناسبتی است که در میان بوده است، مثلاً نظر در تدبیر نظام را از این جهت به مردم با ایمان اختصاص داد که تفکر در آن احتیاج به درس خواندن و مؤنه علمی ندارد، بلکه هر فهم عادی نیز می‌تواند، در آن نظر کرده و از دقتی که در آن به کار رفته پی به صانع آن ببرد، به شرط این‌که همین مقدار فهم عوامی‌اش به نور ایمان روشن و متنور بوده و قذارت عناد و لجاج آن را آلوده نکرده باشد. به خلاف نظر در ستارگان و اوضاع آسمان که هر کسی نمی‌تواند از آن سر درآورده و به دقایق آن پی ببرد، بلکه به دانشمندی مخصوص است که تا حدی آشنایی به دست آورده باشند. هم‌چنین سر در آوردن از خصوصیات نفس و اسرار خلقت آن که علاوه بر داشتن مؤنه علمی کافی محتاج است به مراقبت باطن و تهذیب نفس.^(۱)

۱- المیزان ج ۱۴، ص ۱۲۷.

فصل دوم

آیات الهی در شب و روز

آیات الهی در اختلاف شب و روز

«إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ!» (۶/ یونس)

ظاهراً اختلاف از ماده «خَلَفَ» است و معنی خلف در اصل این است که چیزی به دنبال چیز دیگر قرار گیرد. بعدها این سخن گسترش بیشتری پیدا کرده و در هر موردی که دو چیز با یکدیگر مغایرت داشته باشند، استعمال شده است.

مراد از اختلاف لیل و نهار، یا این است که هر کدام پشت سر دیگری در می‌آیند، یعنی همین که شب و روز پشت سر هم در می‌آیند که هفته و ماه و سال ترسیم می‌شود. و یا مراد، اختلاف شب و روز است در اغلب مناطق مسکونی زمین که در اعتدال ربیعی شب و روز مساوی اند و آن‌گاه در مناطق شمالی روز شروع می‌کند به زیاد شدن و هر روز از روز پیش بیشتر می‌شود تا اول تابستان که شروع می‌کند به کم شدن تا به اعتدال خریفی برسد که اول پاییز است و شب و روز باز مساوی می‌شود و بعداً کم شب درازتر از روز می‌شود تا اول زمستان که آخرین درجه درازی شب است و پس از آن بار دیگر روز و شب به طرف تساوی می‌رود تا به اعتدال ربیعی برسد.

این جریان در مناطق شمالی زمین است. در مناطق جنوبی جریان درست بر خلاف صورت می‌گیرد، یعنی درست به همان نسبت که روز در یکی از دو منطقه شمال یا جنوب بلند می‌شود، در طرف دیگر شب بلند می‌شود.

اختلاف اولی شب و روز (یعنی پشت سر هم آمدن شب و روز)، کارهای مردم

زمین را منظم می‌کند، زیرا خدا حرارت خورشید را بر زمین مسلط می‌کند، آن گاه سردی ظلمت را گسترش می‌دهد و باد را به وزش در می‌آورد و مردم را برای حرکت زندگی برمی‌انگیزد و آن گاه آنان را برای راحتی و آسایش گرد هم می‌آورد - «ما خوابتان را آرامش بخش، شب را به سان پوشش و روز را برای معاش قرار دادیم!» (۹ تا ۱۱ / نبأ)

اختلاف دوم، یعنی اختلاف بلندی و کوتاهی شب و روز، فصول چهارگانه سال را تشکیل می‌دهد و کار روزی و قوت مردم را منظم می‌سازد. خدا می‌فرماید: «خدا روزی‌های زمین را در چهار روز (دوره - فصل) اندازه‌گیری کرد که روزی‌طلبان در کسب روزی با هم مساوی‌اند!» (۱۰ / فصلت)

اختلاف شب و روز و هم‌چنین موجوداتی که خدا در آسمان و زمین آفریده، حامل نظام واحد و متقنی است و خدا به وسیله این نظام، کار موجودات ارضی و سماوی و به ویژه عالم انسانی را با تدبیر واحدی انجام داد، به طوری که اجزای عالم را به بهترین شکل و صورتی که به تصور در آید به هم پیوند داده و این کاشف از جنبه ربوبیت خداست که هر چیز و منجمله انسان را پرورش می‌دهد.^(۱)

۱- المیزان ج ۱۹، ص ۲۲.

اختلاف منظم در آیات شب و روز

«... وَ اَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ... آيَاتُ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ!» (۵ / جاثیه)

این قبیل آیات جزو آیاتی هستند که بین زمین و آسمان قرار دارند. آسمان‌ها خود آیتی هستند. زمین هم خود آیتی است. و اختلاف شب و روز آیتی است بین زمین و آسمان.

منظور از اختلاف شب و روز، اختلاف آن دو از نظر کوتاهی و بلندی است، اختلافی منظم که از آغاز خلقتش تاکنون دگرگونی نیافته و به طور یکنواخت فصول چهارگانه بهار و تابستان و پاییز و زمستان را پدید آورده و این چهار فصل در هر ناحیه از نواحی زمین به هر صورتی بوده، اکنون نیز به همان صورت است و از این به بعد نیز به همین منوال مکرر می‌شود، اختلافی که به آن وسیله خدای سبحان رزق اهل زمین را تدبیر نموده به ترتیبی صالح رشدشان می‌دهد، همچنان که خودش فرمود: «وَ قَدَّرَ فِيهَا اَقْوَاتَهَا فِي اَرْبَعَةِ اَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ - و در زمین در چهار فصل قوت اهل زمین را تأمین کرده است هر کس به مقدار نیاز و حاجاتش.» (۱۰ / فصلت)^(۱)

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۲۵۵.

آیت خواب شبانه و فعالیت روزانه

«وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ!» (۲۳/روم)

کلمه «فَضْل» به معنای زیادتر از مقدار حاجت از هر چیز است و بر عطیه نیز اطلاق می‌شود، چون صاحب عطا آن‌چه را عطا می‌کند، زائد بر مقدار حاجت خویش است و مراد به این کلمه در آیه شریفه رزق است و معنای «ابْتِغَاءُ فَضْل» طلب رزق است.

در این‌که انسان دارای قوای فعاله‌ای خلق شده، که او را وادار میکند به این‌که در جستجوی رزق باشد و حوائج زندگی خود را به خاطر بقای خود تحصیل کند، از جای برخیزد و تلاش روزی کند و نیز در این‌که به سوی استراحت و سکون هدایت شده، تا به وسیله آن خستگی تلاش خود را برطرف نموده و تجدید و تجهیز قوا کند و باز در این‌که شب و روز را پشت سر هم قرار داده، تا خستگی هر روز را در شب همان روز برطرف سازد و باز در این‌که برای پدید آمدن شب و روز اوضاعی در آسمان نسبت به زمین پدید آمده، آیت‌ها و نشانه‌های سودمندی است برای کسی که دارای گوشی شنوا باشد، در آن‌چه می‌شنود تعقل کند و چون آن را حق دید پیروی نماید.^(۱)

۱- المیزان ج ۳۱، ص ۲۶۹

فصل سوم

آیات الهی در طبیعت و عوامل طبیعی

آیات تحول در زمین

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْتَكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً...!» (۳۹ / فصلت)

کلمه «خَاشِعَةً» به معنای اظهار ذلت است. منظور از اهتزاز زمین و ربوه آن، به حرکت درآمدنش به وسیله گیاهانی است که از آن سر در می‌آورند و بلند می‌شوند. در این آیه شریفه استعاره‌ای تمثیلی به کار رفته، یعنی خشکی و بی‌گیاهی زمین در زمستان و سپس سرسبز شدن و بالا آمدن گیاهانش، به کسی تشبیه شده، که قبلاً افتاده حال و دارای لباس‌های پاره و کهنه بوده و خواری و ذلت از سر و رویش می‌باریده و سپس به مالی رسیده، که همه نارسایی‌های زندگی‌اش را اصلاح کرده و جامه‌های گرانبها بر تن نموده و دارای نشاطی و تبختری شده است، که خرمی و ناز و نعمت از سر و رویش هوبد است.

و این آیه شریفه در مقام اثبات معاد و احتجاج بر آنست. ^(۱)

۱- المیزان ج ۳۴، ص ۳۱۰.

ارائه آیات الهی و نزول رزق از سماء

«هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا!» (۱۳ / مؤمن)

مراد از «آیات» در این جا علائم و حجت‌هایی است که بر وحدانیت خدای تعالی در ربوبیت و الوهیت دلالت می‌کند. کلمه «آیات» چون مطلق است، هم شامل آیات

تکوینی و دیدنی عالم می‌شود، که هر انسان صحیح‌الادراکی آن را می‌بیند و هم‌آیات و معجزاتی که به دست انبیاء جاری می‌شود و هم براهینی که انبیاء از طریق وحی اقامه می‌کردند.

و این جمله مشتمل است بر یک برهان، به این بیان که اگر در واقع «اللّه» معبودی بوده باشد، که پرستش او بر انسان واجب باشد و نیز در پرستش او کمال و سعادت آدمی تأمین شود، تمامیت و کمال تدبیر او اقتضای کند که انسان‌ها را به سوی خود هدایت کند و خوشبختانه آن خدایی که آیات کونیه بر ربوبیت و الوهیت او دلالت می‌کند و انبیاء و رسولان هم با دعوت خود و معجزاتشان آن آیات را تأیید می‌کنند، **اللّه سبحان** است.

جمله « **وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا**، » هم، حجتی دیگر بر یگانگی خدای تعالی است و این حجت از جهت رزق اقامه شده، می‌فرماید رزق دادن به بندگان خود یکی از شئون ربوبیت و الوهیت اله است و چون همه می‌دانند که رزق از ناحیه خداست. بعید نیست مراد از رزق، خود آن ارزاقی باشد که مردم با آن ارتزاق می‌کنند و مراد از نازل شدن آن از آسمان این باشد که ارزاق از غیب به شهود می‌آیند: «**وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ** - هیچ چیز نیست مگر آن‌که خزینه‌هایش نزد ماست و ما آن را نازل نمی‌کنیم مگر به اندازه‌ای معین!» (۲۱ / حجر)^(۱)

۱- المیزان ج ۳۴، ص ۱۸۴.

چه آیاتی در حرکت کشتی در دریا وجود دارد؟

«**وَ مِنْ آيَاتِهَا لُجُورٍ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ!**» (۳۲ / شوری)

اگر کشتی را به کوه تشبیه کرده به منظور افاده بزرگی آن بوده (همان طور که در فارسی هم می‌گوییم کشتی‌های کوه‌پیکر یا گول‌پیکر). معنای آیه چنین است: « و یکی دیگر از آیاتش کشتی‌های کوه‌پیکر جاری در دریاهاست! »

- «**إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ**. اگر خدا بخواهد باد را که وسیله حرکت کشتی‌هاست فرو می‌نشاند و کشتی‌ها در وسط اقیانوس‌ها از حرکت باز می‌ایستند!»

- «**إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ**. در آن‌چه که درباره کشتی‌های جاری بر گرده دریا به وسیله بادها گفتیم که مردم و مال‌التجاره آنان را از ساحل این دریا به

ساحل آن دریا می‌برد، خود آیاتی است برای هر کسی که نفس خود را از اشتغال به چیزهایی که به دردش نمی‌خورد، حبس می‌کند و به تفکر در نعمت‌های خدا می‌پردازد، چون تفکر در نعمت‌هایی که از مصادیق شکر نعمت است.»^(۱)

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۹۹

چه آیاتی در حرکت باد و جریان هوا وجود دارد؟

«وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ!» (۵ / جاثیه)

«تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ» یعنی گرداندن بادهای از این سو بدان سو و فرستادن از سویی به سوی دیگر، که در همین گرداندن بادهای فواید عمومی بسیار نهفته است. از همه فوایدش عمومی‌تر حرکت دادن ابرهاست به نقاط مختلف جهان و یکی دیگر تلقیح گیاهان و سومی‌اش دفع عفونت‌ها و بوی‌های بد است.

(این آیات را مردم دودزده شهرهای بزرگ امروز بهتر می‌شناسند.)^(۱)

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۲۵۶.

قوانین پرواز به عنوان آیات الهی

« أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ! » (۷۹ / نحل)

کلمه «جَوِّ» به معنای هوای دور زمین است و معنای آیه چنین است: که آیا به مرغان نمی‌نگرند که چگونه در فضای دور و در جو آسمان مسخر خدا هستند. آن‌گاه نتیجه این نگرستن و تفکر را بیان نموده و می‌فرماید: « ما يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ! » در این‌جا خدای تعالی سبب نگهداری مرغان را در فضا منحصر به خود کرده با این‌که می‌بینیم که اسباب طبیعی نیز در پرواز مرغان در فضا مؤثرند و از سوی دیگر می‌دانیم که خدای تعالی در کلام مجیدش ناموس علیت و معلولیت را تصدیق نموده، سببیت اسباب طبیعی را قبول دارد، پس چگونه در مسئله پرواز مرغان آن را انکار کرده است؟

این سؤالی است که در آیه شریفه به نظر می‌رسد و لکن باید دانست که ایستادن و راه رفتن مرغان در فضا و سقوط نکردنشان به هر طوری که باشد و مستند به هر سببی که بوده باشد خودش و سببش و رابطه‌ای که میانه آن سبب و این سبب (پرواز) برقرار است همه مستند به خدای تعالی و صنع او هستند، اوست که وجود را بر طیر و بر سبب

طیرانش و رابطه میان آن سبب و آن طیران افاضه فرموده، پس سببی که وجود را به آن سبب افاضه کرده، حقیقی است هر چند که متوقف بر سبب طبیعی‌اش و نزدیکش نیز باشد، پس سبب حقیقی این موجود منحصرآ خدای تعالی است، هر چند موقوف بر سبب‌های طبیعی نزدیکش نیز می‌باشد.

این است معنای توحید قرآن و دلیل بر آن جهت لفظ آیاتی است

نظیر آیه:

«أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ - آگاه‌باش که مر او راست خلق و امر!» (اعراف/۵۴) و آیه:

«أَنَّا لَقُوَّةٌ لِلَّهِ جَمِيعاً - به درستی که نیرو همه‌اش از خداست!» (بقره/ ۱۶۵) و آیه:

«أَلَلَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ - خدا آفریدگار هر چیز است.» (زمر/ ۶۲) و آیه:

«إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - به درستی که خدا بر هر چیز تواناست.» (بقره/ ۲۰)

پرواز مرغان در جو آسمان در حقیقت عجیب‌تر از ایستادن انسان در زمین نیست، پس همه به طور مساوی منتهی به صنع خدای تعالی است. چیزی که هست انسان نسبت به پاره‌ای چیزها انس و الفت گرفته و تا چشم گشوده آن را آن طور دیده و باعث شده که قریحه جستجو و تحقیق و کنجاوی‌اش نسبت به آن خمود گردد و از دیدن آن دچار هیچ شگفتی نشود ولی همین انسان وقتی به چیزی مخالف آن چه که مأنوس اوست، برخورد آن را امری استثنایی و غیر عادی می‌پندارد و قهرآ قریحه کنجاویش به بحث و جستجو انگیخته می‌شود.

انسان همواره دیده که اجسام سنگین همه به زمین تکیه می‌کنند و به سوی زمین جذب می‌شوند، این تا بوده چنین دیده و آن‌گاه وقتی می‌بیند که چیز سنگینی به نام فلان مرغ این کلیت را نقض کرده و در فضا پرواز می‌کند و جاذبه زمین با آن کاری ندارد تعجب می‌کند و شروع به بحث و جستجو می‌نماید و تا روز به دست آوردن علتش تلاش می‌کند و البته بحث بهره‌ای از حق و حقیقت هم دارد و همین خود باعث شده که قرآن کریم هم این‌گونه امور را مواد احتجاج خود قرار می‌دهد. و این که فرمود: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»، معنایش این است که در مسخر بودن مرغان در جو آسمان آیت‌هایی است برای مردمی که ایمان بیاورند و چون مرغان در فضا یک حال ندارند تا یک «آیت» باشند، لذا خدای تعالی فرمود «آیت‌هایی» است برای مردمی که ایمان بیاورند.^(۱)

دعوت به تفکر در قوانین پرواز

«أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَاقَاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ...!» (۱۹ / ملك)

منظور قرآن از این که توجه مردم را به سوی پرواز طیور و باز و بسته شدن بال‌های آن‌ها در هوا جلب کرده این است که بفهمند جز خدا کسی طیور را در فضا نگه نمی‌دارد.

گو این که ماندن طیور در فضا و ساقط نشدن آن‌ها مستند به اسباب طبیعی است، همچنان که ماندن انسان در زمین هم همین طور است و ماندن و شنا کردن ماهی‌های سنگین وزن در روی آب نیز این طور است و همه امور طبیعی همین طور مستند به اسباب و علل طبیعی است و لکن همه این علل طبیعی به خدای تعالی منتهی می‌شود و به همین جهت صحیح است که ماندن مرغان در هوا را به خدا نسبت دهیم. خواهی گفت: این اختصاص به مرغان ندارد، چرا در آیه خصوص مرغان را نام برد؟

جوابش این است که بعضی از اسباب طبیعی برای همه شناخته شده نیست، مثل ماندن مرغابی در فضا و آمد و شد کردن در هوا، که در بدو نظر سؤال‌انگیز است و به محض مشاهده آن، انسان را منتقل به خدای سبحان می‌کند و می‌فهماند سبب حقیقی و اعلا پیادیش مرغان خداست و پروازشان هم مستند به اوست و بعضی دیگر این طور نیستند، نظیر (ایستادن و زندگی کردن انسان در روی زمین)، که انسان معمولی را منتقل به این معانی نمی‌کند و لذا می‌بینیم خدای سبحان در کلامش نظر بندگان خود را به آن‌گونه امور جلب می‌کند، تا زودتر و بهتر به وحدانیت خدای تعالی در ربوبیت پی ببرند.

و در کلامش نمونه‌های بسیاری از این قبیل امور آمده، نظیر نگهداشتن آسمان‌ها بدون ستون و نگه داشتن زمین از متلاشی شدن و نگهداری کشتی‌ها بر روی آب و اختلاف میوه‌ها و رنگ‌ها و زبان‌ها و امثال آن، که سبب طبیعی نزدیکش از نظرها پنهان است و ذهن ساده‌دلان از توجه به آن امور به آسانی منتقل می‌شود به این که خدا آن‌ها را ایجاد کرده و اگر بعدها در اثر درس خواندن متوجه سبب طبیعی و نزدیک آن گردد، آن وقت در پدید آرنده سبب طبیعی‌اش فکر می‌کند، تا در آخر باز به خدای تعالی منتهی شود و بفهمد که - **إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى!** ^(۱)

چه آیاتی در نزول باران وجود دارد؟

« وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...! » (۵/جاثیه)

مراد از رزقی که خدای تعالی از آسمان نازل می‌کند، باران است و اگر باران را رزق نامیده، از باب نامیدن سبب به اسم مسبب است. که این گونه نام‌گذاری‌ها مجازی و شایع است و ممکن هم هست بدین جهت باشد که چون باران نیز رزق است، چون همه آب‌های زمین از باران است. منظور از کلمه «سَمَاء» بالا سر و یا ابر است، چون ابر را هم مجازاً آسمان می‌گویند و منظور از احیای زمین بعد از مردنش، زنده کردن گیاهان و درختان است، که در زمستان مرده بودند. و تعبیر از آن به زنده کردن بعد از موت، - خالی از اشاره به مسئله معاد نیست.^(۱)

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۲۵۵.

آیت اختلاف رنگ و زبان

« وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ! » (۲۲/ روم)

ظاهراً مراد از اختلاف لسان‌ها، اختلاف واژه‌ها باشد، که یکی عربی و یکی فارسی و یکی اردو و یکی چیز دیگر است. و مراد از اختلاف الوان اختلاف نژادهای مختلف از نظر رنگ باشد، که یکی سفیدپوست و دیگری سیاه، یکی زردپوست و دیگری سرخ‌پوست است.

البته ممکن است اختلاف لسان‌ها شامل اختلاف در لهجه‌ها و اختلاف آهنگ صداها نیز بشود، چون می‌بینیم که در یک زبان بین این شهر و آن شهر و حتی این ده و ده مجاورش اختلاف در لهجه است، همچنان‌که اگر دقت شود خواهیم دید که تن صدای دو نفر مثل هم نیست و هم‌چنین اختلاف الوان شامل افراد از یک نژاد نیز بشود، چون اگر دقت شود دو نفر از یک نژاد رنگشان عین هم نیست و این معنا از نظر علمای این فن مسلم است.

پس متفکرین و اهل بحث که پیرامون عالم کبیر بحث می‌کنند، در نظام خلقت به آیاتی دقیق بر می‌خورند، که دلالت می‌کند بر این‌که عالم صنع و ایجاد با نظامی که در آن جاری است، ممکن نیست پدید آید مگر از ناحیه خدا و نیز ممکن نیست منتهی شود مگر به سوی او.^(۱)

۱- المیزان ج ۳۱، ص ۲۶۹.

آیت دگرگونی در رنگ‌های طبیعت

« وَ مَا ذَرَأْتُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَذَكَّرُونَ وَ...! » (۱۳ / نحل)

کلمه «ذَرَأَ» به معنای خلق کردن است و اختلاف الوان معادن و سایر مرکبات عنصری است که از زمین خلق کرده و بشر از آن منتفع می‌شود و بعید نیست که اختلاف الوان کنایه از اختلاف نوعی باشد. و در آن صورت آیه مورد بحث قریب المعنای با آیه: « وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَّجِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ...! » (۴ / رعد) خواهد بود. و اختلاف الوان آن‌چه که در زمین خلق کرده از گیاهان و درخت‌ها و میوه‌ها امری است که با آن می‌توان بر وحدانیت و یکتایی خدا در ربوبیت استدلال کرد و چون امر واحدی است لذا فرمود: «لَآيَةً» و نفرمود «لَآيَاتٍ».^(۱)

۱- المیزان ج ۲۴، ص ۵۴.

آیت قیام و ثبوت آسمان و زمین

« وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ! » (۲۵ / روم)

کلمه «قیام» به معنای به پا شدن و در مقابل قعود است که به معنای نشستن است و چون معتدل‌ترین حالات آدمی - و آن حالتی که در آن بر همه کارهایش مسلط است - حالت ایستادگی است، لذا در عرب وقتی بخواهند از ثبوت و استقرار چیزی بر معتدل‌ترین حالاتش خبر دهند، تعبیر به قیام آن چیز می‌کنند، همچنان‌که در قرآن کریم تدبیر عالم از ناحیه خدای را قیام خدا بر آن خوانده و فرموده: «أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ - آیا کسی که او قائم بر هر نفسی است به آن‌چه می‌کند؟! » (۳۳ / رعد) و مراد به قیام آسمان و زمین به امر خدا، ثبوت آن دو است بر حالتی که خدا از حرکت و سکون و تغییر و ثبات به آن‌ها داده و اما این‌که کلمه «أَمْرٌ» به چه معناست؟ آیه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» - امر او جز این نیست که چون چیزی را بخواهد و بگوید بباش و آن چیز بی درنگ موجود شود، « (۸۲ / یس) جوابگوی آن است. »^(۱)

۱- المیزان ج ۳۱، ص ۲۷۱.

فصل چهارم

آیات الهی در وجود انسان

آیات ربوبیت الهی در زمین و در انسان

«وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟» (۲۰ / ذاریات)

در آیه مورد بحث اشاره‌ای است به آن عجایب و نشانه‌های روشنی که در زمین هست و بر یکتایی تدبیر آن دلالت می‌کند و معلوم است که یکتایی تدبیر قائم به یکتایی مدبر است. پس مدبر در خشکی و دریا و کوه‌ها و تل‌ها و چشمه‌ها و نهرها و معادن و منافع که دارند یکی است، منافی که به یکدیگر متصل و به نحوی سازگار با همند و منافی که موجودات جاندار در آن از نبات و حیوان گرفته (تا انسان)، از آن بهره‌مند می‌شود، نظامی که همچنان ادامه دارد و به صرف تصادف و اتفاق پدید نیامده و آثار قدرت و علم و حکمت از سرپایش هویداست و می‌فهماند که خلقت و تدبیر امرش منتهی به خالق است مدبر و قادر و علیم و حکیم.

پس به هر سو از جوانب عالم که توجه کنیم و به هر حیث از جهات تدبیر عام جاری در آن روی می‌آوریم، می‌بینیم آیتی است روشن و برهانی است قاطع بر وحدانیت رب آن و این که رب عالم شریکی ندارد، برهانی که در آن حق و حقیقت برای اهل یقین جلوه می‌کند، پس در این عالم آیاتی است برای موقنین.

- «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» - و در جان‌های خود شما آیات روشنی است برای

کسی که ببیند آن را و به نظر دقت در آن بنگرد آیا نمی‌بینید؟»

آیات و نشانه‌هایی که در نفوس خود بشر هست چند جور است: یک عده آیات موجود در خلقت انسان، مربوط به طرز ترکیب‌بندی اعضای بدن و قسمت‌های

مختلف اجزای آن اعضاء و اجزاء اجزاء است، تا برسد به عناصر بسیط آن و نیز آیاتی است که در افعال و آثار آن اعضاء است که در همه آن اجزاء با همه کثرتش اتحاد دارد و در عین اتحادش احوال مختلفی در بدن پدید می‌آورد.

آیات دیگری در تعلق نفس یعنی روح به بدن هست که یکی از آن آیات پدید آمدن حواس پنجگانه است که اولین رابطه‌ای است که انسان را به محیط خارج خود آگاه می‌سازد و به وسیله این حواس خیر را از شر تمیز می‌دهد.

تازه در هر یک از این حواس پنجگانه نظامی حیرت‌انگیز و وسیع وجود دارد، نظامی که ذاتاً هیچ ربطی به نظام حس دیگر ندارد. با این که این حواس پنجگانه بیگانه از هم و جدای از همدند، تحت یک تدبیر اداره می‌شوند و مدبر همه آنها یکی است و آن هم نفس آدمی است و خدای تعالی در ورای نفس، محیط به آن و عملکرد آن است.

بعضی دیگر از آیات نفوس، سایر قوایی است که از نفوس منبعث می‌شوند و در بدن‌ها خود را نشان می‌دهند، مانند قوه غضب و نیروی شهوت و لواحق و فروع این دو نیرو، که این قوا و فروع آنها هم هر یک با دیگری از نظر نظامی که دارد جداست، در عین این که هر دو قوا تحت یک تدبیر اداره می‌شوند و فروع هر یک دست به دست هم می‌دهند تا خدمتگزار آن نیرو باشند.

این نظام تدبیر که برای هر یک از این قوا هست از همان روز اولی که وجود یافت، موجود بود بدون حتی یک لحظه فاصله.

یک دسته آیات نفوس، آیات روحی است که کسانی به آن اطلاع می‌یابند که به نفوس خود مراجعه نموده و آیاتی را که خدای سبحان در آنها قرار داده، آیاتی که هیچ زبانی نمی‌تواند آن را وصف کند، ببینند، آن وقت است که باب یقین برایش گشوده می‌شود و برای چنین کسی است که به تدریج ایمانش نو به نو دست داده، در آخر از موقنین می‌گردد، آنان که ملکوت آسمان‌ها و زمین را خواهند دید.^(۱)

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۲۷۷

آیت آفرینش انسان از خاک و مراتب تکون آن

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ!» (۲۰/ روم)

منظور از این که فرمود «شمارا از خاک خلق کرده»، این است که خلقت شما افراد بشر بالاخره منتهی به زمین می‌شود، چون مراتب تکون و پیدایش انسان چه مرتبه

نطفه و چه علقه و چه مضغه و چه مراتب بعد از آن بالاخره از مواد غذایی زمین است، که پدر یک انسان و سپس مادر او می‌خورد و فرزند در صلب پدر و سپس در رحم مادر رشد می‌کند، پس انسان پیدایشش از عناصر زمین است .

در جمله «ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ» کلمه «إِذَا» معنای ناگهان را می‌رساند، و معنای جمله این است که خداوند شما را از زمین خلق کرد، ناگهان انسانی تمام عیار شدید و به روی زمین منتشر گشتید. با این‌که از زمین مرده انتظار می‌رود مرده‌ای دیگر پدید آید، نه موجودی جاندار، لکن ناگهانی و یک دفعه موجودی زنده و با شعور و عقل گشته، برای تدبیر امر زندگی خود در روی زمین به جنب و جوش در آمدید، پس جمله «ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ»، در معنای همان جمله «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ - سپس او را موجودی دیگر آفریدیم»، می‌باشد.

پس خلقت انسان یعنی جمع کردن اجزاء و مواد زمینی و آن‌ها را به هم ترکیب کردن و روی هم آن را انسانی دارای حیات و شعور عقلی ساختن، آیتی و یا آیتی دیگر است، که بر وجود صانع زنده و علیم دلالت می‌کند، صانعی که امور را تدبیر می‌کند و این نظام عجیب و غریب را به وجود می‌آورد.^(۱)

۱- المیزان ج ۳۱، ص ۲۶۶.

چه آیاتی در آفرینش انسان

و سایر جنبندگان و نظام آن وجود دارد؟

«وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ!» (۴/جاثیه)

- و خود شما از حیث وجودتان، که وجودی است مخلوق و نیز در جنبندگان از این حیث که خدای تعالی خلقشان کرده و در زمین متفرق و پراکنده ساخته، آیاتی است برای مردمی که راه یقین را سلوک می‌کنند.

خلقت انسان علاوه بر این‌که موجودی است زمینی و مرتبط به ماده، نوع دیگری است از خلقت که با خلقت آسمان‌ها و زمین اختلاف دارد. برای این‌که آسمان‌ها و زمین تنها موجودی مادی هستند، ولی ایشان موجودی است مرکب از بدنی مادی، و ترکیب یافته از مواد عنصری و زمینی، که با مرگ فاسد و متلاشی می‌شود و از چیزی دیگر ورای ماده، چیزی که از سنخ عالم بالا و مجرد از ماده است. و به همین جهت با مرگ فاسد نمی‌شود، بلکه در هنگام مرگ بدن متوفی می‌شود، یعنی به تمام و کمال گرفته

می‌شود و نزد خدا محفوظ می‌ماند و این چیز همان است که قرآن آن را روح نامیده و فرمود: « و از روح خود در آن دمیدیم.» (۲۹ / حجر)

و نیز بعد از آن که خلقت انسان از نطفه و سپس از علقه و آن‌گاه از مضغه و در آخر تکمیل ساختمان بدنی او را ذکر می‌کند و می‌فرماید: « ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ - سپس او را خلقتی دیگر کردیم،» (۱۴ / مؤمنون) و نیز درباره حقیقت مرگش که چیست فرموده: « بگو آن فرشته مرگ که موکل بر شماست شما را تمام و کامل تحویل می‌گیرد! » (۱۱ / سجده)

پس کسی که در خلقت انسان تدبیر و نظر می‌کند، در حقیقت در یک آیت ملکوتی نظر می‌افکند، آیتی ورای آیات مادی و هم‌چنین ناظر در خلقت جنبنندگان، چون آن‌ها نیز جان دارند و دارای حیات و شعورند، هر چند از نظر حیات و شعور و هم‌چنین از نظر تجهیزات بدنی پایین‌تر از انسانند، ولی همه آن‌ها برای کسی که اهل یقین باشد آیت‌ها هستند، و اهل یقین با سیر و تفکر در خلقت آن‌ها خدای سبحان را می‌شناسند، و به وحدانیت و بی‌شریکی‌اش در ربوبیت و الوهیت پی می‌برند.^(۱)

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۲۵۴.

بخش پنجم

نظام آفرینش جهان

فصل اول

نظام عمومی و نظام خصوصی

مکتب توحید و نظام آفرینش

«وَالْهُكْمُ إِلَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ! إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ...!»
(۱۶۳ و ۱۶۴ / بقره)

مفهوم «وحدت» از مفاهیم بدیهی است که در تصور آن هیچ حاجت به آن نیست که کسی آن را برای ما معنا کند. جمله «إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ» با همه کوتاهی‌اش می‌فهماند، که الوهیت مختص و منحصر به خدای تعالی است و وحدت او وحدتی مخصوص است، وحدتی که لایق ساحت قدس اوست. در چنین زمینه‌ای اگر قرآن کریم بفرماید: معبود شما واحد است، ذهن شنونده به آن وحدتی متوجه می‌شود که کلمه «واحد» در نظرش به آن معناست. جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ!» نص و صراحت جمله قبلی را تأکید می‌کند و تمامی توهم‌ها و تأویل‌هایی که ممکن است درباره عبارت قبلی به ذهن آید، برطرف می‌سازد.

قرآن کریم اصل وجود خدای تعالی را بدیهی می‌داند. یعنی عقل برای پذیرفتن وجود خدای تعالی احتیاجی به برهان نمی‌بیند. و هر جا از خدا صحبت کرده، عنایتش همه در این است که صفات او را از قبیل وحدت و یگانگی و خالقیت و علم و قدرت و یا صفات دیگر او را اثبات کند.

- «به راستی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز و کشتی‌ها که در دریا روان می‌شوند با آن چه به مردم سود می‌رساند و آن چه خدا از (نوع) آب از آسمان فرود می‌آورد و زمین را که مرده بود با آن زنده می‌کند و در آن همه گونه جنبنده را پراکند و در گردش بادها و (در) ابرهای مسخر میان آسمان و زمین، (در همه) آیات و نشانه‌های (خداست) برای گروهی که می‌اندیشند.» (۱۶۴ / بقره)

این آیه پیرامون همان معنایی استدلال می‌کند که آیه قبلی متضمن آن بود. چون آیه سابق اگر شکافته شود معنایش این می‌شود که - برای هر موجودی از این موجودات، الهی است و اله همه آنها یکی است و این اله یگانه و واحد، همان اله شماسست و او رحمن است چون رحمتی عمومی دارد و رحیم است چون رحمتی خصوصی دارد و هر کسی را به سعادت نهایی‌اش - که همان سعادت آخرت است - سوق می‌دهد. پس این‌ها همه حقایقی هستند حقه... .

و در خلقت آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز، تا آخر آنچه در آیه ذکر شده، آیاتی است که بر این حقایق دلالت می‌کند، البته برای مردمی که تعقل کنند. نامبرده‌ها این معنا را افاده می‌کنند که نظامی در سراسر جهان برقرار است و تدبیری به هم پیوسته دارد.

آیه نخست اثبات می‌کند اله موجودات دیگر غیر انسان و نظام کبیری که در آنهاست یکی است و سپس اثبات می‌کند که همان یک اله، اله انسان نیز هست - هم حجت بر وجود اله است و هم حجت بر وحدت اوست...! ^(۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۳۴۱.

آفریننده واحد نظام آفرینش

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ...!»

(۱۶۴ / بقره)

دلالت آیه بر مسئله توحید این است که می‌فرماید: این آسمان‌ها که بر بالای ما قرار گرفته، با همه بدایعی که در خلقت آنهاست و این زمینی که ما را در آغوش گرفته و بر پشت خود سوار کرده، با همه عجایبی که در آن است و با همه غرایبی که در تحولات و انقلاب‌های آن از قبیل اختلاف شب و روز و جریان کشتی‌ها در دریاها و نازل شدن باران‌ها و وزیدن بادهای گردنده و گردش ابرهای تسخیر شده، همه اموری هستند فی نفسه نیازمند به «صانعی» که ایجادشان کند. پس برای هر یک از آنها «الهی» است «پدید آورنده».

این صورت برهان اولی است که آیه شریفه بر مسئله توحید اقامه کرده است. ^(۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۳۴۶.

است. هرچه پایین تر می آید، دایره اش تنگ تر می گردد. تا در زمین ما در دایره های تنگ تر، نظامی دیگر به خود می گیرد، حوادث خاص بدان و جرم ماه که باز مختص بدان است و شب و روز و وزش بادهای و حرکت ابرها و ریزش بارانها در تحت آن نظام اداره می شود. باز این دایره نسبت به موجوداتی که در زمین پدید می آیند، تنگ تر می شود و در آن دایره معادن و نباتات و حیوانات و سایر ترکیبات درست می شود و باز این دایره در خصوص یک یک انواع نباتات، حیوانات، معادن و سایر ترکیبات تنگ تر می شود، تا آن که نوبت به عناصر غیر مرکب برسد و باز به ذرات و اجزای ذرات و در آخر به آخرین جزئی که تاکنون علم بشر بدان دست یافته برسد، یعنی به الکترون و پروتون، که تازه در آن ذره خرد، نظامی نظیر نظام در منظومه شمسی می بینیم، هسته ای در مرکز قرار دارد و اجزای دیگر دور آن هسته می گردند، آنچنان که ستارگان به دور خورشید در مدار معین می گردند و در فلکی حساب شده، شنا می کنند...! ^(۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۳۴۸.

تحول و دگرگونی در نظامها

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ...!»
(۱۶۴ / بقره)

انسان در هر نقطه از نقاط این عالم بایستد و نظام هر یک از این عوامل را زیر نظر بگیرد، می بیند که نظامی است دقیق و عجیب و دارای تحولات و دگرگونی های مخصوص به خود، دگرگونی هایی که اگر نبود، اصل آن عالم پای برجا نمی ماند و از هم پاشیده می شد. دگرگونی هایی که سنت الهی با آن زنده می ماند، سنتی که عجایبش تمام شدنی نیست و پای خرد به کرانه اش نمی رسد...! ^(۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۳۴۸.

وحدت و هماهنگی در نظام آفرینش

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ...!»
(۱۶۴ / بقره)

در جریان نظام آفرینش حتی به یک نقطه استثنا بر نمی خوریم. هیچ تصادفی هر چند به ندرت در آن رخ نمی دهد، نظامی است که نه تاکنون و نه هیچ وقت، عقل بشر به کرانه اش نمی رسد و مراحلش را طی نمی کند.

اگر از خردترین موجودش چون مولکول شروع کنی و به طرف مرکباتی که از آن ترکیب یافته بالا بیایی، تا بررسی به منظومه شمسی و کهکشان‌هایی که تاکنون به چشم مسلح دیده شده، بیش از یک عالم و یک نظام نمی‌بینی و اگر از بالا شروع کنی و کهکشان‌ها را یکی پس از دیگری از هم جدا نموده، منظومه‌ها را از نظر بگذرانی و تک تک کرات را و سپس کره زمین و در آخر ذره‌ای از آن را تجزیه کنی تا به مولکول بررسی، باز می‌بینی از آن عالم واحد و آن نظام واحد و آن تدبیر متصل چیزی کم نشده، با این‌که هیچ دو تایی از این موجودات را مثل هم نمی‌بینی: دو تا انسان، دو تا گوسفند، دو تا شاخه توت، دو تا برگ گردو، دو تا مگس و بالاخره هر جفت جفت موجودات را در نظر بگیری، خواهی دید که هم ذاتاً مختلفند و هم حکماً و هم شخصاً.

پس روبرهم عالم یک چیز است و تدبیر حاکم بر سراپای آن متصل است و تمامی اجزایش مسخر برای یک نظام است، هر چند که اجزایش بسیار و احکامش مختلف است: «عَنْتِ الْوُجُوهُ لِحَيِّ الْقَيُّومِ - همه وجوه برای خدای حی و قیوم خاضع است!» (۱۱۱ / طه)

پس اله عالم که پدیدآورنده آن و مدبر امر آن است، نیز یکی است.^(۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۳۴۸

وحدت نظام انسان و نظام جهان

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ...!» (۱۶۴ / بقره)

برهان سومی که در آیه اقامه شده از راه احتیاج انسان است، که می‌فرماید:

این انسان، که یکی از پدیده‌های زمینی است، در زمین زنده می‌شود و زندگی می‌کند و سپس می‌میرد و دوباره جزو زمین می‌شود، در پدید آمدنش و بقایش، به غیر این نظام کلی که در سراسر عالم حکمفرماست و با تدبیری متصل سراپای عالم را اداره می‌کند، به نظام دیگری احتیاج ندارد.

این اجرام آسمانی در درخشندگی و حرارت، این زمین در شب و روزش و بادها و ابرها و باران‌هایش و منافع و کالاهایی که از هر قاره به قاره دیگرش منتقل می‌شود، همه این‌ها مورد احتیاج آدمی است و زندگی انسان و پیدایش و بقایش بدون آن تدبیر

نمی‌شود. و خدا از ماورای همه این‌ها محیط به آدمی است - پس وقتی نظام هستی انسان و همه عالم یکی است، نتیجه می‌گیریم که اله و پدیدآورنده و مدبر آن، همان اله و پدیدآورنده و مدبر امر انسان است.

در آیه مورد بحث بعد از اقامه سه برهان بر وحدت اله، که در آیه قبل ادعا شده بود، برهانی هم بر دو اسم رحمان و رحیم اقامه کرده است.

بیان آن برهان این است که این اله، که مایحتاج هر چیزی را به او داده و آن‌چه را که هر چیز در رسیدن به سعادت وجودی‌اش و نیز در رسیدن به سعادت در غایتش و اگر غیر از زندگی در دنیا آخرتی هم دارد، در رسیدن به غایت اخرویش، بدان نیازمند است، در اختیارش گذاشته، چنین الهی رحمان و رحیم است.

رحمان - بدین جهت که مایحتاج مادی تمام موجودات را فراهم کرده است.
 رحیم - بدین جهت که مایحتاج آدمی را در رسیدن به سعادت آخرتش در دسترس او گذاشته است.

چه‌طور ممکن است خدایی که عاقبت امر انسان و آخرت او را تدبیر کرده، غیر آن خدایی باشد که خود انسان را تدبیر می‌کند؟^(۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۳۴۹.

فصل دوم

نظام آفرینش و آفریننده جهان

نظام حق و چگونگی حق بودن الهی

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ!» (حج / ۶)

اشاره آیه به مطالبی است که در آیه قبلی آمده بود و آن خلقت انسان و گیاه بود و تدبیر امر آنها از نظر حدوث و بقاء و هم از نظر خلقت و تدبیر، امری است دارای واقعیت، که کسی نمی‌تواند در آنها تردید کند.

آنچه از سیاق بر می‌آید این است که مراد از «حق» خود «حق» است. می‌خواهد بفرماید: خدای تعالی خود حق است و حقی که هر موجودی را تحقق می‌دهد و در همه چیز نظام حق جاری می‌کند، پس همین که خدای تعالی حق است و هر چیزی تحققش به اوست، سبب شده که این موجودات حق و نظام‌های حق جاری در آن به وجود آید و همه این‌ها کشف می‌کند از این که او حق است.

جمله «وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ»، عطف است به مطلب آیه قبل و آن عبارت بود از انتقال دادن خاک مرده را از حالی به حالی و رساندنش به انسانی زنده و نیز انتقال دادن زمین مرده را به وسیله آب، به صورت نباتی زنده و این کار همچنان ادامه دارد، به‌خاطر این‌که او کارش زنده کردن مردگان است.^(۱)

۱- المیزان ج ۲۸، ص ۲۰۷.

مفهوم حق در خلقت

« وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ! » (۲۲ / جاثیه)

ظاهراً مراد از سماوات و ارض، کل عالم محسوس باشد و می‌فهماند که خلقت عالم در جامه حق صورت گرفت و باطل و بازیچه نبوده است. حق بودن این عالم کون و فساد به این است که برای آن غایتی و هدفی ثابت و باقی در ماورای آن باشد.

به حق بودن خلقت اقتضا می‌کند که در ماورای این عالم و بیرون از آن عالمی دیگر باشد، که در آن عالم موجودات جاودانه شوند و به عدل بودن خلقت هم این اقتضا را دارد که هر نفسی، جزایی که استحقاق دارد داده شود: «وَلِيُجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ!»^(۱)

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۲۸۲.

علم به کیفیت آفرینش و هدف در آن

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ...؟» (۱۹ / ابراهیم)

- (آیا نمی‌بینی که خدا آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید؟)

مقصود از دیدن، علم قاطع است. آری علم است که می‌تواند به کیفیت خلق آسمان‌ها و زمین تعلق بگیرد، نه رؤیت به چشم.

فعل خدای تعالی (خلقت این عالم) از این نظر حق است که در ماورای خود و بعد از انعدام خود اثر و خلف و هدفی باقی می‌گذارد و اگر غیر از این بود و دنبال این عالم اثری باقی نمی‌ماند، فعل خدای تعالی باطل بود.

فعل و عمل وقتی حق است که در آن خاصیتی باشد که فاعل منظورش از آن فعل همان خاصیت باشد و با عمل خود به سوی همان خاصیت پیش برود و اما اگر فعلی باشد که فاعل منظوری غیر از آن فعل نداشته باشد، آن فعل باطل است.

می‌بینیم هر یک از انواع موجودات این جهان از اول پیدایش و تکون خود متوجه نتیجه و غایتی است نشان شده، که جز رسیدن به آن غایت هدف دیگری ندارد. و نیز می‌بینیم که بعضی از این انواع غایت بعض دیگر است. مانند عناصر زمین که گیاهان از آن بهره‌مند می‌شوند و مانند گیاهان که حیوانات از آن‌ها استفاده می‌برند و هم‌چنین

حیوان که برای انسان خلق شده است.

بنابراین لایزال خلقت عالم از مرحله‌ای به مرحله‌ای و از غایتی به غایتی شریف‌تر پیش می‌رود، تا آن‌که به غایتی برسد که غایتی مافوق آن نیست و آن بازگشت به سوی خدای سبحان است: «وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى!»^(۱)

۱- المیزان ج ۲۳، ص ۶۳.

وحدت در کثرت و کثرت خواص و آثار طبیعی

« المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ...! » (۱ تا ۳/رعد)

سیاق آیه فوق سیاق اقامه حجت است بر توحید ربوبیت، نه بر اثبات صانع و یا توحید او و خلاصه آن حجت این است که اختلاف اثری که در موجودات هست با این‌که ماده اصلی همه آن‌ها یکی است، از این حقیقت پرده بر می‌دارد که همه مستند به سببی هستند و رای این اصل مشترک که انتظام آن از مشیت و تدبیر اوست، پس مدبر عالم خدای سبحان است و همو رب آن است و ربی غیر آن ندارد. این است خلاصه حجتی که آیه در مقام بیان آن است.

فرق میان دو حجت و دلیل یعنی حجت: «وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ»، و حجت «وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ»، این است که اولی توحید ربوبیت را از وحدتی که در کثرت مشاهده می‌شود و ارتباط و اتصالی که در تدبیر همه موجودات عالم با همه کثرتش دیده می‌شود اثبات می‌نماید و می‌رساند که مدبر آن یکی است.

ولی دومی که به عکس اولی این مدعا را از طریق کثرت خواص و آثار در موجوداتی که در شرایط واحدی قرار دارند اثبات می‌کند، اولی از طریق وحدت در کثرت، دومی از راه کثرت در وحدت و می‌رساند که اختلاف آثار و خواص موجودات با این‌که اصل همه یکی است خود کاشف از وجود مبدئی است که این آثار و خواص مختلف و متفرق را افاضه می‌کند و خود امری است ماورای طبایع این موجودات و سببی است فوق این اسباب که گفتیم اصلشان واحد است و او رب همه است و ربی غیر او نیست.

حجت: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ»، دلیل بود که مدعا را از هر دو طریق اثبات می‌کرد. حاصلش این است که امر عالم با همه تشمت و تفرقی که دارد، تحت تدبیر واحدی اداره می‌شود، پس به‌همین دلیل رب آن نیز واحد است و آن خدای سبحان است و

خداوند تعالی که آیات را تفصیل می‌دهد و هر یک را از دیگری متمایز و جدا می‌سازد و در نتیجه سعید از شقی و حق از باطل جدا می‌گردد و این همان معاد است، پس خداوند متعال از این برهان خود دو نتیجه می‌گیرد، یکی مبدأ و یکی هم معاد. و درباره معاد می‌فرماید: «لَعَلَّكُمْ يَلْقَاءُ رَبِّكُمْ تَوَقُّونَ!»^(۱)

۱-المیزان ج ۲۲، ص ۱۷۵.

استناد خلقت اولیه و تداوم و بقای اشیاء به خدای تعالی

«ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ!» (۱۰۲ / انعام)

«این خدای یکتاست که پروردگار شماسست خدایی جز او نیست، خالق همه چیزاست...!»
 عده‌ای چون دیده‌اند که خدای تعالی خلقت تمامی اشیاء را به خود نسبت داده و در عین حال رابطه علیت و معلولیت را هم صحیح و مسلم دانسته است، پیش خود برای رفع این تنافی گفته‌اند: خدای تعالی تنها علت ایجاد اشیاء است و اما بقای اشیاء مستند است به همین علت‌هایی که خود ما به علت آن‌ها پی برده‌ایم و اگر خدای تعالی در بقاء هم علیت داشت لازم می‌آمد دو علت مستقل در یک معلول توارد و اجتماع کنند و لذا می‌بینیم این دسته از علما همیشه سعی دارند، وجود صانع عالم را به وسیله حدوث موجودات اثبات کنند و به حدوث انسان بعد از نبودش و حدوث زمین و حدوث عالم بعد از عدمش تمسک جویند.

و نیز می‌بینیم که در اثر این اشتباه حدوث و وجود هر چیزی را که به علت حدوثش برخورده‌اند، مستند به آن علت دانسته و حدوث امثال روح و زندگی انسانی و حیوانی و نباتی را مستند به خود خدای تعالی دانسته و طبقه بی‌سوادتر آنان امثال ابر و باران و برف و ستاره‌های دنباله‌دار و زلزله و قحط سالی و مرض‌های عمومی را که فهم عامیانه آنان به علل طبیعی آن‌ها نرسیده نیز مستند به خدای تعالی دانسته و در نتیجه هر وقت به علت طبیعی یکی از آن‌ها پی می‌برند با شرمساری از گفته قبلی خود - علت این گونه حوادث خود خدای تعالی است - چشم پوشیده و یا در برابر خصم تسلیم می‌شوند.

عده کثیری از دانشمندان علم کلام همین درک ساده عوامی را به صورت یک مطلب علمی درآورده و گفته‌اند: وجود ممکن تنها در حدوثش محتاج به واجب‌الوجود است نه در بقاء؛ حتی بعضی از آنان تصریح کرده‌اند که اگر هم فرض کنیم خدایی نباشد عالمی که آن خدا آفرید و رفت باقی خواهد ماند و چرخش به طور اتوماتیک خواهد

گردید و به نظر چنین می‌رسد که این حرف از ناحیه یهودی‌ها در بین مسلمین رخنه یافته و ذهن پاره‌ای از علمای کم بضاعت اسلام را مشوب نموده و در نتیجه حرف‌های دیگری از قبیل محال بودن بداء و نسخ را هم بر آن متفرع کرده‌اند و هنوز هم که هنوز است این قبیل حرف‌ها در میان مردم در دهان‌ها می‌گردد.

به هر حال شبهه نامبرده موهوم‌ترین شبهات و پست‌ترین اوهام است و احتجاجات قرآن کریم مخالف آن است. چون قرآن کریم تنها به مثل روح استدلال بر وجود صانع نکرده و بلکه به تمامی آیات مشهوده در عالم و نظام جاری در هر نوع از انواع مخلوقات و تغییر و تحول و فعل و انفعال آن‌ها و منافی که از هر یک از آن‌ها استفاده می‌شود، استدلال کرده است و این مخالف با آن نظریه است. چون خداوند همه عالم و عوامل آن را چه مشهود و چه غیر مشهود معلول و مصنوع خود دانسته و به وجود آفتاب و ماه و ستارگان و طلوع و غروب آن‌ها و منافی که مردم از آن‌ها استفاده می‌کنند و چهار فصلی که در زمین پدید می‌آورند و هم‌چنین به وجود دریاها و نهرها و کشتی‌هایی که در آن‌ها جریان می‌یابد و ابرها و باران‌ها و منافی که از ناحیه آن‌ها عاید بشر می‌شود و هم‌چنین به وجود حیوانات و نباتات و احوال طبیعی و تحولاتی که دارند از قبیل نطفه بودن و سپس جنین‌شدن و کودک و جوان و پیرشدن آن‌ها و سایر تحولاتشان بر وجود صانع استدلال کرده است.

و حال آن‌که تمامی آن‌چه که خدای تعالی به آن استدلال بر وجود صانع کرده و آن‌ها را معلول خود دانسته همه معلول موجوداتی قبل از خود و از سنخ خود هستند، موجودات امروز علت موجودات فردا و موجودات فردا معلول موجودات امروزند و اگر بقای موجودات بی‌نیاز از وجود خدای تعالی بود و به طور طبیعی و خودکار جریان علیت و معلولیت همچن در بین آن‌ها ادامه داشت، استدلال‌های نامبرده قرآن کریم هیچ کدامش صحیح و بجا نبود.^(۱)

۱- المیزان ج ۱۴، ص ۱۴۳.

آفرینش و تدبیر آسمان‌ها و زمین و رابطه آن با ولایت و شفاعت الهی

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ!» (۴/سجده)

تعبیر به استواء در عرش کنایه است از مقام تدبیر موجودات و به نظام در آوردن

آن‌ها، نظامی عام و پیوسته، که حاکم بر همه آن‌ها باشد. اگر بعد از خلقت آسمان‌ها و زمین مسئله استواء بر عرش را ذکر کرد برای این بود که سخن در اختصاص ربوبیت و الوهیت به خدای یگانه بود. چون بین خلقت و تدبیر ملازمه هست، یعنی یکی از دیگری جدایی‌پذیر نیست.

باز به همین جهت بعد از ذکر استواء بر عرش نمونه‌ای از تدبیر خدا را ذکر نموده، فرمود: « ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ! » چون ولایت و شفاعت نیز مانند استواء بر عرش از شئون تدبیر است.

- « مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ! »

« **وَلِيٌّ** » به معنای کسی است که مالک تدبیر امر چیزی باشد و معلوم است که امور ما و آن شئونی که قوام حیات ما با آن‌هاست قائم به هستی است و محکوم و در تحت تدبیر نظام عامی است که حاکم بر همه هستی است و نیز محکوم به نظام خاصی است که خود ما انسان‌ها داریم و نظام هر چه باشد چه عامش و چه خاصش از لوازم و خصوصیات است که خلقت هر چیزی دارد و خلقت هم هر چه باشد مستند به خدای تعالی است، پس اوست که خصوصیات هر موجودی و از آن جمله انسان را داده و در نتیجه باز هموست که برای انسان نظامی مخصوص به خودش و نظامی عام مقرر کرده، پس همو مدبر و ولی ماست، که به امور ما رسیدگی نموده و شئون ما را تدبیر می‌کند، همانطور که ولی هر چیزی است و در این باب شریکی برایش نیست.

« **شَفِيعٍ** » عبارت است از کسی که منضم به سببی ناقص شود و سببیت ناقص آن را تکمیل کند. هر یک از اسباب و شرایط عالم، شفیع یکدیگرند، چون سببیت یکدیگر را در تأثیر تکمیل می‌کنند، همچنان‌که هر یک از ابر، باران، آفتاب و سایه و امثال آن شفیع رویدنی‌ها هستند، چون هر یک سببیت دیگری را تکمیل می‌کنند. وقتی پدید آورنده اسباب و اجزای آن‌ها و ربط دهنده بین آن‌ها و مسببات، خدای سبحان بود، پس خدا شفیع حقیقی است، که نقص هر سبب را تکمیل می‌کند، پس شفیع واقعی و حقیقی تنها خداست و غیر او شفיעی نیست.

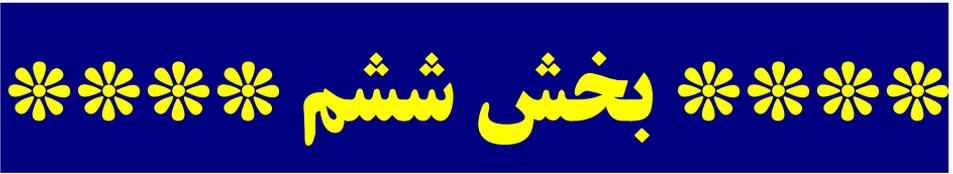
به بیانی دیگر و دقیق‌تر، این‌که اسماء حسناى خدای تعالی واسطه‌هایی بین او و بین خلقتش در رساندن فیض به ایشان هستند. مثلاً خدای تعالی بدان جهت که دارای اسم رازق، جواد، غنی و رحیم است به خلق خود رزق می‌دهد و بدان جهت که شافی، معافی، رؤف و رحیم است بیماران را شفا می‌دهد و بدان جهت که شدیدالبطش، ذوانتقام و عزیز است ستمکاران را هلاک می‌کند. و هم‌چنین هر فیضی را که به خلق می‌رساند، به

وساطت یکی از اسماء حسنايش می‌رساند.

و بنابراین هیچ چیز از مخلوقات او که وجودش مرکب است نخواهی دید، مگر آن که در وجود آن، چند اسم از اسماء حسناي خدا دخالت و وساطت دارند، که این چند اسم بعضی مافوق بعضی و بعضی در عرض دیگرند و آن اسمی که از همه خصوصی‌تر است، واسطه است بین یک موجود و آن اسمی که اعم از خودش است: مثلاً اسم شافی اخص از اسم رؤف و رحیم است، چون آن فقط مربوط به شفای بیماران است ولی آن دو، هم شامل بیماران می‌شود و هم غیر آنان. به همین جهت اسم شافی واسطه می‌شود بین مریض و اسم رحیم و رؤف، باز اسم رحیم خصوصی‌تر از اسم قدیر است و به همین جهت واسطه می‌شود میان قدیر و بیمار... و به همین منوال سایر اسماء. این وساطت در حقیقت تتمیم تأثیر سبب در مسبب است. و یا بگو نزدیک کردن مسبب است به سبب تا تأثیر سبب به فعلیت برسد.

از این معنا نتیجه می‌گیریم که خدا شفیع می‌شود با بعضی از اسماء خود، نزد بعضی دیگر. پس صحیح است که به استعمال حقیقی گفت: که خدا شفیع است و غیر از او شفיעی نیست! (دقت بفرمایید!)^(۱)

۱- المیزان ج ۳۲، ص ۷۴.



نظام ازواج

فصل اول

نظام ازواج در طبیعت

خلقت ازواج و نظام جاری در کل موجودات عالم

«سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ!» (۳۶/یس)

آیه فوق اشاره می‌کند به این که :

مسئله تزویج دو چیز با هم و پدید آوردن چیز سوم، اختصاص به انسان و حیوان و نبات ندارد، بلکه تمامی موجودات را از این راه پدید می‌آورد و عالم مشهود را از راه زاد و ولد تنظیم می‌فرماید. به طور کلی عالم را از دو موجود فاعل و منفعل درست کرده، که این دو به منزله نر و ماده حیوان و انسان و نباتند. هر فاعلی با منفعل خود برخورد می‌کند و از برخورد آن دو، موجودی سوم پدید می‌آید. آن‌گاه خدای را تنزیه کرده و می‌فرماید: «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا - منزله است خدایی که جفت‌ها همه را آفریده است!»

جمله « مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ، » با جمله بعدیش بیان ازواج است، آن‌چه که زمین می‌روپاند، عبارتست از نباتات و ممکن هم هست بگوییم شامل حیوانات (که یک نوع از آن آدمی است)، نیز می‌شود، چون این‌ها هم از مواد زمینی درست می‌شوند خدای تعالی هم درباره انسان که گفتیم نوعی از حیوانات است فرموده: « وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا - خدا شما را از زمین رویانید و چه رویاندنی!»

باز مؤید این احتمال این است که ظاهر سیاق بیان این است که شامل تمامی افراد مشخصی بشود، چون می‌بینیم که حیوان را در اعداد ازواج نام نبرده، با این که زوج

بودن حیوانات در نظر همه روشن‌تر بوده، از زوج بودن نبات، پس معلوم می‌شود منظور از « مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ - هر چه را که زمین از خود می‌رویاند،» همه گیاهان و حیوانات و انسان‌هاست.

- «وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ...» یعنی از خود مردم، «وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ!» یعنی از آن چه مردم نمی‌دانند و آن عبارت است از مخلوقاتی که هنوز انسان از وجود آن‌ها خبردار نشده، و یا به کیفیت پیدایش آن‌ها و یا به کیفیت زیاد شدن آن‌ها اطلاع پیدا نکرده است.^(۱)

۱- المیزان ج ۳۳، ص ۱۴۰.

نحوه آفرینش آسمان و زمین و خلقت ازواج

«فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ!»
(۱۱/شوری)

معنای جمله «فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»، این است که او پدیدآورنده موجودات از کتم‌عدم است، آن هم پدیدآورنده بدون الگو و معنای جمله «جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا»، این است که او شما را نر و ماده آفرید تا با ازدواج آن دو، مسئله توالد و تناسل و زیاد شدن افراد صورت بگیرد. معنای جمله «وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا»، این است که چهارپایان را هم نر و ماده آفرید. «يَذُرُّكُمْ فِيهِ»، یعنی در این قرار دادن، شما را زیاد کرد. خطاب در جمله، هم به انسان است و هم به حیوان.

در این آیه به انحصار ربوبیت در خدای تعالی اقامه حجت می‌کند. خلاصه حجت مزبور این است که، خدای تعالی پدیدآورنده موجودات است و فاطر آن‌هاست. یعنی موجودات را او از کتم‌عدم بیرون می‌کند. شما را نر و ماده خلق کرد و از این راه عدد شما را بسیار کرد و هم‌چنین حیوانات را نیز نر و ماده آفرید و از این طریق آن‌ها را تکثیر نمود، تا شما (نسل به نسل) از آن حیوانات (نسل به نسل) استفاده کنید و این، هم خلقت است و هم تدبیر.^(۱)

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۴۱.

توسعه آسمان و گسترش زمین و خلقت ازواج

«وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ!» (۴۷ تا ۴۹/ذاریات)

کلمه «آید» هم به معنای قدرت است و هم به معنای نعمت. بنابراین معنای اول،

معنای آیه چنین می‌شود: که آسمان را با قدرتی بنا کردیم که با هیچ مقیاسی توصیف و اندازه‌گیری نمی‌شود و ما دارای وسعتی در قدرت هستیم، که هیچ چیز آن قدرت را مبدل به عجز نمی‌کند.

بنابر معنای دوم چنین می‌شود: که ما آسمان را بنا کردیم در حالی که بنا کردنش مقارن با نعمتی بود که آن نعمت را با هیچ مقیاسی نمی‌توان تقدیر کرد و ما دارای نعمتی واسع هستیم و دارای غنایی مطلق می‌باشیم و خزانه‌های ما با اعطاء و رزق دادن پایان نمی‌پذیرد، از آسمان هر که را بخواهیم و به هر جور بخواهیم رزق می‌دهیم.

احتمال هم دارد که از کلمه «مُوسِعُونَ» منظور توسعه دادن به خلقت آسمان خواهد بود، که بحث‌های ریاضی امروز هم آن را تأیید می‌کند.

- «وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ!»

ما زمین را گسترده‌ایم و مسطحش کردیم، تا شما بتوانید روی آن قرار گیرید، و در آن ساکن شوید، پس ما چه خوب گسترده‌ای هستیم. و البته باید دانست که این مسطح کردن زمین با کروی بودن آن منافات ندارد.

«وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ!»

کلمه «زَوْجَيْنِ» به معنای هر دو چیزی است که مقابل هم باشند، یکی مؤثر و دیگری متأثر، بعضی گفته‌اند: این کلمه به معنای مطلق هر دو چیز متقابل است، مانند زن و شوهر، زمین و آسمان، شب و روز، خشکی و دریا، انس و جن.^(۱)

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۲۹۱.

حفاظ آسمان‌ها و زمین، انتشار جنندگان و رویش ازواج

«خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ!» (۱۰ / لقمان)

کلمه «تَرَوْنَهَا» احتمال دارد قید توضیحی باشد و معنا این باشد که «شما آسمان‌ها را می‌بینید که ستون ندارد»، و احتمال هم دارد قید احترازی باشد و معنا چنین باشد: «که خدا آن‌ها را بدون ستونی دیدنی خلق کرده»، تا اشعار داشته باشد به این که آسمان‌ها ستون دارد، لکن دیدنی نیست.

- «وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ!»

یعنی کوه‌های شامخی در زمین نهاد، تا زمین دچار اضطراب نگشته،

شما را مضطرب نکنند و این خود اشعار دارد بر این که بین کوه‌ها و زلزله‌ها رابطه‌ای مستقیم است.

- «وَبَتَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ!»

یعنی در زمین از هر جنده‌ای منتشر کرد.

- «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ!»

یعنی نازل کردیم از جهت بالای سر شما آبی، (که همان باران باشد) و رویاندیم در آن مقداری از هر دو جفت نباتی شریف که منافع شما در آن است و برایتان فوایدی دارد. در این بیان اشاره است به این که نباتات نیز مانند حیوانات نر و ماده‌اند.^(۱)

۱- المیزان ج ۳۲، ص ۲۳.

بنای آسمان و گسترش زمین و رویش ازواج و عوامل حیات

«أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا... وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا...!» (۶ تا ۱۱ / ق)

اگر کلمه «سَمَاء» را مقید کرد به کلمه «بالای سرشان» به این منظور بوده که بفهماند هر چیز را انکار کنند، این آسمان را نمی‌توانند انکار کنند، چون جلوی چشمشان و بالای سرشان است. و منظور از این که فرمود: آسمان را زینت دادیم، این است که ستارگان درخشان با آن جمال بدیع که دارند در آسمان آفریدیم. پس خود ساختمان این بنای بدیع با آن جمال خیره کننده‌اش و با این که هیچ ترک و شکافی در آن نیست، صادق‌ترین شاهد بر قدرت قاهره و علم محیط او به تمامی خلاق است.

- «وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَالْأَقْيُنَا فِيهَا زَوَاسِيَ وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ...!»

«مَدَّ» زمین به معنای گستردن است و خدای تعالی زمین را طوری گسترده آفریده که با زندگی انسان‌ها سازگار باشد. کلمه «رَاسِيَه» به معنای هر چیز ثابت است و کلمه «بَهِيج» از بهجت است. بهجت را به معنای آن حسنی گرفته‌اند که مانند گل‌ها و درختان خرم و باغ‌های سبز دیدنش لذت‌آور است. مراد به رویاندن هر جفتی بهیج، رویاندن هر نوعی از گیاهان خوش منظر است. پس خلقت زمین و تدابیر الهیه‌ای که در آن جریان دارد، بهترین دلیل است که می‌تواند عقل را بر کمال قدرت و علم صانع آن رهنمون شود.

- «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ!»

منظور از آب مبارک باران است و اگر آن را مبارک خوانده، بدین جهت است که

خیرات آن به زمین و اهل زمین عاید می‌شود، منظور از «حَبُّ الْحَصِيدِ» حبه و

دانه محصود و درو شده است. معنای آیه چنین است: (از آسمان آبی پر برکت نازل کردیم و به دنبالش باغ‌ها و دانه‌های درو کردنی رویاندیم).

- «وَالنَّخْلَ بِاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ - درختان خرماى بلند با شکوفه‌های روی هم چیده،»

- «رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ!»

ما این باغ‌ها و این دانه‌های درو شده و نخل‌های بلند بالا، با طلع‌های روی هم چیده را رویاندیم، برای این که رزقی باشد برای بندگان. پس کسی که این نباتات را آفرید، تا بندگان را روزی دهد، با آن تدابیر وسیع و محیرالعقولی که در آن‌ها به کار برده، دارای علمی بی‌نهایت و قدرتی است، که زنده کردن انسان‌ها بعد از مردن هرچند اجزایشان متلاشی و جسمشان در زمین گم شده باشد، عاجز نمی‌سازد.^(۱)

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۲۲۴.

خلق ازواج و تأمین وسایل حمل و حرکت انسان

«وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ!» (۱۲ و ۱۳ / زخرف)

مراد به «أَزْوَاج» به نظر برخی از مفسرین، اصناف موجودات از نر و ماده و سیاه و سفید و امثال آن است. بعضی دیگر گفته‌اند: مراد جفت از هر چیز است، چون هر موجودی سوای خدای تعالی جفتی دارد، بالا و پایینی دارد، راست و چپ و نر و ماده‌ای دارد.

- برایتان از کشتی و چهار پایان چیزهایی قرار داد که سوارش شوید.

- «لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ

الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ. تا بر پشت آن‌ها قرار گیرید و آن‌گاه هنگام قرار گرفتن بر پشت آن‌ها، به یاد نعمت پروردگارتان افتید و بگویید: منزه است آن خدایی که این مرکب را برای ما مسخر کرد و گرنه ما نمی‌توانستیم آن را رام خود کنیم.»

مراد به یاد آوردن نعمت رب بعد از استواء بر پشت حیوان یا کشتی، این است که به یاد نعمت‌هایی بیفتی که خدا آن‌ها را مسخر انسان کرده و انسان از آن‌ها استفاده می‌کند. مثلاً از یک محل به محل دیگر می‌رود و بار و بینه خود را حمل می‌کند. همچنان

که در جای دیگر فرمود: «کشتی‌ها را مسخر کرد برای شما تا به امر خدا در دریا جریان یابد،» (۳۲ / ابراهیم) و نیز فرمود: « و چهارپایان را آفرید... و بار و بنه خود را به وسیله آن به نقاط دوری حمل می‌کنید که بدون آن‌ها نمی‌توانید حمل کنید، مگر به جان‌کندن!» (۷ / نحل) و ممکن هم هست مراد به یادآوری نعمت، یادآوری مطلق نعمت‌ها باشد، چون معمولاً آدمی از یاد یک نعمت به یاد نعمت‌های دیگر نیز منتقل می‌شود.^(۱)

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۱۴۰.

آیت رویش ازواج نیکو

«أَوْلَمْ يَرَوْ إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ!» (۸/ شعراء)

« هیچ‌نگاهی به این نباتات که از زمین رویانیدیم، نباتاتی که جفت‌هایی کریمند، نی‌فکندند؟ »

رؤیت در این جمله متضمن معنای نظر و تفکر است. مراد به زوج کریم - به طوری که گفته‌اند - به معنای زوج نیکو است، آن نباتاتی است که خدای سبحان در ماده‌شان خلق کرده. بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد به آن همه موجودات رویدنی است، چه نبات و چه حیوان و چه انسان، به دلیل این‌که در جای دیگر در خصوص انسان فرموده: - «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ!»

کلمه «ذَلِكَ» اشاره است به داستان رویانیدن هر جفتی کریم، که در آیه قبلی بود و از این جهت آیت است که هر یک از این جفت‌ها را ایجاد کرده و نواقص هر یک از دو طرف زوج را با دیگری برطرف کرده است. و هر دو طرف را به سوی آن غایتی که بدان منظور ایجاد شده‌اند، سوق داده و به سوی آن هدف هدایت نموده است. و خدایی که چنین سنتی در همه کاینات دارد، چه طور ممکن است امر انسان‌ها را مهمل بگذارد؟ و به سوی سعادتش و آن راهی که خیر دنیا و آخرتش در آن است، هدایت نکند؟ این، آن حقیقتی است که آیت رویدنی‌ها بدان دلالت دارد.^(۱)

۱- المیزان ج ۳۰، ص ۸۸.

نظام ازواج و تلقیح در گیاهان و تأثیر باران و نیروی ثقل در رویش گیاه

«وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ!»

(۲۲/حجر)

امروزه در مباحث گیاه‌شناسی مسلم شده که مسئله نر و مادگی در تمام گیاهان هست و بادها در وزش خود ذراتی از گرد گل گیاه نر را به گیاه ماده منتقل می‌کنند و آن را بارور می‌سازند. قرآن کریم در آیه مورد بحث همین حقیقت را پرده‌برداری می‌کند و می‌فرماید: «ما بادها را برای کار تلقیح فرستادیم!»

- «فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ!»

جمله فوق اشاره به باران است که از ابرها فرو می‌ریزد. در مباحث علمی عصر مسلم شده که آب موجود در کره زمین از باران‌هایی جمع شده که از آسمان فرو ریخته‌اند.

آیه مورد بحث که با قسمت اولش یعنی جمله «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ» مسئله نر و مادگی و تلقیح گیاهان را و با قسمت دومش یعنی جمله «فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ»، مسئله پیدایش آب را از باران اثبات نموده است، هم‌چنین آیه قبل که داشت: «وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ»، به یک حقیقت علمی دیگر اشاره نموده و آن این است که وزن در رویدن نباتات مؤثر است. و این خود یکی از دقایق علمی امروز است، که قرآن کریم گوی سبقت را در آن از همه آکادمی‌های علمی جهان ربوده است و کشف این اسرار در چهارده قرن قبل به وسیله قرآن کریم دست کمی از معجزه ندارد، بلکه همان معجزه است.^(۱)

۱- المیزان ج ۲۳، ص ۲۱۴.

تکون ازواج مختلف میوه‌ها و ثمرات

«وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ!» (۳۰/رعد)

- از جمیع میوه‌هایی که ممکن است تکون یابد، در زمین انواع مختلفی از حیث نوع و از حیث تابستانی و زمستانی و از حیث شیرینی و غیر آن و تری و خشکی آن قرار داد.

این معنای معروف در تفسیر کلمه «زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» است و بنابراین تفسیر، مقصود از

دو زوج دو صنف خواهد بود، که یک صنف با صنفی دیگر مخالف باشد، چه این که صنف سومی داشته باشد یا نداشته باشد.

در تفسیر جواهر در ذیل «رُؤُجَيْنِ اٰثْنَيْنِ» گفته است: خداوند در زمین از هر صنفی از میوه‌ها زوج قرار داده، یعنی دو تا، یکی نر و یکی ماده، که ازدواج آن‌ها در گل‌هایشان صورت می‌گیرد.

گفتار وی هر چند از حقایق علمی است که هیچ تردیدی در آن نیست، لکن ظاهر آیه کریمه با آن مساعدت ندارد، چه ظاهر آیه این است که خود میوه‌ها زوج و دو تا هستند، نه این که از درختی خلق می‌شوند که آن درخت‌ها زوج و دو تایی باشند.^(۱)

۱- المیزان ج ۲۲، ص ۱۷۱.

اثر خاک در رشد گیاه و ازواج نبات

«وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رُؤُجٍ مَبِیْحٍ!» (سوره حج/۶)

زمین بعد از آن که ما آب را بر آن نازل کردیم از هر صنف از اصناف گیاهان دارای بهجت، یعنی رنگ خوش و برگ و گل خندان برویاند. ممکن هم هست مراد به زوج معنای مقابل فرد باشد، برای این که در جاهای دیگر کلام خدای تعالی این معنا ثابت شده، که گیاهان نیز ازدواج دارند، همچنان که برای آن‌ها حیات و زندگی اثبات شده است و علوم تجربی امروز نیز با آن موافق است.

حاصل معنا این است که زمین در رویاندن گیاهان و رشد دادن آن‌ها اثری دارد، نظیر اثر رحم در رویاندن فرزند، که آن را از خاک گرفته و به صورت نطفه و سپس علقه و آن گاه مضغه و آن گاه انسانی زنده در می‌آورد.^(۱)

۱- المیزان ج ۲۸، ص ۲۰۷.

فصل دوم

نظام ازواج انسان

آفرینش زوج انسان و آرام دل او

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا!» (اعراف / ۱۸۹)

- ای گروه بنی آدم خدای تعالی آن کسی است که شما را آفرید «مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»، از تن واحدی که پدرتان بود و «جَعَلَ مِنْهَا»، و از آن یعنی از نوع آن «زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا»، همسرش را آفرید تا آن مرد به داشتن آن همسر دل آرام شود.^(۱)

۱- المیزان ج ۱۶، ص ۲۹۷.

نعمت آفرینش زوج برای انسان و تشکیل خانواده

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً!» (نحل / ۷۲)

- خداوند برای شما از همسرانتان فرزندان و یاورانی قرار داد که به خدمت آنان در حوائجتان استعانت بکنید و با دست آنان مکاره و ناملایمات را از خود دور سازید و ارزاق طیب که عبارت است از هر متاع دلپسندی که روزی‌تان کرد، مانند آب و انواع میوه‌ها که عمل خود شما در پیدایش آنها دخالت نداشته و مانند طعام‌ها و لباس‌ها و امثال آن که سعی و عمل خود شما در پیدایش آنها مؤثر بوده است.

- «أَقْبَابُ الْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ - آیا به باطل ایمان می‌آورند و به نعمت خدا کفران می‌ورزند؟»

مقصود از نعمت همان است که همسرانی از جنس خود بشر برای ایشان درست

کرد و فرزندان و نوه‌هایی از همسران پدید آورد، چه این از بزرگترین و آشکارترین نعمت‌هاست، زیرا اساسی تکوینی است که ساختمان مجتمع بشری بر آن بنا می‌شود و اگر آن نبود مجتمعی تشکیل نمی‌یافت و این تعاون و همکاری که میان افراد هست پدید نمی‌آمد و تشریک در عمل و سعی میسر نمی‌شد و در نتیجه بشر به سعادت دنیا و آخرت خود نمی‌رسید.

آری اگر بشر این رابطه تکوینی را که خدا به او انعام کرده قطع کند و این رشته پیوند را بگسلد، آن وقت به هر وسیله دیگری که فرض شود متوسل گردد، جا پر کن این رابطه تکوینی نگشته جمعش جمع نمی‌شود و با متلاشی شدن جمع بشر و پراکندگی وحدتش هلاکتش قطعی است.^(۱)

۱- المیزان ج ۲۴، ص ۱۸۹.

آیت خلق زوج برای انسان و عوامل تولید رحمت و محبت

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا...!» (۲۱ / روم)

کلمه «زَوْج» به هر یک از نر و ماده حیوانات در صورتی که جفت هم شده باشند اطلاق می‌شود، همچنان‌که به هریک از دو قرین چه حیوان و چه غیر حیوان نیز زوج گفته می‌شود، خدای تعالی فرموده: «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى - خدا از آن دو زوج قرار داد، یکی نر و یکی ماده»، (۳۹ / قیامت) و نیز فرمود: «به آدم گفتیم که تو و زوجت در بهشت منزل کنید!» (۳۵/بقره)

این‌که فرمود: «أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا»، معنایش این است که برای شما از جنس خودتان زوج آفرید. (و کلمه «برای شما» معنایش به منظور فایده و نفع شماست.)

آری هر یک از مرد و زن از جهاز تناسل، دستگاهی دارند که این دستگاه به کار نمی‌افتد، مگر وقتی که با دستگاه طرف مقابل جمع شود و از مجموع آن دو، مسئله توالد و تناسل صورت گیرد، پس هر یک از آن دو در حد خود و فی نفسه ناقص و محتاج به طرف دیگر است و از مجموع آن دو، واحدی تام و تمام درست می‌شود و به خاطر همین نقص و احتیاج است که هر یک به سوی دیگری حرکت می‌کند و چون بدان رسید آرامش و سکونت می‌یابد، چون هر ناقصی مشتاق به کمال است و هر محتاجی مایل

به زوال حاجت و فقر خویش است و این حالت همان شبقی است که در هر یک از این دو طرف به ودیعت نهاده شده است.

- «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً!»

کلمه «مَوَدَّةً» تقریباً به معنای محبتی است که اثرش در مقام عمل ظاهر باشد، در نتیجه نسبت مودت به محبت نسبت خضوع است به خشوع، چون خضوع نیز آن خشوعی را گویند که در مقام عمل هم اثرش هویدا شود، به خلاف خشوع که به معنای نوعی تأثر نفسانی است، که از مشاهده عظمت و کبریایی در دل پدید می‌آید.

و اما «رَحْمَتٌ»، این کلمه به معنای نوعی تأثیر نفسانی است، که از مشاهده محرومیت محرومی که کمالی را ندارد و یا احتیاج به رفع نقیصه خود دارد، در دل پدید می‌آید و صاحب‌دل را وادار می‌کند به این که در مقام برآید او را از محرومیت نجات داده و نقیصه‌اش را رفع کند.

یکی از روشن‌ترین جلوه‌گاه و موارد خودنمایی مودت و رحمت، جامعه کوچک منزل است، چون زن و شوهر در محبت و مودت ملازم یکدیگرند و این دو با هم و مخصوصاً زن، فرزندان کوچکتر را رحم می‌کنند، چون در آن‌ها ضعف و عجز مشاهده می‌کنند و می‌بینند که طفل صغیرشان نمی‌تواند حوائج ضروری زندگی خود را تأمین کند، لذا آن محبت و مودت وادارشان می‌کند، به این که در حفظ و حراست و تغذیه و لباس و منزل و تربیت او بکوشند و اگر این رحمت نبود، نسل به کلی منقطع می‌شد و هرگز نوع بشر دوام نمی‌یافت.

نظیر این مورد مودت و رحمتی است که در جامعه بزرگ شهری و میان افراد جامعه مشاهده می‌شود، یکی از افراد وقتی همشهری خود را می‌بیند، با او انس می‌گیرد، و احساس محبت می‌کند و مسکینان و ناتوانان اهل شهر خود را که نمی‌توانند به واجبات زندگی خود قیام کنند، ترحم می‌نماید.

به طوری که از سیاق بر می‌آید مراد به مودت و رحمت در آیه همان مودت و رحمت خانوادگی است.

- «لَايَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ!»

چون وقتی درباره اصول تکوینی خویش بیندیشند، که آن اصول بشر را وادار کرد به این که تشکیل جامعه خانوادگی دهد، مرد را دعوت کرد تا با زن و زن را دعوت کرد تا با مرد جمع شود و اجتماعی منزلی پدید آورند و نیز آن دو را به مودت و رحمت واداشت و آن مودت و رحمت نیز اجتماع مدنی و شهری را پدید آورد و چه آثاری بر این اجتماع مترتب شد، نوع بشری بقا یافت و زندگی دنیایی و آخرتی انسان به کمال رسید، آن وقت

متوجه می‌شوند که چه آیات عجیبی در آن‌ها هست و خدای تعالی چه تدابیری در امر این نوع از موجودات به کار برده، تدابیری که عقل را حیران و دهشت‌زده می‌کند.^(۱)

۱- المیزان ج ۳۱، ص ۲۶۷.

خلق زوج انسان و انزال ازواج چهارپایان و تکثیر آن‌ها

«خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ!» (۷/ زمر)

خطاب در این آیه به عموم بشر است و مراد به «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» به طوری که نظایر این آیه تأیید می‌کند آدم ابوالبشر است و مراد به همسر آن نفس واحده، همسر اوست که از نوع خود اوست و در انسانیت مثل اوست. کلمه «ثُمَّ» برای تراخی و تأخر رتبی در کلام است. مراد این است که خدای تعالی این نوع را خلق کرد و افراد او را از یک نفس واحد و همسرش بسیار کرد.

کلمه «أَنْعَام» به معنای شتر و گاو و گوسفند و بز است. اگر آن‌ها را هشت جفت خوانده، به اعتبار روبرهم نر و ماده آن‌هاست.

و نیز اگر از خلقت چهار پایان در زمین تعبیر کرده به این‌که ما آن‌ها را نازل کردیم، با این‌که این چهار جفت حیوان از آسمان نازل نشده‌اند، به این اعتبار است که خدای تعالی ظهور موجودات در زمین را بعد از آن‌که نبودند، انزال خوانده، چون در آیه شریفه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ!» به طور کلی موجودات را نازل شده، یعنی اندازه‌گیری شده از خزینه‌هایی می‌داند که از هر چیز بی‌اندازه‌اش در آن جاست. (۲۱ / حجر)

«يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خُلُقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقِ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ!» (۸/ زمر)

این جمله بیان کیفیت خلقت نامبردگان قبلی، یعنی انسان و انعام است و در این‌که خطاب را تنها متوجه انسان کرده می‌فرماید «شما را خلق می‌کند!» به اعتبار این است که این پنج نوع جاندار، تنها انسان دارای عقل است و لذا جانب او را غلبه داده، و بر دیگران چربانده است و معنای خلق بعد از خلق پشت سر هم بودن آن است، مانند خلقت نطفه، سپس نطفه را علقه کردن و آن‌گاه خلقت علقه را و آن را مضغه کردن، و هم‌چنین و مراد به ظلمات ثلاث به طوری که گفته‌اند ظلمت شکم و ظلمت رحم و ظلمت مشیمه (تخمندان) است.^(۱)

۱- المیزان ج ۳۴، ص ۵۹.